

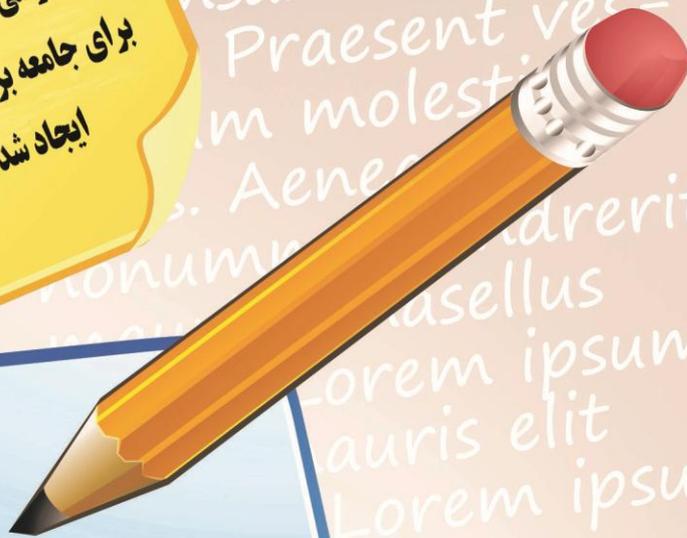
madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است

مادیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران

madsg.com
مادیج



porta. Lorem ipsum
dolor mauris e
gomao. Lorem ipsum.

بِسْمِ تَعَالَى

جزوه درس تاریخ تحلیلی صدر اسلام

تهیه و تنظیم: سید شهاب‌الاجوردی

۱	وضعیت شبه جزیره عربستان
علت عدم فتح توسط امپراتوری‌های مجاور	علت ظهور اسلام در شبه جزیره

علت عدم فتح توسط کشورها و امپراتوری‌های همسایه:

به دلیل وجود شرایط سخت طبیعی، مهاجمان و جهان‌گشایان به ناچار در لشکرکشی‌ها و تهاجمات خود این ناحیه را دور می‌زدند و حتی زحمت عبور از آن را به خود نمی‌دادند. این وضعیت از تهاجم و سلطه قدرت‌های اطراف به جزیره‌العرب می‌کاست و از سویی هم محدودیت عقب افتادگی و انزوای ساکنانش را به دنبال داشت. علت ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان:

- فقدان دولت مرکزی در جزیره العرب موانع و مشکلاتی را که معمولاً حاکمیت‌های سیاسی برای نهضت‌های اصلاحی مخالف خود ایجاد می‌کنند، سلب می‌نمود.
- جامعه عرب از اتحاد عقیدتی برخوردار نبود تا عکس العمل واحد و قدرتمندی در مقابله با نهضت‌های اصلاحی از خود نشان دهد.
- واقع شدن در مرکز خاورمیانه که در خاستگاه ادیان بزرگ توحیدی قرار داشته.
- انحراف و تحریف ادیان گذشته.
- نزدیکی به تمدن‌های بزرگ آن دوران، تمدن‌هایی که پس از ضعف قدرت مرکزی در آنان آماده پذیرش آیینی جدید بودند.
- نتیجه ارتباط گوناگون اعراب با تمدن‌های همجوار آگاهی و شناخت نسبت به مسایل این سرزمین‌ها و پی‌بردن به نقاط ضعف و قدرت آن‌ها بود که مسلمانان را در تصرف این سرزمین‌ها و توسعه اسلام توانمند کرد.
- زندگی در شرایط سخت شبه جزیره موجب پیدایش ویژگی‌هایی چون تهور، سرعت جابجایی و انطباق با شرایط سخت، درگیری‌های تمام نشدنی و آماده باش دائمی اعضای قبیله را در پی داشت و از آن‌ها مردمی ساخته بود که همواره آماده جنگ و نزاع بودند و قدرت تهاجمی و دفاعیشان را تقویت می‌کرد.
- افراد در پناه قبیله خود می‌زیستند و جز سران قبیله کسی بر آنان تسلط نداشت. هر فرد که از ناحیه قبایل دیگر مورد تجاوز قرار می‌گرفت حمله به قبیله متجاوز امری طبیعی و پیامد قطعی آن حادثه بود. پس از انتشار اسلام تحت فشار قرار دادن افراد چون تحت حمایت قبایل خود بودند برای دست برداشتن از اسلام امری غیر ممکن بود و مسلمانان در پناه قبیله خود محفوظ می‌ماندند.

۱. هر دین برای اثبات حقانیت خود به معجزه‌ای نیاز دارد. در زمان ظهور اسلام ادبیات عرب به رشد و پیشرفت قابل توجهی رسیده بود و همین امر موجب شد تا اسلام معجزه اصلی خود را قرآن و به زبان عربی قرار دهد؛ و از آنجا که

مهد زبان عربی جزیره العرب بوده باید این دین و معجزه‌اش در آنجا ظهور کند تا معجزه بودن آن به خوبی بر همگان آشکار گردد.

۲. هر دینی در ابتدای ظهور از نظر توانائی دفاع از خود و پیروانش در وضعیت بالائی نیست و ممکن است در مقابل طوفان حملات و لشکرشی‌های دشمنان توان مقابله و دفاع از خود را نداشته باشد. بنا بر این لازم است تا رسیدن به توانائی مطلوب در شرایطی رشد کند که کمتر دچار آسیب‌ها شود؛ و از آنجا که منطقه حجاز به دلیل نامساعد بودن شرایط آب و هوائی و جغرافیائی، منطقه‌ای بکر و دست نخورده بوده و مردم آنجا مردمی جنگ جو بودند، هیچ یک از قدرت‌های موجود آن زمان، (امپراطوری‌های غربی و شرقی) طمع و تمایلی برای لشکرکشی به آن جا را نداشتند. به همین جهت محیط بسیار مناسبی برای این منظور بود. زیرا تا زمانی که این نهال نوپا بتواند ریشه‌های خود را محکم کرده و بتواند شاخسار خود را به سوی دور دست‌ها بگستراند، در این منطقه از هر گونه گزند در امان بود.

۳. نبودن حکومت مرکزی قوی در منطقه حجاز، و وجود نظام قبیله‌ای و طایفه‌ای در آن منطقه موجب می‌شد تا از نظر سیاسی و نظامی، مانعی بر سر راه این دین نوپا وجود نداشته و امکان پیشرفت دعوت و تبلیغ در آن جا بیشتر فراهم باشد.

۴. وجود برخی خصلت‌ها و اخلاقیات مثبت در نژاد عرب که با ظهور اسلام به شکوفایی و اعتلاء رسید، نظیر توانایی تحمل شداید و سختی‌ها و داشتن روحیه دلاوری و شجاعت و سلحشوری و آشنایی با جنگ و درگیری و پای بندی به پیمان و قرارداد و وفاداری نسبت به آن... این‌ها خصلت‌هایی بود که اسلام برای تحمل سختی‌ها و محدودیت‌ها و مقابله با دشمنان خود در آینده به آن‌ها نیاز فراوان داشت و پیامبر اکرم (ص) و مسلمانان توانستند با بهره برداری از این خصلت‌ها، آزار و اذیت‌های مشرکین و مشکلات محاصره اقتصادی شعب ابی طالب و جنگ‌ها و ... را تحمل کرده و به پیروزی دست یابند.

۵. وقتی خداوند متعال اراده نمود که آخرین و مهم‌ترین رسول خود را در زمان خاصی برای هدایت مردم بفرستد، می‌بایست زمینه‌های طهارت و اصالت و قداست خانوادگی این فرد را در طول تاریخ حفظ نماید و چنین به نظر می‌رسد که بهترین محیط برای حفظ نژاد اصیل رسول خدا (ص)، در طول تاریخ، منطقه حجاز بوده است. زیرا اولاً دور از قدرت‌های ظالم و ستمگر و انحرافات فکری آن‌ها بوده، و مردمان طالب پاکی و طهارت می‌توانستند بر همان فطرت پاک انسانی خود، حرکت نمایند و وجود افراد منحرف در آن جامعه، چون طبق طبیعت آزاد خود مشی می‌کردند، مانع جدی در مسیر حرکت فطری و مقدس این خاندان نبوده‌اند. علاوه بر اینکه محیط زندگی هر قدر پر مشقت‌تر باشد، زمینه بهتری برای پرورش و تربیت روحی قوی و مستحکم و فولادین فراهم می‌آورد.

از نظر دانشمندان علوم طبیعی قدیم، هر منطقه‌ای که به خط استوا نزدیک‌تر باشد، زمینه پرورش جسم و مزاج معتدل در آنجا بیشتر است و هر چه مزاج و جسم معتدل‌تر باشد، قابلیت برای پذیرش روح و نفس معتدل‌تر در او بیشتر است. شاید به دلیل همین جهات بوده که حضرت ابراهیم خلیل الله به دستور خداوند، حضرت اسماعیل (که نیای اصل پیامبر) است و مادرش حضرت هاجر را از منطقه فلسطینی و شامات به سوی منطقه بیابانی حجاز کوچ می‌دهند، و این مادر و فرزند و حضرت ابراهیم، در این مسیر مورد امتحانات متعدد الهی واقع می‌شوند و همه این‌ها در واقع، مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی ظهور و تولد رسول گرامی اسلام (ص) در این منطقه بوده است.

۶. برقراری نظام قبیلگی و پابندی افراد به حمایت‌های گسترده از افراد قبیله؛ این امر سبب می‌شد که اگر فردی همانند پیامبر اسلام (ص) بر خلاف نظام حاکم آن دیار که نظام حکومتی اشرافی یا آریستوکراسی بود، بخواهد اقدامی صورت دهد، افراد قبیله در مجموع از او حمایت می‌کردند. این حمایت چشمگیر سبب می‌شد که چندان گزندی به وی نرسد، همان گونه که در دورهٔ مکه به رغم آن همه مبارزه‌های رسول گرامی اسلام بر ضد شرک و بت پرستی، نتوانستند پیامبر را بکشند، یا آسیبی بدو برسانند و او را شکنجه دهند. حال اگر پیامبر (ص) در بین مردم ایران مبعوث می‌شد، به دلیل اینکه ایرانی‌ها همانند عرب‌ها تعصبات قومی و قبیلگی نداشتند، در برابر فشارها و هجوم حکومت استکباری، سپر دفاعی قوی نمی‌داشت و زود شکست می‌خورد.

۷. وجود قانون ماه‌های حرام؛ در محیط عربستان و سرزمین حجاز در چهار ماه از سال، یعنی ماه‌های حرام (ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب) جنگ و خونریزی ممنوع بود. جنگ در ماه‌های حرام را گناهی بزرگ و نابخشودنی (فجاری) می‌دانستند. چنین قانونی آن هم با آن گسترهٔ حمایتی و پشتوانهٔ فرهنگی، فرصت خوبی برای رساندن پیام پیامبر (ص) به گوش دیگران پدید آورد که این زمینه و بستر در ایران نبود.

۸. وجود کعبه و سنت حج و زیارت خانهٔ خدا که از زمان حضرت ابراهیم خلیل به یادگار مانده بود. این امر موجب شد که مکه مرکز رفت و آمدها و تبادلات امور تجارتی و فرهنگی گردد و پیامبر از این فرصت استفاده کند تا پیامش را به گوش اقوام و ملل جهان برساند.

۹- مکه و حرم؛ در میان اعراب از قدیم قانون حرم و حرمت کعبه و اطراف آن وجود داشت. این امر موجب شد تا پیامبر (ص) تا حدودی از شر دشمنانش آسوده باشد.

۱۰- قانون امان؛ عرب‌های جاهلی به رغم آن همه ضعف‌های اخلاقی، برخی از خصلت‌های پسندیده و مترقی میان آنان رواج داشت که از آن جمله قانون امان و پناهندگی بود. طبق این قانون اگر کسی حتی دشمن در پناه فرد یا قبیله‌ای قرار می‌گرفت، در امان می‌بود و با تمامی وجود از او دفاع می‌کردند. در تاریخ آمده است که پیامبر اسلام (ص) در شرایط سخت و بحرانی از این قانون استفاده نمود و از کشته شدن رهایی یافت. همچنین می‌توان گفت که سرزمین حجاز یک موقعیت تمدنی منحصر به فرد داشت، چون که در مرکز دایره‌ای قرار داشت که از هر سو تمدن‌های گذشتهٔ بشری آن را احاطه کرده بودند. در جنوب آن تمدن یمن، در شمال تمدن روم و فینیقیه، در شرق و شمال شرقی تمدن ایران، کلد و آشور و در غرب تمدن مصر باستان وجود داشتند. طبیعی است که چنین موقعیتی بستر خوبی برای رشد و گسترش اسلام گردد و خداوند حکیم و علیم پیامبر اسلام را در مرکز این دایره مبعوث کند، تا راه هدایت بشری سهل گردد. این نکته را نیز اضافه می‌کنیم که با توجه به شرایط سرزمین عربستان و مردمی که در جاهلیت زندگی می‌کردند، از نظر روابط اجتماعی، از نظر رعایت حقوق انسان‌ها، از نظر نوع دین و آیینی که داشتند (بت پرستی)، از نظر بعضی سنت‌ها و آداب زشت مانند زنده به گور کردن دختران و ... از سایر ملت‌های همجوار، پست‌تر و پایین‌تر بودند. طبعاً چنین به نظر می‌رسد که چنین انسان‌هایی به هدایت و پیام الهی نیاز بیشتری نسبت به ملت‌های دیگر در آن زمان مانند ایران و روم داشتند. البته اگر چه از تمدن و ارزش‌های انسانی دورتر بودند، اما درون خود نیاز به هدایت را بیشتر احساس می‌کردند. آیه مبارکه «اللهم اعلم حیث يجعل رسالتك؛ خداوند آگاه‌تر است که کجا رسالت (پیامبری) را قرار دهد» به ما می‌فهماند که اسرار بسیاری در موضوع رسالت و پیامبری وجود دارد که خداوند از آن آگاهی دارد.

۲	وضعیت قریش
راه‌های کسب درآمد قریش	

سرزمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا و فراورده‌هایی که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند. از این رو ساکنان مکه به کار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندی‌های خویش از خارج تأمین می‌نمودند. وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و آمد و رفت قبائل عرب از نقاط مختلف عرب‌نشین به مکه چه برای پرستش بت‌های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام می‌گرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آن‌ها بود. تجارت حجاز تقریباً در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه دریا به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن پایتخت ایران ساسانی بود، و شاید به داخله ایران هم آمد و رفت می‌کردند. حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستان‌ها را به شمال می‌رفتند که آب و هوایی خوش داشت، و زمستان‌ها که هوا سرد بود، راهی جنوب می‌شدند. خداوند زندگی آن‌ها را بدین گونه تأمین می‌کرد. تجارت قریش در بازارهای ده‌گانه آن‌ها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازارهای خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و خودنمایی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می‌پرداختند. این مفاخرت‌ها ضمن اشعار نغز و دلکش آنان و خطابه‌های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.

۴	وضعیت عرب جاهلی مکه
رسوم	قبیله

حضرت امیر در توصیف و تشریح شرایط اجتماعی و انسانی عرب جاهلی و دنیای آن زمان سخنان فراوانی دارند که خلاصه‌ای از آن سخنان را که در خطبه‌های ۲ و ۹۳ و ۹۵ و ۱۳۱ و ۱۵۸ و ۱۹۱ و ۱۹۶ ایراد شده شده است در ۱۷

مورد زیر خلاصه می‌کنیم:

بدترین دین‌ها را داشتند.

بت‌ها را می‌پرستیدند.

خدا را شبیه مخلوقاتش کرده، در نامش تصرف نموده بودند.

مردم به بلا گرفتار آمده بودند.

رشته دین بریده، پایه‌های ایمان ناپایدار و ویران و شریعت بی نام و نشان.

پندار با حقیقت در هم آمیخته.

کارها در هم ریخته.

چراغ هدایت بی نور.

دیده حقیقت بین کور.

همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یار شیطان.

از ایمان روگردان.

دیو را فرمان برده و به راه او رفتند و بیرق او را افراشتند.

سرگردان در چار موج فتنه.

درمانده و نادان، فریفته مکر شیطان.

نه نشانه‌ای برپا و نه چراغی پیدا و نه راهی هویدا.

امت‌ها در خواب غفلت می‌غنودند.

رشته‌ها گسسته و بنای استوار دین شکسته

این‌ها نه از آن روست که امیرمؤمنان درصدد تحقیر اعراب برآمده بلکه بدان علت است تا نعمت‌های آنان را بر شمارد و

بزرگ‌ترین افتخار عرب یعنی مبعوث شدن رسول اکرم در میان ایشان را یادآور سازد. این زمان است که خورشید

درخشنده رسالت در چهره محمد امی می‌شکفت و دنیای تیره و رو به اضمحلال را که بنا به گفته امیرالمومنین در آستانه

فرو ریختن است، به وجود خویش منور می‌سازد. دست هدایتگر خدای از آستین پسر آمنه و عبدالله به در می‌آید و عرب

جاهلی گم گشته در صحراهای حجاز را به سوی تمدن اسلامی برمی‌کشد.

حضرت امیر در خطبه ۲۶ نهج البلاغه آشکارا با صفاتی حقیقی وضعیت عرب جاهلی را توصیف می‌کند:

«شما ای مردم عرب، بدترین آیین را برگزیده، و در بدترین سرای خزیده، منزل گاهتان سنگستان‌های ناهموار،

هم‌نشینانان گرزه مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و

گریزان، بتهاتان همه جا برپا، پای تا سر آلوده خطا».

خرافات در عقاید عرب جاهلی

آتش افروزی برای آمدن باران.

اگر گاو ماده آب نمی‌خورد گاو نر را می‌زدند.

شتری را در کنار قبری حبس می‌کردند تا صاحب قبر هنگام قیامت پیاده محشور نشود.

اگر در بیابان گم می‌شدند پیراهن خود را وارونه می‌پوشیدند.

به هنگام مسافرت نخ‌ری را به درختی می‌بستند. اگر به هنگام مراجعت آنرا می‌یافتند، می‌گفتند که همسر آن‌ها در

غیابشان خیانت نکرده، اما اگر گم می‌شد و ... آن را حمل بر خیانت همسر خود می‌کردند...

قبیله در دوران جاهلیت برای مردم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. واحد اولیه تشکیل‌دهنده قبیله خانواده بود که در

چادر زندگی می‌کرد.

از مجموع چند چادر خویشاوند «حَی» پدید می‌آمد و از مجاورت «احیاء» همخون، قبیله تشکیل می‌شد. حَی دارای یک

رئیس بود و حکم «شیخ» یعنی رئیس قبیله، بر همه لازم الاتباع بود.

گاهی قبیله به کسی که حضانت و حفاظت از قبیله را برعهده دارد منسوب می‌گردد، مثل عکل. گاهی نام قبیله از اسم مکان زندگی گرفته می‌شود، مثل بجیله؛ و یا اینکه به لقب منتسب می‌گردد مثل خندف.

نکته‌ای که در نامگذاری قبایل عرب مطرح است نام‌های حیوانات است؛ مثل بنی کلب (فرزندان سگ)، بنی نمر (فرزندان پلنگ) و...

قبیله دارای سه رکن نسب، عصب، حسب بوده است.

نسب: هر قبیله از پدری واحد سرچشمه می‌گرفته است. در میان قبایل کوچک شاخصه تعیین نسب بسیار مهم بوده و تمام افراد شناسنامه قبیله‌ای داشته‌اند. آن‌ها باید می‌دانستند که نیایشان کیست و تا چه اندازه نژادشان خالص و اصیل مانده است.

عصب: یعنی داشتن تعصب نسبت به قبیله جانب آحاد و اعضای قبیله. اعضای قبیله معتقد بودند که باید عصب و عرق قبیله‌ای داشته باشند. درحقیقت عصب به معنای علقه و بستگی و حیات است. حفظ موجودیت قبیله برعهده کسی بود که می‌خواست عصبیت قبیله را حفظ کند.

حسب: عبارت از مجموع تلاش‌ها، جنگ‌ها، حوادث، رخدادها و در یک کلام افتخاراتی که یک قبیله می‌آفریده است این حسب به وسیله کاهن شاعر و خطیب حفظ می‌شد.

قبیله از سه بخش تشکیل می‌شد:

۱ خلص: فرزندان اصیل قبیله از نظر خون و نژاد که اعضای اصلی و درجه یک قبیله را تشکیل می‌دادند.

۲ عبید: اسرا و بندگان از اطراف و شهرهای دیگر بودند.

۳ موالی: اینان عضو درجه دو قبیله بودند که یا به همسایگی و یا به لحاظ پیمان عضویت قبیله را پذیرفته بودند.

جنگ و خونخواهی دو عامل بودند که غالب فکر و عمل قبیله را به خود اختصاص می‌داد و قبیله و اعضای آن پیوسته برای انجام یکی از این دو در تلاش و ستیز بودند. هر عملی که در جهت تقویت و استحکام قبیله و هم در تحکیم وحدت آن مثمر و مفید بود، برای عرب ارجمند و امری مطاع بود.

ریاست قبیله موروثی بود، ولی شیخ یا رئیس قبیله باید دارای فضایل فردی همانند شجاعت، سخاوت و خردمندی نیز باشد تا اعضای قبیله را ارشاد کند و به فرمانبرداری و اطاعت خود وا دارد. هر چند شیخ قبیله برای عرب بدوی حکم شاه را نداشت، ولی به دلیل تعصب شدید، او را برتر از دیگران می‌شمردند، چنان که قبیله خود را نیز بهترین قبایل می‌دانستند.

۵	همسران پیامبر (ص)
اهداف ازدواج‌های پیامبر (ص): اهداف سیاسی تبلیغی، هدف تربیتی، رهایی کنیزان، نجات زن و جلوگیری از غلتیدن وی در دامن بستگان مشرک و کافر، طرد سنتی از سنت‌های غلط جاهلی	نکاتی راجع به ازدواج‌های پیامبر (ص)

انگیزه‌ها و حکمت‌ها در ازدواج رسول خدا (ص):

گرچه برای ازدواج‌های پیامبر (ص) اهداف مختلفی را ذکر کرده‌اند، اما به طور اجمال باید گفت به جز دو ازدواج پیامبر (ص) با خدیجه (س) و عایشه، اصلی‌ترین هدف ازدواج‌های پیامبر (ص)، جلوگیری از بی‌همسرماندن زنان بیوه‌ای است که بی‌همسر ماندن ایشان، دارای تبعات منفی بود (مانند بازگشت به خانواده مشرک و ایجاد اذیت و آزار یا بیوه ماندن زنی که سرپرستی ندارد) و مسلمانان دیگر (غیر از پیامبر) رغبت چندانی برای ازدواج با ایشان از خود نشان ندادند؛ یا به جهت سن بسیار زیاد ایشان (مثل ام سلمه و ام الماسکین) و یا به جهت اینکه خود را کفو این زنان نمی‌دانستند. (مثل ام حبیبه دختر ابوسفیان که به همراه شوهرش به حبشه هجرت کرد و شوهرش در حبشه نصرانی شد و همانجا درگذشت. یا جویریة دختر رئیس طایفه بنی‌مصطلق و یا صفیه دختر حی بن اخطب سر کرده یهودیان بنی‌نضیر) ضمن اینکه بسیاری از مسلمانان از تمکن مالی لازم برخوردار نبودند و آن‌هایی که دارای ثروت و مکتبی بودند، اکثراً عهده‌دار چندین زن و فرزند بوده‌اند و یا توانایی برعهده‌گرفتن سرپرستی شخصی دیگر را نداشتند. همچنین از نقش تبلیغی و ارشادی همسران پیامبر (ص) نباید غافل شد. بیشتر همسران پیامبر (ص) عهده‌دار آشنایی زنان با اسلام و احکام اسلامی بودند.

اما علل دیگری برای ازدواج‌های پیامبر (ص) نقل شده است:

علل تعدد زوجات:

۱. برقراری پیوند با قبایل عرب و کسب موقعیت بهتر اجتماعی برای تبلیغ و گسترش اسلام و جلوگیری از کارشکنی آن‌ها (از این رو، پیامبر از قبایل مهم عرب و نیز از یهودیان مدینه همسر انتخاب کرد و از انصار که نسبت به پیامبر دشمنی نداشتند، همسری نگرفت). عایشه، حفصه، ام‌حبیبه، جویریة، صفیه و میمونه - صفیه دختر حی بن اخطب سر کرده یهودیان بنی‌نضیر بود. وی نخست به همسری سلام بن ابی‌الحقیق در آمد و پس از وی، همسر کنانه بن ابی‌الحقیق که هر دو از شاعران یهود بودند، گردید. در جنگ خیبر، کنانه کشته شد و صفیه به اسارت مسلمانان در آمد. رفتار توأم با متانت صفیه به هنگام عبور از کنار عرصه نبرد، پیامبر را بر آن داشت، برای دلجویی، ردای خود را بر او افکند و مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توییح کند. پس از آن، پیامبر او را آزاد کرد و چون وی به اسلام گرایید، از وی پرسید:

آیا مرا برای همسری خود می‌پسندی؟ و چون او پاسخ داد: من چنین افتخاری حتی آن گاه که یهودی بودم آرزو می‌کردم، پس چگونه اکنون که به اسلام گرویده‌ام مشتاق نباشم؟ پیامبر او را به عقد خود درآورد؛ و به برکت آن، بین یهودیان و مسلمانان، آشتی و دوستی برقرار شد

- جویریة دختر رئیس طایفه بنی‌مصطلق بود. رئیس، دخترش و تعداد زیادی از افرادش اسیر شدند. پیامبر جویریة را به همسری انتخاب کرد و مسلمانان گفتند: حال که این طایفه، فامیل پیامبر ما شدند، ما همه‌شان را آزاد می‌کنیم و بنی‌مصطلق هم که چنین دیدند، همه مسلمان شدند.

۲. بعضی‌ها را برای دلجوئی آنان:

زینب دختر خزیمه: در جنگ احد شوهرش کشته شد و رسول خدا با او ازدواج کرد تا بی‌سرپرست نباشد.
میمونه، و حفصه

ام‌حبیبه (دختر ابوسفیان، خواهر معاویه و همسر عبیدالله بن جحش اسدی بود. به همراهی شوهرش به حبشه مهاجرت نمود. شوهرش در حبشه در اثر تبلیغات مسیحیان از آیین اسلام برگشت و مسیحی شد و در همانجا از دنیا رفت. ام‌حبیبه که یک زن مسلمان بود و به همراهی اغلب مهاجران حبشه از ترس اذیت و آزار پدرش، ابوسفیان، به آنجا پناهنده شده بود، نمی‌توانست بی‌پناه و بی‌سرپرست بماند، از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حمایت و سرپرستی او اقدام نمود. آن حضرت در سال ششم هجرت، عمرو بن امیه را نزد نجاشی، پادشاه حبشه، فرستاد و از او خواست ام‌حبیبه را به عقد او درآورد. نجاشی او را به پیامبر تزویج کرد

۳. بعضی‌ها را برای حفظ از خطرات جانی: سوده: به حبشه هجرت کرده بود و شوهرش پس از رجوع از حبشه، مُرده بود. او زنی بود مؤمن و خویشانش هم کافر بودند. اگر او را به خویشانش تحویل می‌دادند، او را می‌کشتند و یا گمراه می‌ساختند.

۴. بعضی‌ها را برای تأمین زندگی آنان: ام‌سلمه: شوهرش درگذشته بود و خود ام‌سلمه پیر بود و با چند یتیم پیامبر با او ازدواج کرد و به این ترتیب مشکل ام‌سلمه حل شد

۵. بعضی‌ها را برای بیان حلال و حرام خدا به همسری انتخاب کرد: زینب دختر عمه پیامبر بود که به سفارش پیامبر به همسری زید غلام پیامبر درآمد که کارشان به طلاق انجامید. در عرف آن زمان ازدواج با همسر غلام آزاد شده خود ناپسند بود ولی به سفارش خدا در آیه ۳۷ و ۳۸ احزاب (معروف به آیه حجاب) این ازدواج صورت گرفت تا مردم بدانند که زن پسر خوانده، مانند زن پسر نیست، و می‌توان با زن پسر خوانده ازدواج کرد.

۶. تشویق مسلمانان به ازدواج با زنان سالمند و یتیم‌دار و نجات آن‌ها از تنهایی و فقر: ام سلمه

۷. آزادی اسیران: ازدواج پیامبر با جویریة و صفیه

نکاتی درباره ازدواج پیامبر

- پیامبر (ص) تا سن پنجاه یا پنجاه و سه سالگی غیر از خدیجه همسر دیگری برنگزید.
- همه زنان پیامبر (ص) به جز حضرت خدیجه (بنابر قول صحیح‌تر) و عایشه بیوه بودند.
- اکثر قریب به اتفاق همسران پیامبر (ص) پیش از آنکه با ایشان ازدواج کنند، یک یا چند بار ازدواج نموده بودند.
- اکثر زنان پیامبر (ص) به فاصله بین هجرت تا فتح مکه به عقد پیامبر درآمدند.
- همه زنان آن حضرت پیش از آنکه حکم حرمت ازدواج به پیش از چهار زن نازل شود، به عقد (ص) درآمده بودند. آیه مربوط به حرمت بیش از چهار زن در اواخر سال هشتم هجری در مدینه نازل شد و حضرت پیش از این تاریخ همسران

خویش را به عقد خود در آورده بود و پس از این هم خداوند به پیامبرش دستور داد که اجازه ندارد زنانش را طلاق دهد و به جای آنان زنان دیگری برگزیند.

- پیامبر (ص) حمایت از محرومان و واماندگان را جزء آیین نجات‌بخش خویش قرار داد. قرآن مردم را به حمایت از واماندگان و محرومان و ایتم‌فرا می‌خواند. پیامبر (ص) در مناسبت‌های مختلف مردم را به این کارخداپسندانه تشویق نمود و در عمل برای مردان بیچاره و وامانده در کنار مسجد «صفه» را بنا نهاد و حدود هشتاد نفر از آنان را در آنجا سکنی داد.

این حمایت عملی و صفه‌نشینی مربوط به مردان بود، اما دربارهٔ زنان با توجه به موقعیت آنان، این‌گونه راه حل برای رهایی آنان از مشکلات پسندیده نبود، بلکه رسول خدا (ص) برای زنان راه حل دیگری را در نظر گرفت. حضرت از فرهنگ مردم و راه حل چند همسر داری که بازتاب شرایط اجتماعی بود، بهره جست و مردان مسلمان را تشویق نمود که زنان بی سرپرست و یتیم دار را به تناسب حالشان، با پیوند زناشویی به خانه‌های خویش راه بدهند، تا آنان و یتیمانشان از رنج بی سرپرستی و تنهایی و فقر مالی و عقده‌های روانی رهایی یابند؛ و خود نیز در عمل به این کار تن داد تا مسلمانان در عمل تشویق شوند و در مسیر رفع محرومیت واماندگان قدم بردارند. پیامبر (ص) با زنان بیوه ازدواج نمود و آنان را به همراه فرزندان یتیمشان به خانهٔ خویش راه داد، تا هم خودش به قدر توان در زدودن مشکلات گام برداشته باشد و هم الگوی خوبی برای مردم در این امر باشد.

شخصیت حضرت خدیجه

- اولین زن ایمان آورنده به پیامبر

- این بانوی بزرگ، حتی در دوران جاهلیت که پاکدامنی جایگاهی نداشت، به دلیل عفت و دامن پاکش، طاهره نامیده می‌شد.

- به دلیل معنویت بالایش ملقب به سیده‌النساء القریش شد

- پیامبر ایشان را جزء یکی از چهار زنی می‌داند که به کمال معنوی رسیده‌اند (به همین دلیل ملقب به کبری شد) آن سه زن دیگر عبارتند از: آسیه، مریم و حضرت فاطمه که همین چهار زن سرور زنان عالم‌اند.

- از اولین راویان و محدثان و مجری اوامر، احکام و ادعیه الهی

وقتی می‌خواست با رسول خدا ازدواج کند، گفت: به خدا قسم ای محمد، اگر مال تو کم است، مال من زیاد است. کسی که خودش را در اختیار تو می‌گذارد، چگونه مالش را در اختیارت نگذارد؟ من با تمام اموال و کنیزانم در اختیار توام. پیامبر خدا در مقابل برخی حسودان می‌فرمود: به خداوند سوگند، خدای متعال از خدیجه برتر به من همسری عطا نکرده است.

پیامبر در ازدواج‌هایش به دنبال خوشگذرانی نبود زیرا:

۱. اگر بود باید در سنین جوانی اقدام می‌کرد نه در پیری و در شرایط سخت.
۲. باید به سراغ زنان زیبا و جذاب از لحاظ جنسی می‌رفت در حالی که اینطور نبود حتی ام سلمه وقتی که پیامبر برای خواستگاری او رفت تعجب کرد.

۳. اگر بود باید به زرق و برق ظاهری زندگی و لباس و زینت زنان اهمیت می‌داد در حالیکه این طور نبود و پیامبر ساده زیست بود. (آیه ۲۸ و ۲۹ احزاب)

توماس کارلایل (مورخ، فیلسوف و مستشرق انگلیسی) می‌گوید: به رغم دشمنان، حضرت محمد (ص) هرگز شهوت‌پرست نبود و این تهمت، بی‌انصافی است

پروفسور اسمیت (اسلام شناس غربی): محمد تعدد زوجات نداشت بلکه تعدد نسوان داشت؛ زیرا شرایط نکاح و زناشویی با تمام تبادل عواطف منحصر به یک زن بوده؛ آن هم خدیجه و بقیه را روی مسیر پیشرفت دین اسلام به سبب اقتضای زمان و مکان و اجتماع در اواخر عمر که دیگر دارای شهواتی نبود، گرفت.

۶	پیامبر (ص) از بعثت تا هجرت
	انواع دعوت پیامبر (ص)

۷	مسلمانان در مکه
	بنای آوردن به شعب ابی طالب، علت مهاجرت به حبشه، علت مهاجرت، اشخاص مهاجر، برخورد بجائی با مسلمانان مهاجر، رویکرد مشرکان قریش نسبت به مهاجرت، زمان بازگشت مهاجران حبشه به حجاز

شعب ابی طالب

این شعب در شرق کعبه و میان کوه ابوقبیس و شعب ابن عامر قرار دارد و فاصله آن تا کعبه حدود دویست تا سیصد متر است.

شهر مکه به دلیل داشتن تپه‌های فراوان، شعب‌های متعددی نیز در دامنه‌های تپه‌ها دارا بوده و هر شعب به نام طایفه ساکن آن نام‌گذاری شده است. شعب ابی طالب یکی از آنان است که در آغاز «شعب ابی - یوسف» و پس از بعثت، شعب ابی طالب نام گرفت و بعدها به شعب بنی‌هاشم و اکنون به شعب امام علی (ع) شهرت یافته است.

وقتی که قریش خبردار شدند که از مهاجران در حبشه با عزت و احترام استقبال شده است و از طرف دیگر علیرغم سخت گیری هر روز به یاران رسول اکرم (ص) در مکه افزوده می‌شود و تلاش‌های پیش گیرانه قریش نه تنها سبب نابودی آن‌ها نمی‌شود بلکه ابعاد گسترده‌تری هم پیدا می‌کند و از محدوده مکه فراتر می‌رود؛ لذا در صدد برآمدند تا به اقدام دیگری دست بزنند و این اقدام جدید محاصره اقتصادی اجتماعی و فکری و فرهنگی بنی‌هاشم و ابوطالب بود. به این ترتیب که یا ابوطالب حاضر شود محمد (ص) را به قریش تحویل دهد تا آن‌ها وی را بکشند یا محمد (ص) از آیین خود دست بردارد یا همگی در نتیجه محاصره همه جانبه اشراف مکه از گرسنگی و... نابود شوند.

محاصره اقتصادی پیامبر (ص) و مسلمانان

مشرکان قریش برای اینکه پیامبر (ص) و مسلمانان را در تنگنا قرار دهند عهدنامه‌ای نوشتند و امضا کردند که بر طبق آن باید قریش ارتباط خود را با محمد (ص) و طرفدارانش قطع کنند. هرگونه خرید و فروش با طرفداران رسول خدا (ص) تحریم می‌شود و کسی حق ندارد به آن‌ها چیزی بفروشد یا از آن‌ها چیزی بخرد و با آن‌ها زناشویی و معامله نکنند. در تمامی پیش آمدها از مخالفان محمد (ص) و یارانش باید حمایت شود. این عهدنامه را در داخل کعبه آویختند و

سوگند خوردند متن آنرا رعایت کنند. بر طبق بعضی نقل‌ها این عهدنامه در سال هفتم بعثت بسته شد و البته برخی سال ششم را هم احتمال داده‌اند.

از طرف دیگر ابوطالب دستور داد بنی‌هاشم و مسلمانان به شعب پناه آورند. همچنین برای حفظ جان رسول اکرم (ص) دستور داد بنی‌هاشم را در یک جای خاص مستقر نکنند بلکه محل سکونت آن حضرت را مرتب تغییر می‌داد که مبادا آسیبی از طرف دشمنان به او نرسد و ضمناً گروهی را نگهبان قرار داده بود که در ارتفاعات مستقر باشند و مراقب حرکت‌های مشرکان باشند که مبادا حمله یا شبیخونی انجام دهند.

مسلمانان در آنجا در زیر سایبان‌ها زندگی تازه را آغاز کردند و برای جلوگیری از حمله ناگهانی آن‌ها برج‌های مراقبتی ساختند. این محاصره سخت سه سال طول کشید. تنها در ماه‌های حرام (رجب - محرم - ذیقعدہ - ذیحجه) پیامبر (ص) و مسلمانان از «شعب» برای تبلیغ دین و خرید اندکی آذوقه خارج می‌شدند ولی کفار - به خصوص ابو لهب - اجناس را می‌خریدند و یا دستور می‌دادند که آن‌ها را گران کنند تا مسلمانان نتوانند چیزی خریداری نمایند. گرسنگی و سختی به حد نهایت رسید. اما مسلمانان استقامت خود را از دست ندادند.

دلایل انقضای پیمان نامه قریش

- بر انگیزته شدن احساسات مکیان.

نقل می‌کنند روزی که جلسه قریش با حضور سران آن‌ها تشکیل شد زهیر مهر سکوت را شکست و گفت: باید قریش این لکه ننگین را از دامن خود پاک کند. باید آن عهدنامه ظالمانه پاره شود. چون وضع اسف بار فرزندان هاشم همه را ناراحت کرده است. ابوجهل خواست مخالفت کند که زمعه و مطعم به حمایت از زهیر برخاستند و بالاخره زمینه برای لغو این پیمان مهیا شد.

- حضور مسلمانان و مشرکان بنی‌هاشم در کنار یکدیگر در شعب و آشنایی آنان با محتوای دعوت پیامبر (ص)، صداقت و حقانیت گفتار و کردار او، پایه‌های اولیه اسلام و اولین هسته‌های مقاومت در برابر مشرکان را تشکیل داد.

- مشرکان قریش خود متولی مسجدالحرام و کعبه بودند و توانسته بودند اعتماد دیگر قبایل و ادیان را به دست آورند.

- هم چنین روزی از طریق وحی پیامبر (ص) خبردار شد که عهد نامه را موریانه‌ها خورده‌اند و جز کلمه «بسمک اللهم» چیزی باقی نمانده است. ابوطالب با اطمینان کامل به سخن برادر زاده‌اش نزد مشرکان رفته به آن‌ها این واقعه را خبر می‌دهد. آنان بنابر نقلی گفتند: اگر چنین چیزی نباشد باید محمد را به ما تحویل بدهی. ابوطالب قبول کرد. وقتی آن‌ها عهدنامه را آوردند و آن را باز کردند، از دیدن آن شگفت زده شدند. چون موریانه طبق فرموده رسول خدا (ص) همه مفاد آن را خورده بود الا کلمه بسمک اللهم را. با این حال مشرکان باز عناد ورزیدند و به جای قبول حق، رسول خدا (ص) را متهم به جادوگری کردند.

مجموعه این مسائل سبب شد که زمینه برای لغو این قرارداد ظالمانه فراهم شد. به گونه‌ای که مخالفان قرارداد از میان خود قریش تصمیم گرفتند آن را لغو کنند و در صورت مقاومت، حاضر به جنگ هم شدند.

به هر صورت که بود این پیمان از میان رفت و بنی‌هاشم آزاد شدند تا در مکه با دیگران معاشرت داشته باشند و داد و ستد کنند. این پیش آمد هم یکی دیگر از پیروزی‌های بزرگ رسول خدا (ص) و یاران تازه مسلمان شده او بود که در اثر تحمل سختی‌ها آن را به دست آوردند.

هجرت به حبشه:

در سال پنجم بعثت به دلیل فشاری که بر مسلمین بود نخستین هجرت در تاریخ اسلام، «هجرت به حبشه» صورت گرفت و برای دفاع از اسلام، به دستور خدا و پیامبرش عده‌ای از مسلمانان موطن و سرزمین اصلی خویش را رها کردند و به سرزمینی دیگر رفتند.

علت هجرت به حبشه؟

اول: وجود پادشاهی چون اصحمه بن ابجر که به لقب سلاطین حبشه نجاشی معروف گردیده و همانگونه که رسول خدا (ص) فرموده بود و جریانات بعدی هم نشان داد پادشاهی بود که حاضر نبود در محدوده سلطنت او به کسی ظلم شود، و این خود بزرگ‌ترین علت این انتخاب بود.
دوم: جایی امن تر و نزدیک‌تر از حبشه وجود نداشت.

۸	مقابله مردم جاهلی با اسلام در مکه
روش‌های مقابله با پیامبر (ص)	روش‌های مقابله با مسلمانان
علت مقابله	

روش‌های مقابله مردم جاهلی مکه با اسلام به پنج دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. سازش؛ ۲. برخورد‌های روانی؛ ۳. برخورد‌های علمی؛ ۴. برخورد‌های سیاسی؛ ۵. شکنجه و آزارهای جسمانی.

۱. سازش

با آغاز دعوت علنی، تلاش‌های همه جانبه‌ای از سوی قریش صورت گرفت تا پیامبر به سازش یا باطل کشیده شود و دست از تبلیغ توحید بردارد. اشراف از همه امکانات و لوازم موجود استفاده کردند و کوشیدند از راه فراهم کردن زندگی پر ناز و نعمت و هر آنچه پیامبر بخواهد با ایشان سازش کنند. آن‌ها پس از مدتی با وعده‌های جذاب تلاش کردند تا پیامبر را از دعوت به حق بازدارند.

این بار نماینده‌ای از قریش نزد آن حضرت رفت و گفت: در ازای دست برداشتن از دعوت اگر خواهان مال و ثروت

باشی برای آن اندازه ثروت و مکنت فراهم آوریم که از همه ما توانگرتر شوی و اگر خواستار ریاست و سلطنت باشی

تورا به ریاست و سلطنت خود بگماریم و هیچ کاری را بدون رأی و فرمان تو انجام ندهیم.

مشرکان در روند به سازش کشیدن تا به آنجا پیش رفتند که نزد ایشان رفته و پیشنهاد دادند که به نوبت خدای یکدیگر

را پرستش کنند. قریش به رسول خدا گفتند که ما یکسال خدای تو را می‌پرستیم و شما هم یکسال خدایان ما را. در

سوره کافرون به این مضمون اشاره شده است.

۲. برخوردارهای روانی

وارد ساختن تهمت، ترور شخصیت و زدن برچسب‌های ناروای متعدد یکی دیگر از شگردهای تبلیغاتی اشراف مکه با پیامبر بود. آن‌ها می‌کوشیدند تا از روش تبلیغات و رسالت آن حضرت را در منظر مردم خدشه دار نموده و او را منزوی سازند.

جنون و دیوانگی، سحر و ساحری، دروغ‌گویی، جادوگری و کاهنی، دامن زننده به اختلافات در بین قبیله‌ها و خانواده‌ها، تعلیم یافته از غلام مسیحی از اتهامات و القاب ناروا بودند. اتهامات مزبور را در حرکتی هماهنگ در سطح شهر مکه به ویژه در ایام حج در میان مردم تکرار کرده و مردم را از اطراف رسول خدا پراکنده می‌ساختند.

از فعالان در این زمینه ابولهب بود؛ زیرا به زعم اشراف، وی علاوه بر کینه و دشمنی با رسول خدا به لحاظ پیوند نسبی یعنی عموی حضرت سخنانش بیشتر موثر واقع می‌شد. ابولهب در گروه‌های مردم می‌آمد و می‌گفت این مرد برادر زاده من است. او را خوب می‌شناسم. مبتلا به مرض جنون است. هر چه در مداوای او تلاش کردم توفیق نیافتم. گاه به دنبال پیامبر راه می‌افتاد و به محض اینکه آن حضرت برای ارشاد مردم سخن آغاز می‌کرد، می‌گفت مردم سخن محمد را نشنوید و نپذیرید؛ زیرا او کذاب است.

در قرآن کریم آمده: و کافران چون تو را بینند سخت تو را به باد استهزا گیرند و گویند آیا این شخص است که خدایان شما را به بدی یاد می‌کند در حالی که آنان به یاد خدا کافر هستند.

از دیگر فعالان ابوجهل بود که در مقابله با انذار پیامبر و بیان جهنم و درخت زقوم با ریشخند می‌گفت: ای قوم! می‌دانید درخت زقوم چیست؟

آن رطب پاکیزه‌ای است که کره بر سر آن نهاده‌اند و اگر من آن را بیابم چون شهد و شکر فرو برم؛ و در باب عذاب دوزخیان با تمسخر اظهار می‌داشت: محمد می‌پندارد که لشکریان خدا که شما را در دوزخ عذاب می‌نمایند نوزده نفرند، اما نیرو و تعداد شما بیشتر از آن‌هاست. آیا هر صد تن شما در برابر یکی از آن‌ها ناتوان است؟
قرآن کریم در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره ص و آیه ۳۰ سوره یس به استهزاهای اشاره می‌کند.

۳. برخوردارهای علمی

قوم یهود در جزیره العرب قبل از اسلام جایگاه فکری، فرهنگی و اقتصادی قابل توجهی در مقایسه با سایر ساکنان آن دیار داشت. مخصوصاً اینکه در مقایسه با مشرکان برتر و بالاتر بودند.

مشرکان و اشراف مکه از علما و دانشمندان یهود ساکن یثرب استعانت و یاری طلبیدند. دو تن نماینده رهسپار یثرب شدند. احبار و علمای یهود پس از استماع گزارشات با مشاوره جمعی سؤالاتی را که به زعم آنان پاسخ‌هایشان دشوار به نظر می‌رسید مطرح کردند و گفتند شما نزد او بازگردید و سه سوال از او بکنید اگر سوالات را پاسخ داد بدانید که او پیامبری مرسل است و گرنه دروغگو است و هرچه خواهید نسبت به او انجام دهید.

۱. از او از سرگذشت آن دسته جوانانی که داستان شگفت انگیز دارند پرسید.

۲. از او پرسید مردی که شرق و غرب عالم را گردش کرد چه کسی بود و سرگذشتش چه بود؟

۳. از او پرسید روح چیست؟

نمایندگان به مکه بازگشتند و پس از طرح موضوع و مباحث با اشراف قریش با شعف و شادمانی سوالات مزبور را مطرح کردند. پیامبر فرمود فردا بیایید و پاسخ را بگیرید. به لحاظ تأخیر در نزول وحی که مدت زمان آن را تا پانزده روز گزارش کرده‌اند دشمنان طعن و تبلیغات خود را دامن زدند. سرانجام جبرئیل پاسخ تفصیلی سوالات را عرضه کرد و در پاسخ به سوال اول آیه ۲۶ سوره کهف، برای سوال دوم آیه ۸۳ سوره کهف و برای سوال سوم آیه ۸۵ سوره بنی اسرائیل نازل شد.

در برابر پاسخ‌های اقناعی و مفصل به واقع اشرافیت منهزم گردید اما آنان با توسل به اقدامات و ترفندهای دیگر مشی جاهلانه خود را ادامه دادند.

۴. برخوردهای سیاسی

اشرافیت مکه از جایگاه منزلت شیخ قبیله در میان اعضا به خوبی واقف بود و نیک می‌دانست که تخلف اعضای تیره از فرمان شیخ به راحتی میسر نیست، چنان‌که فردی به لحاظ عدم اطاعت از شیخ فاقد ارزش جانی و حیاتی در شبه جزیره خواهد بود. از سویی در ساختار قبیله‌های جزیره العرب حمایت از افراد زیرمجموعه و دفاع از حقوق و جان و مال آنان هرچند مجرم در برابر دیگران وظیفه شیخ محسوب می‌شد. بنابر این اشراف کوشیدند «ابوطالب» را از رسول خدا جدا کنند. آنان بر این موضوع نیز واقف بودند که ابوطالب علاوه بر سروری تیره بنی‌هاشم دارای نفوذ خاصی در رسول خداست.

تلاش مشرکان در دور کردن ابوطالب از نبی اکرم طی چند مرحله اتفاق افتاد.

در نخستین گام جمعی از اشراف به ابوطالب مراجعه کرده و گفتند: ای ابوطالب! تو مهتر، بزرگ‌تر و پیشوای قوم مایی و ما جملگی در تمامی احوال رضا و خشنودی تو را می‌طلبیم و برخلاف رضای تو عمل نمی‌کنیم. مدتی است برادرزاده‌ات مردم را از راه دین آنان جدا می‌سازد. خدایان ما را به دشنام گرفته و از آنان به کاستی نام می‌برد. خواهش جمع آن است که او را از این رفتارها منع کنی یا خود را از او جدا سازی که خود او را دفع کنیم.

ابوطالب در عمل برای منصرف ساختن رسول خدا اقدامی بازدارنده انجام نداد. بنابراین اشراف بار دیگر به ابوطالب مراجعه کردند. برخی مورخان اشاره کردند که ابوطالب سخنان اشراف را به رسول خدا منتقل کرد و گفت: برادرزاده کار را بر من سخت و طاقت فرسا ننما. آن حضرت فرمود: عموجان اگر آن‌ها قادر باشند خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار دهند دست از دعوت خود بر نمی‌دارم. ابوطالب نیز بی‌درنگ حمایت جدی خود را از آن حضرت اعلام فرمود. بعد از اینکه اشراف متوجه شدند گفت و گو پیامد مثبتی برای آن‌ها ندارد جوانی به نام عماره بن ولید را که از زیباترین، سخنورترین و نیرومندترین جوانان قبیله بود پیش ابوطالب آوردند و گفتند این جوان را به جای برادر زاده‌ات از ما بپذیر و او را تسلیم کن تا به سزای اعمالش برسانیم. ابوطالب در پاسخ آن‌ها گفت: چه سخنان نابخردانه‌ای

می‌گویید. چگونه فرزند شما را پذیرفته و فرزند خودم را به شما بسپارم که او را بکشید

هرگز کسی تاکنون چنین معامله‌ای انجام نداده. هم اکنون آنچه در توان دارید انجام دهید و بدانید از این پس هر کس با محمد دشمنی ورزد من با او دشمنی خواهم داشت و هر کس مخالف دین او باشد من مخالف دین وی خواهم بود.

۵. شکنجه و آزارهای جسمانی

مشرکان با تهدید، به القای ترس در میان مردم می‌پرداختند تا آن‌ها را از اطراف پیامبر پراکنده سازند. به ویژه از آنجا که نمی‌توانستند مستقیماً به قتل آن حضرت اقدام کنند، تلاششان را به آزار و شکنجه افرادی که به تازگی اسلام آورده بودند و از حمایت قبیله‌ای برخوردار نبودند متمرکز کردند. خود پیامبر هرگز شکنجه جسمانی نشدند. ممانعت از خوردن غذا و نوشیدن آب، تازیانه زدن، کشیدن روی ریگ‌های داغ، سوزاندن و انواع هتک حرمت‌ها و فحاشی‌ها از اقدامات مشرکان بود.

اهمیت این اقدامات مشرکان به حدی بود که مسلمانان اجازه یافتند برای حفظ حیات خویش تقیه کنند و کلمه کفر بر زبان آورند. حتی شدت این عملیات به گونه‌ای بود که بر اساس برخی روایات تعدادی از مسلمانان مرتد شدند و بعدها با سران قریش در جنگ بدر شرکت کرده و کشته شدند.

مسلمانان به دو گروه تقسیم می‌شدند یک دسته افراد معروف و سرشناس مثل حضرت علی (ع) و سعد بن ابی وقاص بودند که افراد قبیله‌شان سعی می‌کردند از راه نصیحت و ارشاد و اگر نشد از طریق شکنجه اقدام کنند.

گروه دیگر مسلمانان ناتوان و برده‌ها بودند که شکنجه‌های طاقت رسا روی این افراد اعمال می‌شد مخصوصاً اینکه این افراد معمولاً مهاجر بوده و از حمایت قبیله‌ای برخوردار نبودند.

علل مقابله مشرکان مکه با اسلام:

شگفتی مشرکان از توحید، ترس از دست دادن سروری عرب، رقابت طوایف قریش با بنی‌هاشم، ترس از دست دادن آرامش در مکه، تصور نادرست از نبوت، درخواست کارهای خارق العاده، جبر گرایی مشرکان، پای بندی به سنت‌های قبیله‌ای و سرکشی در برابر حق سیاست‌های کلی قریش در مقابل اسلام:

سران قریش، برای مبارزه با آئین یکتا پرستی صفوف خود را منظم کرده بودند.

قریش در طول ده سال برنامه‌های مختلفی را برای از بین بردن نهضت تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تدارک دید که آخرین آن نقشه قتل و اقدامات نظامی بود. فهرست این اقدامات و مقاومت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر هر یک چنین است.

۱. سیاست فشار قبیله‌ای

اولین اهرم قریش برای مقابله با تبلیغ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فشار از سوی قبیله و به طور طبیعی رئیس قوم، یعنی ابوطالب علیه السلام بود. آنان به طور دسته جمعی نزد او رفتند و گفتند: برادرزاده‌ات خدایان ما را ناسزا می‌گوید و آیین ما را به زشتی یاد می‌کند و به افکار ما می‌خندد و پدران ما را گمراه می‌داند. یا از او بخواه دست از ما بردارد یا او را در اختیار ما بگذارد و حمایت خود را از او سلب کن.

۲. دورسازی حامیان

همانطور که گفته شد، قریش دیگر تحمل وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت لذا این بار در صدد برآمدند، تا حمایت‌های سیاسی و اجتماعی ابوطالب از وی را قطع کنند. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جهت اقتصادی از سوی حضرت خدیجه و از جهت سیاسی و قبیله‌ای از طرف ابوطالب علیه السلام حمایت می‌شد.

۳. تطمیع

گام بعدی قریش برای متوقف کردن تبلیغ رسول خدا صلی الله علیه و آله، تطمیع بود. اما باز ناموفق ماندند آنان تصمیم گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیشنهاد منصب، ثروت و تقدیم هدایا تطمیع کنند، شاید از دعوت خود دست بردارد.

۴. پیشنهاد مصالحه

مشرکان همچنان اصرار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله کار خود را محدود کند و حداقل با خدای آنان کاری نداشته باشند. به نقل سیره نویسان و مفسران سوره کافرون در برابر درخواست چند نفر از اشراف قریش مانند حارث بن قیس، عاص بن وائل، ولید بن مغیره، امیه بن خلف نازل شد. آنان گفتند: ای محمد! بیا و از دین ما پیروی کن، ما هم از دین تو پیروی می‌کنیم. تو یک سال خدایان ما را پرستش کن، یک سال هم ما خدای تو را عبادت کنیم.

۵. جنگ روانی استهزاء

مشرکان که از تاثیر روش‌های قبلی ناامید شده بودند، به ابزارهای روانی جدید روی آوردند آنان با تمسخر و استهزاء این بار تلاش کردند شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منزوی سازند و نزد مردم عادی او را تحقیر کنند، شاید از تعداد پیروانش کاسته شود.

۶. ناسزاگویی

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود.

۷. آزار جسمی

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می‌کرد، ابولهب در پی حضرت می‌رفت و سنگ به سوی او می‌انداخت و می‌گفت ای مردم اطاعت نکنید.

همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که خداوند در حق آن‌ها سوره لهب را نازل کرد

۸. توهین و نسبت‌های ناروا

مشرکان با واژه‌هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می‌کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند؛ لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می‌کردند.

۹. شکنجه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادر او، عبدالله بن مسعود، ابوذر و... از جمله یاران پیامبرند که آزار زیادی از قریش دیدند.

یکی از این افراد ابوذر غفاری است. او چهارمین یا پنجمین نفر بود که مسلمان شد.

انواع روش‌های خشونت بار

۱. ممانعت از خوردن غذا، شکنجه گرسنگی.

۲. بازداشتن از نوشیدن آب، شکنجه تشنگی.

۳. آزارهای جسمانی چون تازیانه زدن، کشیدن بر روی ریگ‌های داغ، سوزاندن، چوب زدن.

۴. انواع و اقسام فحاشی، هتک حرمت، اتهامات و افتراءات.

۵. بستن بر روی زمین و نهادن سنگ بزرگ بر روی شکم، پشت و پهلوی آن‌ها.

۶. تعرض مستقیم به ساحت رسول الله در دو بعد زبانی و شکنجه جسمانی.

هدف اصلی این شکنجه‌ها و آزارها و تهدیدات نیز ایجاد محیط رعب و وحشت برای محدود ساختن ابعاد گرایش به

دین اسلام و حمایت از پیامبر (ص) بود.

۱۰. اقدامات فکری

آنچه خواندید تنها تلاش‌هایی بود که در حد فشار جسمی و روانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، اما از جهت علمی نیز قریش در صدد مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله برآمد تا مانع تبلیغ دین جدید شود.

۱۱. درخواست‌های بنی اسرائیلی

جاهلان آن گاه که از هر دری ناامید می‌شوند به طرح معماها و خواسته‌های عجیب و غریب روی می‌آورند. درست مثل

آنچه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله روی داد. آنان ناامید از هر جا در صدد برآمدند از پیامبر صلی الله علیه و آله

خواسته‌هایی طلب کنند که در آوردن آن عاجز بماند و بطلان دینش ثابت شود.

گفتند: ما به این شرط ایمان می‌آوریم که:

۱. سرزمین ما خشک است، از خدا بخواه آب‌هایی در این سرزمین جاری شود.

۲. باید باغی در اختیار داشته باشی که از میوه‌های آن بهره مند شویم و در میان آن آب جاری باشد.

۳. آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرو ریزی.

۴. خدا و فرشتگان را حاضر کنی.

۵. کاخی از طلا داشته باشی.

۶. به سوی آسمان بروی و تا نامه‌ای که نبوت را تصدیق کند از آسمان نیاوری، ایمان نمی‌آوریم.

مقابله با قرآن

حربه‌های مشرکان، بر پیامبر چندان کارگر نشد، زیرا مردم با کمال فراست و درایت احساس می‌کردند که قرآن جذبه

روحی غریبی دارد، و هرگز سخنی به آن شیرینی نشنیده بودند. سخنان او چنان عمیق و ریشه‌دار بود که بر دل

می‌نشست. از این جهت، چون از اتهام پیامبر سودی نبردند، به فکر نقشه کودکانه‌ای افتادند، تصور کردند که با اجراء آن

می‌توانند توجه و اقبال مردم را از او سلب نمایند.

(نضر بن حارث)، از افراد زیرک «قریش» بود، که پاسی از عمر خود را در «حیره» و «عراق» گذرانده بود. از وضع شاهان

ایران و دلاوران آن سامان، مانند «رستم» و «اسفندیار» و عقاید ایرانیان درباره خیر و شر، اطلاعاتی داشت. قریش او را

برای مبارزه با پیامبر برگزیدند. آنان چنین تصویب کردند که نضر بن حارث، با معرکه‌گیری در کوچه و بازار و نقل

داستان‌های ایرانیان و سرگذشت شاهان آنان، قلوب مردم را از استماع سخنان پیامبر به خود جلب کند.

بیان حکایت اسطوره‌ای ایرانی که آن‌ها نیز در بسیاری از موارد بیان حقایق است بد نیست و متن آن‌ها لهو الحدیث

نیست بلکه آنگاه که برای استهزاء حقیقت برتر و آشکار و با هدف سرگرم‌سازی مردم برای بازداشتن آن‌ها از درک

حقیقت به کار روند تبدیل به ابزاری ناخوشایند یعنی «لهو الحدیث» می‌گردند.

انواع گوناگون اتهامات نسبت به قرآن

الف. سحر دانستن آیات خدا

ب. افسانه و اسطوره دانستن قرآن

ج. سخن بشر دانستن قرآن

شنیدن قرآن را تحریم کردند

سران «قریش»، تصمیم گرفتند که مردم را از استماع قرآن باز دارند. برای اینکه نقشه آن‌ها کاملاً جامه عمل به خود

پیوشد، جاسوسانی در تمام نقاط «مکه» گماردند تا زائران خانه خدا و بازرگانان را که به منظور داد و ستد وارد مکه

می‌شدند، از تماس با حضرت محمد باز دارند و به هر طریقی ممکن باشد از شنیدن قرآن جلوگیری کنند.

دورانی بر ضد پیامبر «ص» تبلیغ کردند، ولی هیچ‌گاه با موفقیت کامل روبرو نبودند و «پیامبر» را در راه خود پایدارتر

یافته و می‌دیدند که روز بروز آئین یکتاپرستی در حال گسترش است.

۹	پیمان عقبه
	نتایج پیمان عقبه اول و دوم

نتایج پیمان عقبه اول:

۱. اعزام نماینده تبلیغی به یثرب: پس از انعقاد پیمان، حضرت محمد (ص) «مصعب ابن عمیر» را به عنوان نماینده خویش به منظور تعلیم قرآن، آموختن دستورات اسلامی و تبلیغ اسلام به همراه بیعت کنندگان گسیل داشتند. در روایتی دیگر آمده که پس از مدتی اهل یثرب طی نامه‌ای از پیامبر (ص) درخواست مُبَلِّغ نمودند و ایشان مصعب را به یثرب اعزام نمودند.

وی در خانه «اسعد ابن زراره» منزل نموده و امامت جماعت مسلمانان یثرب را نیز بر عهده داشت. برخی معتقدند مصعب بعد از پیمان عقبه دوم به یثرب اعزام شد؛ اما عده‌ای دیگر نیز معتقدند پس از اعزام، وی پس از پیمان عقبه اول به مکه بازگشت و همراه پیامبر (ص) مجدداً به مدینه مهاجرت نمود. تبلیغ دین در بین مردم تا بدانجا موفقیت‌آمیز بود که تا هجرت پیامبر (ص) در سال بعد اکثر مردم یثرب مسلمان شده بودند. همین مسأله زمینه را برای انعقاد بیعت عقبه دوم مبنی هجرت رسول خدا (ص) به یثرب و بر دفاع همه جانبه یثربیان از ایشان را فراهم ساخت.

۲. اقامه اولین نماز جمعه به امامت اسعد ابن زراره یا مصعب از دیگر گزارش‌های ذکر شده در تاریخ است که برخی آن را به دلیل نزول تشریح حکم نماز جمعه پس از هجرت رد نموده و احتمال داده‌اند که منظور همان نماز جماعت در روز جمعه باشد.

۳. اسلام رؤسای قبایل از جمله «سعد ابن معاذ» بنی عبدالاشهل و «اسید ابن حضیر» بنی ظفر و تأثیر آن در گرایش افراد قبیله به اسلام نقش بسیار مؤثری در این مسأله ایفا نمود؛ چنانچه آمده است که در برخی محلات که رئیس آن «ابوقیس ابن اسلت» صیفی بود، علاوه بر این که اسلام نیاورد، مانع از پذیرش مردم به اسلام می‌شد.

نتایج پیمان عقبه دوم:

پس از گسترش یافتن خبر انعقاد پیمان عقبه دوم در میان قریشیان، سران قریش به تعقیب شرکت کنندگان یثربی در آن پیمان پرداختند و توانستند ۲ نفر از آن ۷۳ تنی را که در پیمان شرکت داشتند دستگیر کنند. آن ۲ نفر یکی منذر بن عمر بود که از دست آنان گریخت و دیگری سعد بن عباده بود که پس از شکنجه شدن به کمک یکی از دوستان مکی خود آزاد شد.

حمایت و پشتیبانی مردم یثرب از پیامبر، قریشیان را به وحشت انداخت و آن‌ها شروع به آزار و اذیت پیامبر و یاران او کردند. یاران پیامبر از فشار و آزار مشرکان شکایت نمودند و پیامبر به آن‌ها فرمود که بهترین نقطه برای شما یثرب است. بنابراین مسلمانان مکه به بهانه‌های مختلف شروع به هجرت به یثرب نمودند و با خبر شدن قریشیان از این امر نیز نتوانست جلوی مهاجرت مسلمانان را بگیرد. در واقع مهم‌ترین نتیجه پیمان عقبه دوم فراهم شدن مقدمات هجرت و تسریع هجرت به مدینه بود.

۱۰	هجرت پیامبر (ص) و مسلمانان به یثرب
۱۱	وضعیت مردم یثرب قبل ورود اسلام
	ویژگی‌های مردم یثرب که باعث پذیرش اسلام می‌شد

نگاهی به چگونگی گسترش اسلام در مدینه نشان می‌دهد که اسلام در همان سال‌های نخست، از ۱۲ بعثت تا هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در این شهر فراگیر شده و پس از هجرت، جز چند طایفه محدود، دیگران اسلام را پذیرفته بودند. این مسأله، در قیاس با روند گسترش اسلام در مکه، به هیچ روی قابل قیاس نیست؛ به همین دلیل باید دلایل ویژه خود را داشته باشد. در این باره به چند مسأله می‌توان اشاره کرد. برخی از این مسائل گرچه موردی است، اما می‌تواند تا حدودی تعمیم داده شود. موارد دیگر جنبه تحلیلی عمومی دارد.

الف) از جمله مسائلی که هم می‌تواند جنبه موردی داشته و هم یک پایه تحلیلی عمومی باشد؛ این است که مردم مدینه آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از قرآن داشته‌اند. این آمادگی را باید در روحیات ساکنان این شهر و موقعیت خاص جامعه آن‌ها دانست.

در اینجا باید بر خود قرآن به عنوان یک معجزه تکیه کرد. نخستین آشنایی مردم با اسلام، در ضمن دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تلاوت آیات قرآنی بوده است. ترویج قطعی اسلام در مدینه نیز توسط فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی مصعب بن زبیر با تلاوت قرآن بوده است.

این تأثیر تا به آنجا بوده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: «فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ، مدینه با قرآن گشوده شد.» درباره اسلام سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که در تمامی منابع از آن یاد شده، مهم‌ترین عامل، آشنایی آن‌ها با قرآن بوده است.

ب) همسایگی با یهود و شنیدن اخباری مبنی بر ظهور پیامبری از سوی خدا، به عنوان عاملی مؤثر برای پیشرفت اسلام در میان ساکنان مدینه شناخته شده است؛

به نقل از ابن اسحاق، یهودیانی که در این بلاد با اعراب اوس و خزرج زندگی می‌کردند و اهل کتاب و علم بودند، زمانی که میانشان با اعراب نزاعی درمی‌گرفت، به آنان می‌گفتند: پیامبری ظهور خواهد کرد، ما از او پیروی می‌کنیم و شما را چونان عاد و ارم به قتل خواهیم آورد. همین امر سبب شد تا در همان آغاز دعوت انصار به اسلام، برخی از آنها به دیگران اظهار کنند:

«این همان رسولی است که یهودیان بشارت ظهورش را می‌دادند، اجازه ندهید تا از شما سبقت بگیرند.»

بلاذری نیز می‌نویسد: آنان پیش از آن صفات و یاد وی را از یهودیان شنیده بودند.

درباره اصل آگاهی یهود مدینه از رسالت، قرآن آیات روشنی دارد، آیاتی که نشان می‌دهد این مسأله در آن شرایط کاملاً مطرح بوده است. در این باره به مورد اسلام آوردن «عبد الله بن سلام» از اخبار یهودی یثرب، یاد شده است. درباره تاریخ اسلام آوردن وی اختلاف نظر وجود دارد. به نظر می‌رسد دستی برای بزرگ کردن وی در کار بوده است. (یا به دلیل نقش همین اسلام آوردن و یا به دلیل نقشی که بعدها به عنوان یک یهودی مسلمان شده در حدیث و سیاست [به ویژه در جریانات عثمان] داشته است). شعبی گفته است که وی در سال هشتم هجری مسلمان شده و هیچ آیه‌ای نیز درباره او نازل نشده است.

آنچه که مورد اتفاق منابع است، این است که وی به استناد نقل‌هایی که از تورات یا دیگر آثار یهود، درباره ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست داشته، مسلمان شده است. اسلام آوردن سلمان فارسی نیز با استناد به همین شواهد صورت گرفته است. در اینجا باید ضمن پذیرفتن شواهد قطعی فوق، احتمال وجود برخی از اخبار جعلی را نیز در این زمینه دور ندانست؛ به ویژه وقتی که راویان آن، یهودیان مسلمان شده‌ای باشند که با نقل این اخبار قصد نفوذ در فرهنگ مسلمانان را داشته و موفقیت‌هایی نیز به دست آورده‌اند. به علاوه، رنگ قصصی بر این گونه اخبار نیز سایه افکنده و برای به دست آوردن درست حقایق، نیاز به تأمل بیشتر در این گونه اخبار است.

تجرب آن است که در برخی از نقل‌های قصصی نه تنها درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درباره تک تک خلفا و حتی افراد معمولی و عادی نیز تا پایان قرن اول ادعا شده که اسامی یا صفاتشان در کتب آسمانی آمده است. در اصل، این بحثی است که باید در مباحث اعتقادی [مبحث نبوت خاصه] دنبال شود.

(ج) یکی از دلایل مشخصی که مورخان درباره گسترش اسلام در مدینه اظهار کرده‌اند، وضعیت بحرانی یثرب به لحاظ اختلافات قبیله‌ای بین اوس و خزرج و نیز یهودیان است. آنچه که برای ساکنان مدینه اهمیت داشت، دستیابی به وحدت و مصالحه بود.

در این باره مقدماتی نیز فراهم شده بود، اما ظهور اسلام و مطرح شدن آن در مدینه، راه را برای ایجاد صلحی واقعی و دائمی هموار کرد. اولین گروهی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخورد کردند- گروه شش نفری خزرجی- به رسول خدا گفتند: ما در حالی قوم خویش را ترک کردیم که در عداوت و شرارت نسبت به یکدیگر، مانندگی به هیچ قومی ندارند و امید می‌رود که خداوند به وسیله تو آنان را با یکدیگر متحد سازد؛ ما نزد آنان باز خواهیم گشت و همان را که از دعوت تو به عنوان دین پذیرفته‌ایم بر آنان عرضه می‌کنیم؛ اگر خداوند آنان را بر تو مجتمع سازد، عزیزتر از تو در میان آنان نخواهد بود.

در نقلی دیگر (از عروه) آمده است که آن‌ها با اشاره به وضع بحرانی و پراختلاف یثرب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند تا به آنان مهلت دهد آن سال را برگردند تا قدری اوضاع (پس از جنگ بعاث میان اوس و خزرج) آرام گیرد؛ در سال آینده در موسم حج او را ملاقات خواهند کرد. روایتی از عایشه به صراحت نشان می‌دهد که اختلافات پیشین، به ویژه جنگ بعاث زمینه مهم نشر دعوت اسلامی در مدینه بوده است. او می‌گوید: روز بعاث، روزی بود که خداوند آن را درآمدی برای [ظهور] رسول خود قرار داد. وقتی آن حضرت به مدینه آمد، سران آن‌ها متفرق، کشته و مجروح شده بودند و این درآمدی برای ورود آنان به اسلام بود. پس از این هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوند اوس و خزرج مستحکم گشت و علی رغم وجود برخی از زمینه‌های اختلاف و توطئه برخی از منافقان، تا زمانی که آن حضرت حیات داشت هیچ گونه نزاع و اختلافی میان آنان بوجود نیامد.

د) یکی از مسائل خاصی که طایفه بنی عبد الأشهل را یکپارچه به اسلام علاقمند و معتقد ساخت، نقش سعد بن معاذ بود. وی که سرآمد این طایفه بود، به وسیله مصعب و با شنیدن آیات قرآنی مسلمان شد. پس آن نزد افراد بنی الأشهل آمده و از آنان، درباره عقیده و نظرشان نسبت به خود سؤال کرد. آنان پاسخ دادند که او را به عنوان سرور خود و عاقل‌ترین و بهترین خود می‌شناسند. پس از آن سعد گفت (اگر چنین است) زن و مردتان حق سخن گفتن با من را ندارید مگر آن که به خدا و رسول ایمان آورید. به دنبال درخواست وی بود که تمامی مردان و زنان بنی عبدالاشهل ایمان آوردند.

از میان آنان تنها عمرو بن ثابت تا زمان جنگ احد اسلام نیاورد و وقتی مسلمان شد، قبل از آن که فرصت کند حتی یک سجده برای خدا بجا آورد به شهادت رسید. زمانی که بنی النجار - پس از عقبه اولی - بر اسعد بن زراره سخت‌گیری کردند مصعب بن عمیر نزد سعد بن معاذ رفته و با کمک وی به تلاش‌های تبلیغی خود ادامه داد. در واقع، سعد با استفاده از نفوذ معنوی خود بر بنی عبدالاشهل توانست گام مهمی را در ترویج اسلام در یثرب بردارد. باید دانست که ساختار قبیله‌ای که مبتنی بر تبعیت افراد از شرفای قوم بود، برای سال‌ها مانع عمده‌ای در راه پذیرش اسلام در میان اعراب بود، گرچه نمونه‌هایی چون نفوذ سعد در بنی عبدالاشهل که سبب اسلام آوردن آنان شد، وجود داشت. همچنین باید دانست که یکی از دلایل اسلام نیاوردن مکیان، وضعیتی درست عکس این حرکت ایجاد شده در بنی عبدالاشهل بود.

ه) وجود افکاری توحیدی در مدینه که ادامه گرایش حنیفیت مکی است، می‌توانست زمینه مناسبی برای ترویج اسلام تلقی شود. افکار حنفا در امر توحید با اسلام توافقی تام داشت و اصولاً می‌توانست پایگاه مناسبی برای رشد اسلام تلقی شود.

یکی از این حنفای مدنی، ابوقیس صرْمَه بن ابی انس است (که برخی از سیره نگاران، وی را با ابوقیس صیقی بن اسلت خلط کرده‌اند). به نوشته ابن قتیبه، وی از بنی النجار بوده که رهبانیت گزید، بت پرستی را رها کرد و حتی زمانی تصمیم گرفته تا نصرانی شود، اما در نهایت از پذیرفتن آن خودداری کرد. او می‌گفته که پروردگار ابراهیم را عبادت می‌کنم.

وی می‌افزاید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت کرد او مسلمان شد. او در شعری که در جاهلیت سروده گفته است:

سَبَّحُوا شَرْقَ كُلِّ صَبَاحٍ طَلَعَتْ شَمْسُهُ وَكُلِّ هَالِلٍ

ابن قتیبه اشعاری از وی در ستایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. این نمونه جالبی از حضور افکار توحیدی در یثرب پیش از اسلام است. حضور چنین اندیشه‌ای، زمینه توحیدی موجود در یثرب برای قبول اسلام که دعوتی ابراهیمی را ترویج می‌کرده، بوده است. درباره اسعد بن زراره و ابوالهیشم بن تیبهان نیز آمده است که «یتکلمان بالتوحید بیثرب»؛ «آن‌ها [پیش از اسلام] در یثرب سخن از توحید می‌گفتند».

و) بنیاد سست شرک و بت پرستی عامل دیگری در عدم مقاومت مشرکان در برابر اسلام و دفاع از بت پرستی بوده است. مکیان علقه بیشتری با بت‌ها داشتند؛ به ویژه که با منافع اقتصادی و سیاسی آنان پیوند مستحکمی داشت. اما ساکنان یثرب (با توجه به اینکه قرابت بیشتری با یهودیان به عنوان یک دین آسمانی توحیدی داشتند) نایبست همچون مکیان پیوندهای محکمی با بت پرستی داشته باشند. البته نه آن مقدار که به سادگی از آن دل بکنند.

نمونه جالبی از وجود خلاء فکری- اعتقادی در مدینه وجود دارد، خلأی که به راحتی می‌تواند در برابر یک نگرش اصیل توحیدی (که در ضمن عربی نیز باشد، نه اسرائیلی همچون یهودیان) سر تسلیم فرود آورد. روایت اسلام آوردن عمرو بن جموح مصداق این خلاء فکری است. وی پیرمردی از شیوخ بنی سلمه بود که حتی بعد از بازگشت بیعت کنندگان عقبه دوم، بر شرک خویش باقی بود. پیری وی چنین اقتضایی داشت. جوانان طایفه وی نظیر مُعَاذ بن جبل و مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو، شبانه بتی را که وی در خانه خود نگاه داشته بود به چاله‌ای که کثافات در آن بود انداختند. فردای آن شب عمرو بت خود را یافت و تطهیر کرد اما بار دوم نیز آن را درون چاله افکندند. مجدداً عمرو آن را به دست آورده و تطهیر کرد. شب سوم خطاب به بت گفت: من نمی‌دانم چه کسی با تو چنین رفتاری می‌کند اگر به کار می‌آیی و در تو خیری هست این شمشیر! از خود دفاع کن. آن شب نیز جوانان مسلمان، بت عمرو را در چاله کثافات انداختند و این بار سگ مرده‌ای را به آن بستند، زمانی که عمرو بت را با این وضع دید هشیار شد [ابصرَ شأنه] و در برابر دعوت به اسلام، آن را پذیرفت و وی در شعری خطاب به بت گفت:

وَاللَّهِ لَوْ كُنْتَ الْهَاءَ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ وَكَلْبٌ وَسَطٌ بَيْتٍ فِي قَرْنٍ

... الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ ذِي الْمَنِّ الْوَاهِبِ الرَّزَّاقِ دَيَّانِ الدِّينِ

وی با تمام وجود اسلام را پذیرفت و با این که شل بود در احد شرکت کرد و به شهادت رسید. برخورد جوانان مسلمان مدینه را با بت عمرو باید الهام گرفته از اقدام ابراهیم علیه السلام در برخورد با بتان قوم خود دانست.

ز) یکی از نکاتی که مانع از اسلام آوردن مردم مکه بود وجود اشرافیت مالی در آن شهر بود. «اشرافیت مالی» به ضمیمه «اشرافیت قبیله‌ای» ترکیبی به مکه داده بود که در سایر مراکز و قبایل، نظیر نداشت. اشرافیت مکه که می‌توان آن را (در اصطلاح قرآن) «اتراف» و اشراف را «مترفین» نامید، اسلام را مخالف با موجودیت خود تلقی می‌کرد. اصرار قرآن در مخالفت مترفین با انبیا نشانه‌ای است از وضعیت حاکم در مکه. چنین اشرافیتی در مدینه وجود نداشت به دلیل آنکه مدینه شهر تجارتي نبود طبعاً حس «نبودن اشرافیت» به معنای آن بود که آن عامل مهمی که می‌توانست با نفوذ بر مردم، مانع از اسلام آوردن آن‌ها شود در آن محیط وجود نداشت و این خود، زمینه‌ای برای گسترش سریع‌تر اسلام در میان مردم مدینه بود.

در برابر، به یک معنا (همچنان که گذشت) باید گفت متنفذان یثرب خود در آغاز ایمان آوردند.

ح) ویژگی‌های قبیله‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت. قبایل شمالی یا عدنانی (که قریش جزو آنان بود) روحیات اعرابی بیشتری نسبت به اعراب جنوب یا قحطانی (که اوس و خزرج از میان آن‌ها بودند) داشتند. روحیه قساوت و تعصب در اعراب شمال بیش از اعراب جنوب بوده و این احتمالاً ریشه در برتری فرهنگی موجود در جنوب جزیره‌ی العرب داشته است.

این روحیه آرام عرب جنوب را، به علاوه شغل عرب مدینه- اداره باغات نخل و گاهی کشت و زرع- در برابر مکیان تجارت پیشه، بهتر می‌توان درک کرد. مردم مدینه برخوردی فطری‌تر و طبیعی‌تر داشته و این می‌توانست در پذیرش اسلام مؤثر باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سخنی درباره اهل یمن فرمود: اهل الیمن اضعف قلوباً و ارق ائفده. نفس رقابت عرب جنوب و شمال نیز نباید از نظر دور داشته شود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان انصار رفت روشن بود که آنان به دلیل رقابت‌های اصولی با اعراب شمال هیچگاه وی را به دست آنان نخواهند سپرد. این امر نیز در تعمیق بیشتر اسلام خواهی در مدینه می‌توانسته مؤثر باشد.

رشد سریع اسلام در مدینه حکایت از آن می‌کرد که دعوت اسلامی به هیچ روی رنگ و بوی قبیله، آن هم از نوع قریشی آن نداشت، بلکه به عنوان یک دعوت الهی مورد علاقه پاک فطرتانی که هیچ نوع نسبت قبیله‌ای با صاحب دعوت نداشتند قرار گرفت. در برابر قریش که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا سال‌ها پس از آن نیز در برابرش مقاومت کردند. این گرچه از جهاتی خسارت بود اما برای نشان دادن سلامت درونی دعوت اسلامی، حتی برای امروز ما نیز دلیلی روشن و کافی است.

۱۲	اقدامات پیامبر (ص) پس از ورود به مدینه
تکمیل قانون اساسی امت واحد (مفاد و اهداف)	تشکیل حکومت (علت تشکیل و اهداف آن)

نخستین قانون اساسی امت واحد:

حضور قبایل مختلف و طوایف متعددی که در مدینه زندگی می‌کردند بر طبق سنت‌های جاهلی، سبب نزاع و اختلافات بود. افزون بر آن، قبایل یهودی علاوه بر مسائل قبیله‌ای، تعارض تازه‌ای با مسلمانان پیدا کرده و بر زمینه‌های اختلاف و تعارض افزوده بودند. این اختلافات می‌بایستی از میان می‌رفت تا امکان تشکیل یک «دولت» فراهم شود. در برخی موارد، این اختلاف باید از اساس محو می‌گردید. این موارد عبارت بود از اختلافات موجود میان قبایل مسلمان. در مواردی نیز می‌بایست بر اساس مصالح سیاسی و یا سیاست‌های اصولی که اسلام در ارتباط با ادیان دیگر مطرح می‌کرد، حل و فصل می‌شد. در این قسمت در درجه اول، یهود، پس از آن‌ها مشرکان مسلمان ناشده مدینه قرار داشتند. تشکیل چنین دولتی که بتواند در محیطی با این تشنگی، قدرت برتر خود را حفظ کند مشروط به ایجاد انسجام در میان مردم بود. در آغاز مسلمانان و پس از آن ایجاد توافق با یهود.

در جامعه دینی جدید، بخشی از قانون باین پیوند دارد، این پیوند از دو سو است:

نخست: برخی از قوانین از متن دین گرفته می‌شود.

دوم: آنکه سایر قوانین، باید به گونه‌ای باشد که مصالح کلی دین و حفظ حراست از آن را تأمین می‌کند

بدیهی‌ترین مسئله موجود در متن این قانون اساسی احترام به عقاید مخالف و شناسایی حقوق اقلیت‌های دینی است. مفاد پیمان:

- این دستور یا منشوری است از طرف محمد (ص) پیغمبر خدا در میان مؤمنان و مسلمانان از طائفه قریش و یثرب و کسانی که از آن‌ها پیروی کنند و به آن‌ها پیوندند و با آن‌ها جهاد کنند، نافذ و جاری خواهد بود.
 - بر شما مؤمنان واجب است در هر موردی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردید مرجع امر خدا و پیغمبرش باشند.
 - یهود بنی عوف با مؤمنان در حکم یک امت شناخته می‌شوند با این تفاوت که یهود مطابق دستور دین خود عمل کنند و مسلمانان مطابق اوامر دین خود. موالی یهود در حکم خود یهودند مگر کسانی که ستم کنند؛ و مرتکب گناه شوند و متجاوز باشند، چنین کسانی جز خود و اهل خانه خود را دچار زحمت نخواهند کرد.
 - هنگامی که مسلمانان با یکدیگر در حال جنگ باشند یهودیان به مسلمانان کمک مالی خواهند کرد.
 - پیروان این سند در برابر کسانی که به مدینه حمله می‌کنند، یکدیگر را یاری خواهند کرد.
 - این‌ها صرف نظر از سایر مردم، امتی هستند یگانه و مشخص (یک واحد سیاسی).
- تشکیل حکومت (علت تشکیل و اهداف آن):

از پیامدهای مهم هجرت پیامبر (ص) بر روند گسترش اسلامی در زمینه سیاسی تشکیل حکومت اسلامی در مدینه بود که آن حضرت به عنوان رهبر حکومت در رأس آن قرار داشت. اسلام آمده بود تا خود را عرضه کند و در دنیای بشریت در سه حوزه مرتبط با هم به تفسیر بنشیند و مشکلات زمان را از زبان وحی بیان کند. این سه حوزه انسان، حکومت و تمدن بود.

پیامبر در مکه نخستین مرحله را با تشکیل امت اسلامی طرح‌ریزی نمود، اما در مدینه آن را به صورت کلی و حقیقی به جهان آن روز عرضه نمود. بدینسان که طرح مسائل انسانی و اجرای احکام دینی بدون تشکیل حکومت نمی‌توانست به درستی حل گردد، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تشکیل امت اسلامی در سرزمین مدینه به انجام دومین مرحله که همانا تشکیل حکومت اسلامی بود، مبادرت ورزیدند.

پیامبر اکرم (ص) در طول دوران ده‌ساله، در مدینه با استقرار در رأس حکومت اسلامی به عنوان رهبر آن به جهان آن روز اعلام کردند، که دین اسلام تنها مجموعه‌ای از مقررات دینی نیست، بلکه در عین حال متضمن تأسیس جامعه و حکومت مستقلی است که دارای نظام حکومتی، قوانین و نهادهای خاص خویش می‌باشد.

حضرت رسول (ص) در همان ابتدای رسالتش، خویش را فرستاده خدا معرفی کرد، و اعلام نمود که خداوند یکی است و از همه قدرت‌ها بالاتر است، در صورت اجرای دستورات الهی و اجرای عدالت به بهشت وعده می‌داد، اما هیچگاه حاضر نشدند که این پیام الهی را پنهان دارند که خداوند به او دستور تشکیل حکومت «دولت» به عنوان یک پیام اصلی را داده است.

منظور از حکومت اسلامی در رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - و دیگر پیامبران - به معنی فرمان‌برداری مانند دیگر حکومت‌ها و حل پاره‌ای مسائل سیاسی نیست، بلکه در این زمینه مقصود از حکومت اسلامی تشکیل ساختاری دینی - سیاسی است که رهبر آن به عنوان یک امام قابل فرمان‌برداری و اطاعت باشد.

بنابراین تشکیل حکومت در اسلام امری ضروری است، که هم شرع اسلام و هم عقل بر وجود آن تأکید دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله هم با توجه به تأکید این دو (عقل و شرع) پس از تحمل مشقت‌های بسیار و رنج‌های طاقت‌فرسا که از ناحیه سرکشان و ستمگران قریشی و دیگر عرب‌ها بر ایشان وارد شد، حکومت اسلامی را بر پا داشتند؛ و رهبری آن را بر عهده گرفته و ارزش‌های والای انسانی را در زمین حاکم نمودند، و حق و عدالت را در میان مردم اجرا کردند، تا مردم بتوانند در سایه حکومت اسلامی با راحتی، آسایش و گشایش به زندگی خود ادامه دهند. حکومت تأسیس شده مدینه در حالی که مبنای عقلی و دینی داشت، حاوی مظلوفی مهم به نام اسلامی بود، به عبارت دیگر: حکومت اسلامی قالبی شد برای اسلام که در آن، قطع نظر از ویژگی‌های نژادی و ملیتی خاص هر یک از مسلمانان، یک وحدت زبانی، نژادی و اقلیمی وجود داشت که مبتنی بر یک وحدت دینی - عقیدتی بوده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند که برای گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان و اجرای قوانین الهی در میان امت اسلامی در مدینه، بیش از هر چیز نیاز به یک ساختار حکومتی احساس می‌شود. گروه‌های قومی متعدد، حضور عده کثیری از یهودیان در مدینه، به ویژه تضادهای اقتصادی که در طول دوره‌های پیش بین یهودیان و ساکنان مدینه (اوس و خزرج) ایجاد شده بود، ایشان را مصمم به تشکیل حکومت نمود.

سندی که پیامبر (ص) بعد از ورود به مدینه با ساکنان این شهر منعقد نمود، مبنای قانون حکومتی شد که هدف از آن ایجاد اتحادی بین ساکنان شهر شد، به طوری که همه ساکنان در هنگام منازعه با دیگر افراد حاضر در شهر، به داوری رهبری حکومت اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بود، گردن نهاندند.

اهداف حکومت اسلامی در مدینه را در موارد زیر می‌توانیم خلاصه کنیم:

۱. برقراری مساوات و برابری بر پایه عدل الهی، والاترین هدف و برترین آرمان حکومت اسلامی
۲. جنگ و جهاد در راستای دفاع از مراکز اسلامی و جلوگیری از هر نوع خون‌ریزی، قتل و فحشا از دیگر وظایف حکومت اسلامی در مدینه بود.
۳. دفاع از حکومت و امت اسلامی در برابر دشمنان داخلی و خارجی و جلوگیری از ظلم و تجاوز به امت اسلامی و تنظیم برنامه و اقدام برای عمران و آبادی جامعه اسلامی
۴. دادرسی به شکایات و اعمال مجازات‌های شرعی، تقسیم درآمدهای ناشی از غنایم جنگی در میان مسلمانان.
۵. گسترش اسلام و ترویج آداب اسلامی در میان اعضای امت اسلامی

جنگ‌های زمان پیامبر (ص)		
غزوه بدر	۱۳	
غزوه احد	۱۴	
غزوه خندق	۱۵	
غزوه خیبر	۱۷	
جنگ موته	۱۸	

۱۹	غزوه تبوک
جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد یا دفاع	جنگ ابزار تحقق آرامش
اسلام دعوت کننده به آرامش	شیوه اشاعه دعوت اسلامی

شیوه اشاعه دعوت اسلامی

در سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر پایه آیات فراوانی از قرآن می‌توان چند روش مشخص را در دعوت مردم به اسلام بازشناسی کرد. نخستین و اصیل‌ترین شیوه بر اساس «هدایت فکری» مردم از طریق استدلال و تقویت روح تفکر و تعمق در مردم بود. این شیوه در تمام دوران مکه با قوت دنبال شد و تا به آخر نیز دعوت مکرر قرآن به تأمل و تدبر و نیز توصیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای «دعوت به حکمت و موعظه» و «مجادله به احسن»، نشان آن بود که این راه ادامه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با همین شیوه، توانست عده زیادی را به اسلام فراخواند. مردم مدینه از طریق آشنایی با همین دعوت و صرفاً با نشر آیات قرآنی، اسلام را پذیرفتند آن گونه که شهرت یافت که «فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ»، مدینه با قرآن گشوده شد.

در زمانی که غزوات و سرایا اوج داشت، کار دعوت اسلامی همچنان ادامه داشت. خالد بن ولید برای دعوت مردم یمن به آن ناحیه رفت و زمانی که کاری از پیش نبرد، امام علی علیه السلام فرستاده شد و با دعوت او بود که شمار فراوانی از مردم یمن اسلام آوردند. به گزارش ابن سعد، در جریان فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خالد بن ولید را برای دعوت بنی جذیمه به اسلام و نه جنگ با آنان [داعیاً الی الاسلام و لم یبعثه مقاتلاً]، به سوی ایشان فرستاد. اما خالد به جنگ با آنان پرداخت و عده‌ای از اسیران را کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اقدام زشت خالد تبری جست و امام علی علیه السلام را فرستاد تا دیه کشته‌ها را بپردازد و آنچه را بنی جذیمه از دست داده‌اند جبران کند.

مسأله دعوت به اسلام در همان آغاز جنگ به عنوان یک اصل مسلم در «فقه جهاد» در آمده است. از امام سجاد علیه السلام درباره کیفیت دعوت به اسلام، پیش از آغاز جنگ پرسش شد، حضرت فرمود: «باید بگویی: به نام خدای بخشنده مهربان؛ تو را به خدا و دین خدا دعوت می‌کنم، تو را به معرفت خدای عزوجل و عمل صالح فرا می‌خوانم. و بدان که معرفت جز به اعتقاد به یکتایی رأفت و رحمت و عزت و علم و قدرت و برتری خدا بر همه چیز به دست نمی‌آید، خداوند نیز تنها کسی است که نفع و ضرر رساندن در حیطة قدرت اوست، بر همه چیز قدرت دارد، چشمان سر، او را در نمی‌یابد و او بر دیدگان تسلط دارد و او لطیف و آگاه است. و نیز تو را دعوت می‌کنم به نبوت محمد و این که او بنده خداست و هر آنچه آورده حق است و جز آن همه بر باطل؛ در این صورت اگر مشرکان دعوت را پذیرفتند از همه حقوق یک مسلمان برخوردار خواهند شد.

بر این اساس بود که مسلمانان جز پس از دعوت به توحید و نبوت، حق جهاد با مشرکان را نداشتند. این اقدامی بود که فرماندهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز افراد نادری چون خالد- همانگونه که گذشت- به آن پایبند بودند. زمانی که امام علی علیه السلام با یک سپاه سیصد نفری به عنوان اولین لشکر اسلام وارد منطقه قبیله مذحج در یمن شد، ابتدا مردم را به اسلام دعوت کرد، اما آنان با تیر و سنگ پاسخ او را دادند. آن حضرت سپاه را منظم کرد و به مشرکان حمله برد و بیست نفرشان را در این حمله کشت، آنگاه برای بار دیگر ایستاد و آنان را دعوت کرد؛ آنگاه آنان دعوت او را اجابت کردند و عده‌ای از رؤسای آنان بر اسلام با او بیعت نمودند.

در کتاب‌های حدیثی در باب جهاد، بابتی به عنوان «دعاء العدو» آمده و ضمن آن در این باره مطالبی از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. آن حضرت، زمانی که معاذ را به یمن فرستادند از او خواستند تا اهل کتاب آن دیار را به توحید دعوت کند، اگر پذیرفتند به نمازهای یومیه، آنگاه به روزه رمضان، و پس از آن که همه این‌ها را پذیرفتند به پرداخت زکات دعوت کند.

در نقل دیگری آمده که آن حضرت پیش از جنگ با بنی قریظه آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرد. همین برخورد در غزوه بنی مصطلق که با گروهی از قبیله خزاعه بود پیش آمد.

از بریده اسلمی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی امیر را به فرماندهی سریه‌ای می‌فرستاد او را به طور خاص به تقوای الهی توصیه کرده، به رفتار شایسته با مسلمانان فرا می‌خواند، آنگاه به او می‌فرمود: به نام خدا در راه خدا پیکار کن، با کافران به خدا بجنگ، جنگ کن، اما غدر مکن، مثل مکن و کودکان را مکش؛ وقتی با دشمن مشرک برخورد کردی، او را به سه چیز، دعوت کن هر کدام را پذیرفت، همان را از وی قبول کن: نخست به اسلام، اگر پذیرفت رهایشان کن، اما از ایشان بخواه که از مسکن خویش به «دار المهاجرین» بیایند و از حقوق یک «مهاجر» برخوردار شوند، در غیر این صورت همچون «اعراب از مسلمین» هستند که احکامی که خدا بر مؤمنین نازل کرده، بر آنان نیز لازم است جز آن که سهمی در غنایم ندارند مگر آن که همراه مسلمانان جهاد کنند. اگر از پذیرفتن اسلام سرباز زدند، آنان را به پذیرش جزیه فراخوان و اگر نپذیرفتند با ایشان مقاتله کن.

حتی در اوج سخت‌گیری مسلمانان بر مشرکین، پس از اعلام برائت در سال نهم، دستور صریح قرآن این بود که «هرگاه یکی از مشرکین به تو پناه آورد پناهش ده، تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکان امنش برسان، زیرا اینان مردمی نادانند.» و زمانی که گروهی اسیر نزد آن حضرت آوردند، از مسلمانان سؤال شد: که آیا اسلام را بر آنان عرضه کرده‌اند، گفتند: نه، آن حضرت فرمود: پس آنان را به محل امنشان فرستید و آنگاه این آیه را تلاوت کردند که «ای پیامبر! ما تو را فرستادیم تا شاهد و مؤده دهنده و بیم دهنده باشی و مردم را به فرمان خدا، به سوی او بخوانی، و چراغی تابناک باشی.»

به هر روی اساس دعوت بر پایه هدایت مردم به توحید بوده و به همین دلیل، و پیش از هر چیز هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا ساختن مردم با توحید و نبوت بوده است. قریش در شمار کسانی بود که آن حضرت سالیان متمادی اسلام را بر ایشان عرضه کرده و آیات قرآنی را برای آنان تلاوت کرده بوده. اکنون اگر شمشیر خشم مسلمانان بر سر آن فرود می‌آمد قریب سیزده سال از دعوت فکری و هدایتی گذشته بود. با این حال چون اولاً هدف هدایت آنان بوده و ثانیاً مشرکان عمری را در شرک سپری کرده و طبیعی بود که تحول، تدریج و صبر را می‌طلبید، آن حضرت،

حاضر بود تا راه‌های مسالمت آمیزی، البته پس از قدری فشار بر مشرکین بیابد. این بود که اصل مدارا و برخورد مسالمت جویانه را به همان سرعت می‌پذیرفت که جنگ را، بر همین اساس بود که صلح حدیبیه را درست در موقعیت برتر بر مشرکان پذیرفت.

در حد برخوردهای فکری، اینان به استدلال و اندیشه توجهی ندارند، در کنار آن به جنگ با اسلام نیز مایل نیستند. در برابر این افراد سیاست «تألیف قلوب»، که نوعی تواضع برای تلطیف قلوب مشرکان بوده، اعمال می‌گردید. تألیف قلوب به معنای دادن باج و یا به دلیل ترس از این قبیل مشرکان نبود، بلکه بر این اساس بود که آنان با این برخورد علاقه‌مند به اسلام شوند؛ زیرا به هر روی مشرک بوده‌اند و نمی‌توان انتظار یک تحول آنی را داشته و یا همه آنان را تابع معقولات دانست. از امام عسکری علیه السلام نقل شده که در ذیل آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمودند که ناس اعم از مؤمن و غیر مؤمن است. باید با مؤمنان با روی گشاده برخورد کرد و با متخلفان نیز با مدارا سخن گفت تا به دین بگردند.

این برخورد تألیفی، بر پایه این آیت قرآنی بود که سهمی از زکات را به «مؤلفه قلوبهم» اختصاص داد. این افراد اولاً کسانی از کفارند که برای دعوت آنان به اسلام و جهاد همراه مسلمانان، پولی به آن‌ها اختصاص می‌یابد و در مرحله بعد، مسلمانان ضعیف الاعتقاد که برای جذب قلوب آن‌ها، به آنان کمک می‌شود.

علاوه بر زکات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خمس غنایم حنین که اختصاص به خود ایشان، به عنوان حاکم مسلمانان داشت، مبلغ گزافی را به کفار و تازه مسلمانان داد. فهرست این کمک همراه با اسامی «مؤلفه قلوبهم» در منابع تاریخی ضبط شده است. مشهورترین آنان، سران قریش مانند ابوسفیان و فرزندان او بودند که تا فتح مکه به اسلام نگروده و حتی تا مدت‌ها پس از آن نیز، بعضی از آنان مسلمان نشده بودند. این اقدام حضرت، اعتراض گروهی از مسلمانان را به همراه داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمودند: به برخی می‌دهم و به گروهی نمی‌دهم؛ آن کسانی را که وا می‌گذارم برایم دوست داشتنی‌تر از کسانی است که پولی به آنان می‌دهم؛ زیرا دادن پول برای گروهی است که در دل آنان مشکلاتی وجود دارد، در حالی که آنان را که وا می‌گذارم بدان جهت است که خداوند غنا و خیر را در قلوب آنان قرار داده است.

مدارای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یک اصل، در تمام دوره هجرت مورد توجه ایشان بود. با وجود تحریکات فراوان منافقان، آن حضرت که در آغاز راه بوده، سیاست مدارا را پیشه کرده و در عین کنترل اوضاع، بر آنان سخت گیری نمی‌کرد.

اما عقیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس تکالیف شرعی و قرآنی دور از واقع بینی نبود، آن حضرت در موارد لزوم، با استحکام به جنگ با دشمن می‌پرداخت. البته دشمنی که هیچ زمینه‌ای برای هدایت او از طریق فکر و مدارا وجود نداشت؛ گروهی که خداوند در ادامه دعوت مؤمنان به جهاد، درباره ایشان فرمود: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند، و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت شنوایشان می‌ساخت، و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود، باز هم بر می‌گشتند و رویگردان می‌شدند».

در اینجا به مناسبت مروری بر دیدگاه اسلام در بهره‌گیری از جهاد برای نشر دعوت اسلامی خواهیم داشت.

اسلام، دعوت کننده به آرامش

تاریخ گذشته بشر، وجود اختلاف و خصومت بین ابنای بشر را به طور گسترده یاد می‌کند.

علی‌رغم آن که نهاد انسان‌ها از خمیرمایه وحدت، نشأت گرفته و ساخت وجودی آن‌ها بر پایه «فطرت الهی» است، از همان روزهای نخست بین آنان اختلاف به وجود آمد. زمینه این اختلاف در میان خود انسان‌ها بوده اما شیطان نیز بدان دامن زد. به سخن دیگر در عین اینکه پایه‌های اساسی وحدت در بین انسان‌ها وجود داشت، اختلاف به عنوان یک امر عارضی دائمی در بین انسان‌ها رواج یافت و با گسترش اختلاف بین ابنای بشر، آرامش و سکوتی که لازمه یک حرکت انسانی به سمت خدا بود درهم ریخت و انسان‌ها با توجه به زمینه‌های اختلاف در جهت تحمیل سلطه خود بر دیگران برآمدند و از آن پس، زد و خورد در بین آن‌ها آغاز گردید. با توجه به این مسائل، انسان‌ها به دو گروه تقسیم شدند، انسان‌های مفسد و انسان‌های مصلح. کسانی که به اختلافات دامن زدند، «مفسد» و کسانی که درصدد رفع درست اختلافات برآمدند، «مصلح» نامیده شدند. در این جهت، از جمله مهم‌ترین وظایف انبیا اصلاح بین مردم و حرکت در جهت «رفع اختلاف» بود. آنچه در اینجا اهمیت داشت حرکت برای نفی اختلاف، بر پایه نشر فرهنگ توحیدی بود، نه نفی اختلاف و ایجاد وحدتی که خود بر پایه تضاد و رقابت باشد.

در قرآن آمده است «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» و «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، پس هدف مقدماتی انبیا، همانا ایجاد زمینه هدایت و حاکم کردن «سلم و آرامش» است، به طوری که نیروی انسان‌ها وقف حرکت در مسیر خدا شود نه این که در زد و خورد با یکدیگر عمر خویش را برای اهداف باطلی از بین ببرند. تعبیر مهم دیگری که در همین جهت به طور مکرر در قرآن آمده، «فساد و نفی فساد» است، موضوعی که نقطه مقابل «سلم و آرامش» است، از دیدگاه قرآن، حاکمیت «مفسد»، هلاکت «حرث و نسل» را به دنبال خواهد داشت و از همین دیدگاه حاکمیت هواهای نفسانی، نه تنها هلاکت انسان را در پی خواهد داشت، بلکه کل نظام هستی را دچار اختلال خواهد کرد. در مقابل حکومت مفسد، حکومت انبیا و مصلحین قرار دارد. کسانی که وظیفه آن‌ها از بین بردن فساد و زمینه‌های آن و ارائه اصولی برای حرکت صحیح و بی اختلاف به سمت سعادت است.

با توجه به این گفتار، طبیعی به نظر می‌رسد که اصولی‌ترین اصل در اسلام، تحقق «سلم» باشد. اما چه نوع آرامشی؟ طبعاً اگر بناست که «رفع اختلافی» صورت گیرد، باید بر «مبنایی» استوار باشد که واقعاً اختلاف را از بین ببرد و تحقیقاً آرامش و سلم را جایگزین کند. از دیدگاه اسلام تنها «سلمی» که می‌تواند واقعیت داشته باشد، «تسلیم شدن در برابر خداست»؛ یعنی تنها جامعه‌ای که «اعتقاد توحیدی» داشته باشد روی آرامش را خواهد دید.

در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»، در آیه سه نکته وجود دارد: ۱- خطاب خدا و اسلام به تمامی مؤمنان ۲- دعوت آنان به سلم ۳- دعوت به عدم پیروی از راه شیطان؛ بدین معنا که مؤمنان می‌باید در سایه ایمان خود سلم را در جامعه خویش محقق کرده و از راه اختلاف برانگیز شیطان متابعت نکنند. آیه دیگری نیز به همین مضمون آمده که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ ... فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ». از این آیه نیز به دست می‌آید که این سلم تنها باید در سایه علو اسلام محقق شود؛ در غیر این صورت دعوت به سلم جایز نخواهد بود. و باز خداوند می‌فرماید: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى

دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». خداوند دعوت به دارالسلام می‌کند و طبعاً، این فقط حق خداوند است تا با ارسال رسل و انزال کتب چنین دعوتی را از بشر بنماید.

به عنوان یک اصل مسلم و بر پایه آیات ذکر شده، باید گفت، تحقق واقعی سلم در بینش اسلامی، فقط بر پایه ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم امکان پذیر است و هر راهی جز از آن، برای تحقق «سلم و صلح»، چیزی جز پیروی از «خطوات شیطان» نخواهد بود، و لذا از دیدگاه اسلام بی‌اعتبار است. تنها اجرای فرامین اسلام است که ضامن ایجاد «سلم و آرامش و صلح» واقعی است و ندای دفع اختلافات و درگیری‌ها بین ابناء بشر در پرتو هر قانونی غیر از آنچه اسلام عنوان کرده، ناپایدار، بی ارزش و غیرمنطقی است. این تنها «لِيُطَهِّرَهُ عَلَى الدِّينِ كَلِّهِ»* است که به دنبال خود «سلم» می‌آورد؛ هدف اسلام تحقق چنین امری است، نه فقط دفع شرّ که بعضی تصور کرده‌اند.

در مقابل این آرامش «واقعی»، آرامش و صلح «کاذب» نیز وجود دارد، اما آن‌ها صرفاً برای سرپوش نهادن بر اختلافات لاینحلی است که سعی می‌شود به دلایلی با سکوت برگزار شود. در این میان، معمولاً کسانی به این گونه «آرامش‌ها و صلح‌ها» تمسک می‌کنند که منافع آن‌ها در وجود این اختلافات بوده و با ساکت کردن سطحی آن‌ها، دیگران را وادار می‌کنند که از حق خودشان بگذرند. این همان صلحی است که امروزه قدرت‌های استکباری در پی آن هستند و ملت‌ها می‌خواهند تا منافع خود را در راه قدرت‌های بزرگ فدا کرده و مخالفتی نیز نکنند، چون آرامش و صلح تهدید خواهد شود! و اگر کسی چنین نکرد به برهم زدن صلح و جنگ طلبی متهم خواهد شد، هر چند در صورت لزوم، زمانی که ملاحظه کردند آرامش‌های سطحی هم مفید نیست، به موقع دست به تجاوز خواهند زد و آن را ابزاری برای حفظ منافع خود خواهند خواند.

جنگ ابزار تحقق آرامش

درباره سلم گفتیم که انقیاد یک طرفی است و سلمی که اسلام می‌پذیرد تسلیم شدن یک پارچه «جامعه مؤمنین» در مقابل «خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم» است. در اینجا سؤالی که هست این که، اگر اسلام بر پایه «سلم» بنا شده، پس چرا جنگ قابل پذیرش است؟ با توجه به این سؤال، همان گونه که خواهید دید بعضی در اصل قراردادن «جنگ یا صلح» در فقه اسلامی شق دوم را برگزیده‌اند. در حالی که این دو مسأله کاملاً با یکدیگر تفاوت دارد. درست است که اسلام برای تحقق «سلم» است، سلمی که با پذیرش اسلام درمیان ملت‌ها مطرح می‌شود، اما آیا چه ابزارهایی برای گسترش اسلام وجود دارد؟ اگر سلم از طریق اسلام تحقق می‌یابد، اسلام را چگونه باید در جوامع محقق ساخت؟ پاسخ این مطالب، در بیان ابزارهایی است که اسلام در هدایت مردم از آن‌ها بهره می‌گیرد، گذشت که این ابزارها متناسب با سطح اندیشه و امکان برخورد منطقی با ملت‌هاست. منطق و عقل برای انسان‌هایی است که درک و شعور کافی داشته باشد و مسلمین هم دسترسی به آن‌ها را دارند. اما برای انسان‌هایی که «وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا قَرَّبُوا قُرْبًا مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» و انسان‌هایی که «وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» چگونه باید برخورد کرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سیره عملی خود، بعد از آن که سیزده سال در مکه تبلیغ کرد و مدت هشت سال، تنها در مقابل ظلم و تجاوز قریش ایستادگی کرد، در سال‌های آخر تنها راه باقی

مانده را برای نشر اسلام اعلام برائت از مشرکین و تهدید آن‌ها دید، این افراد تنها بدین طریق می‌توانند به حوزه «سلم» وارد شده و حداقل تحت سایه حاکمیت اسلام «فساد» نکرده و سلم جامعه را بر هم نزنند.

حتی اگر بناست که اسلام تنها ضد فساد و ظلم باشد، عقاید شرک آلود خود بزرگ‌ترین ظلم از دیدگاه قرآن است؛ و درست همین عقیده شرک مهم‌ترین زمینه‌های فساد و ایجاد «عدوان» علیه سلم در دنیا است؛ و البته مکتبی که ادعای تحقق سلم را دارد با عقایدی که کاملاً ضد سلم است نمی‌تواند سرسازش نشان دهد و وجود آن‌ها را تحمل کند.

جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد یا دفاع

در طول ده سال نخست هجری، غزوات و سرایای فراوانی رخ داد. آیا این جنگ‌ها در جهت دفاع از کیان اسلام بوده یا برخوردی تهاجمی بر ضد مشرکان بوده است؟ در مباحث فقهی جهاد، به طور معمول جنگ در اسلام به «جنگ تهاجمی» یا جهاد ابتدائی و «جنگ دفاعی» تقسیم می‌شود. هر کدام احکام فقهی ویژه خود را دارد. تطبیق آن بحث‌ها با آیات جهادی قرآن نشانگر آنست که تقسیم بندی مزبور چندان دقیق نیست. در قرآن «قتال» یا «جهاد» به گونه‌های مختلفی روا شمرده شده است. به عبارت دیگر، خداوند جنگ را در موارد خاصی تجویز کرده و در مواردی مسلمانان را ملزم به آن نموده است.

موارد مزبور گاه با دفاع مصطلح فقهی و گاه با جهاد ابتدائی مصطلح در فقه تطبیق می‌کند. اما در مواردی نیز با هیچ کدام از این دو اصطلاح تطبیق نمی‌کند. در اینجا، به اشاره، مروری بر علل روا شمرده شدن جنگ در قرآن خواهیم داشت به ویژه که آیات مزبور ناظر به تحولاتی است که در این دوره ده‌ساله رخ داده است. البته در اینجا قصد استقصای همه موارد را نداریم.

- ۱- روا شمردن بلکه دستور دادن به جنگ با کسانی است که به جنگ با مسلمانان می‌پرازند: «با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.» «به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده‌اند و مورد ستم قرار گرفته‌اند، رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدنشان تواناست.»
- ۲- دفاع از مستضعفان در برابر مستکبران است: «چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوان که می‌گویند: ای پرورگار ما! ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر؟ از جانب خود، یاری و مدد کاری ده، نمی‌جنگید.»
- ۳- جایی است که دشمن معاهده خود را نقض کرده و در دین مسلمانان طعنه زده است. «اگر پس از پیمان بستن، سوگند خود را شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند. آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آن‌ها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید.»

۱۶	صلح حدیبیه و فتح مکه
نتایج صلح حدیبیه	نتایج فتح مکه

نتایج این صلح:

۱. صلح مزبور سبب اختلاط و آمیزش مسلمانان با مشرکین و رفت و آمد آن‌ها به شهرهای همدیگر شد و در نتیجه مشرکین از نزدیک با مکتب اسلام و اخلاق و رفتار رهبر بزرگوار آن و سایر مسلمانان آشنایی بیشتری پیدا کردند و سبب شد تا گروه زیادی به اسلام در آیند - چنانکه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: هنوز دو سال از صلح حدیبیه نگذشته بود که نزدیک بود اسلام همه شهر مکه را بگیرد.
۲. صلح مزبور سبب شد که مشرکین از آن پس با نظر بغض و عداوت به مسلمانان و شعار توحید اسلام یعنی کلمه مقدسه «لا اله الا الله» نگاه نکنند بلکه روی آن بهتر و بیشتر فکر کنند و همین سبب جایگیر شدن این شعار مقدس در دل آنان گردید.
۳. مسلمانان توانستند از آن پس آزادانه در مکه مراسم مذهبی خود را انجام داده و آیین مقدس خود را تبلیغ و از آن دفاع کنند.
۴. پیغمبر اسلام و مسلمانان این امتیاز را گرفته بودند که بتوانند سال دیگر آزادانه بدون هیچ جنگ و کارزاری به عمره و طواف خانه خدا بیایند.
۵. خیال پیغمبر و مسلمانان از بزرگ‌ترین دشمن اسلام یعنی قریش و مشرکین آسوده شد و به فکر نشر اسلام در سایر نقاط جهان افتادند.
۶. رفت و آمد مشرکین به مدینه و شهرهای دیگر حجاز سبب شد که عظمت پیغمبر اسلام را در نظر مسلمانان از دور و نزدیک مشاهده کنند و ابهت او در دل مشرکین قرار گیرد و فکر مقاومت و پایداری در برابر او را از سر بیرون کنند و همین موضوع کمک زیادی به فتح مکه کرد.

از مهم‌ترین حوادث تاریخ صدر اسلام، جریان «فتح مکه» در سال هشتم هجرت می‌باشد که نقطه عطفی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود. این فتح بزرگ که ریشه‌های آن را باید در صلح حدیبیه جستجو نمود، بیست و دو ماه بعد از آن صلح سرنوشت‌ساز اتفاق افتاد. [واقعی، محمد بن سعد؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۲] بر پایه این صلح هر قبیله‌ای می‌توانست در عهد و پیمان محمد (ص) و یا قریش باشد. بر این اساس پس از امضاء صلح‌نامه، خزاعیان حاضر در جلسه خود را در عهد و پیمان پیامبر (ص) دانستند. آنان پیش از اسلام نیز از هم‌پیمانان بنی‌هاشم به شمار می‌رفتند. طایفه بنی‌بکر از (کنانین قریش) نیز پیمان خود را با قریشیان اعلام کردند

بنابراین می‌توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را «فتح قریب» بر شمرد:

صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود [مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۹] سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا بازداشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟ پیامبر فرمود: بد سخنی گفتی؛ بلکه بزرگ‌ترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خوشنت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده‌اند». [حویزی،

نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۸] سپس پیامبر، ناراحتی‌هایی را که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آن‌ها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوحات بوده است و آن‌ها از روی ناآگاهی قضاوت کردند. [سیوطی، درالمنثور، ج ۶، ص ۶۸]

۲. پس از پیمان صلح و اطمینان از متوقف شدن متجاوز مشرکان، فرصت تبلیغ جهانی برای پیامبر اکرم فراهم شد و حضرت نشر دعوت به خارج از مرزهای حجاز را آغاز کرد و برای شاهان بزرگ و مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، نامه ارسال داشت. [ر. ک: مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی]

۳. بیشتر مفسران، پیروزی در خیبر را به عنوان آخرین سنگر یهودیان، مصداق فتح قریب می‌دانند [مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۶]؛ به خصوص غنایم فراوانی که در پی این فتح، نصیب مسلمانان گردید. [ر. ک: سورة فتح، آیه ۱۹ تا ۲۱]

۴. فتح مکه، یکی از ثمرات صلح حدیبیه است که می‌توان آن را فتح قریب شمرد

نتایج فتح مکه:

۱. دوران فتح و بخشش عمومی:

آن روز اولین روزی بود که شعائر توحید و خدا پرستی علناً در مکه اجرا گردید و بانگ اذان بلال که بر فراز کعبه ایستاده بود با آهنگ دلنشین در فضای مکه طنین‌انداز شد و مسلمین به پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتداء کرده و نماز خواندند سپس آن حضرت اهل مکه را که منتظر عقوبت و انتقام از جانب او بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود: «ماذا تقولون و ماذا تظنون؟» در حق خود چه می‌گوئید و چه گمان دارید؟

گفتند: «نقول خیرا و نظن خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم و قد قدرت»، سخن به خیر گوئیم و گمان نیک داریم برادری کریم و برادر زاده کریمی و بر ما قدرت یافته‌ای.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از کلام آنان رقتی روی داد و فرمود: من آنگویم که برادرم یوسف گفت: «لا تثریب علیکم الیوم». [سورة یوسف، آیه ۹۲]

آنگاه فرمود: «ذهبوا فانتم الطلقاء» بروید که همه آزادید. [ر. ک: منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، بخش پیامبر اکرم]

این عفو عمومی در روحیه اهالی مکه تأثیر نیکو بخشید و همه بی اختیار محبت آن حضرت را در دل خود جای دادند.

۲. بیعت مردان و زنان مکه با پیامبر

چون هنگام نماز ظهر فرا رسید، بلال بر بالای بام کعبه اذان سرداد. پیامبر نماز ظهر را گذارد. سپس عثمان بن طلحه را خواست و کلید کعبه را به او برگرداند و فرمود: «ای فرزندان ابی طلحه این کلید را برای همیشه بگیرید. هیچ کس آن را از شما نمی‌گیرد مگر اینکه ستمگر باشد.» منصب سقایت را نیز که قبلاً از عباس گرفته بود، به او بازگرداند و در ضمن تمام مناسب و افتخارات موهوم را زیر پاگذارد، جز آنکه به حال مردم مفید بود، یعنی پرده‌داری و کلیدداری کعبه و سقایت حاجیان.

همچنین گویند که پیامبر بر بلندای کوه صفا نشست، همانجا که روزی چون از جانب خدا فرمان دعوت علنی برایش صادر شد، آنجا رفت و ندا کرد: «برای شما خبری دارم.» آن روز چون مکیان پیام حضرت را شنیدند، دشنامش دادند و به باد استهزاء گرفتند و عمویش ابولهب گفت: «خدا دست تو را قطع کند. برای همین ما را به اینجا خواندی؟» سال‌ها قبل همه او را بر صفا تنها گذاشتند و پراکنده شدند و اکنون پس از قریب بیست سال هجرت و جهاد، این همان مرد

است بر بلندای صفا، با جمعیتی هزاران نفری در مقابل او که دیگر پراکنده نمی‌شوند. همه منتظر بیعت کردن با رسول خدا بودند. مردمان مکه فوج فوج به اسلام درآمدند.

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصر الله و الفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسیح به حمد ربک و اسغفره انه کان تواباً». [سورة نصر، آیات ۱ تا ۳] به نام خدای بخشاینده مهربان، چون یاری خدا و پیروزی فراز آید و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا درمی‌آیند، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او توبه‌پذیر است.

پیامبر برای بیعت با زنان شروطی را مقرر فرمود که در آن چنین ذکر شده است: «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین به بهتان یفتربنه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم» [سورة ممتحنه، آیه ۱۲] ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی که از آن شوهرشان نیست، به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است. پیامبر برای بیعت با زنان دستور داد ظرفی پر از آب کردند و مقداری در آن عطر ریختند. پیامبر دست خود را در آن ظرف زد و سپس ظرف را به زنان دادند تا هر کدام به نشانه بیعت دست خود را در آن آب معطر وارد کند. علت این بیعت جداگانه برای زنان، آن بود که در میان مکیان زنان آلوده و ناپاک بسیار بودند و یکی از آنان هند، همسر ابوسفیان بود که بر اثر تحریکات او آتش جنگ احد روشن شد و حمزه به دستور او به شهادت رسید. اگر پیامبر در نزد عموم مردم از اینان بیعت نمی‌گرفت و این پیمان را بر عهده آنان نمی‌گزارد، ممکن بود به اعمال غیرعقیفانه خود ادامه دهند.

نیز گویند منادی رسول خدا در مکه اعلان کرد هر کس که به خدا و رسولش ایمان دارد نباید در خانه خود بتی داشته باشد و باید آنها بشکند.

مسلمین شروع به شکستن بت‌ها کردند و «عکرمه بن ابی جهل» پس از اسلام آوردن چون می‌شنید در خانه‌ای از خانه‌های قریشیان بتی هست، می‌رفت و آن را می‌شکست. هند دختر عتبه و همسر ابوسفیان که عناد و لجاجت او با اسلام آشکار بود و در زمان جاهلیت از زنان ناپاک و پریشان کار مکه بود، پس از اسلام بت خانه خود را ریز ریز کرد و می‌گفت: «ما از تو در فریب بودیم.»

۳. دعوت و گسترش اسلام به خارج از حجاز

پس از صلح حدیبیه و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، پیامبر (ص) اندیشه تبلیغ خارج از حجاز را عملی ساخت و با اعزام نماینده و ارسال نامه، همگان را به یکتاپرستی پذیرش دین اسلام فراخواند و این دعوت فراگیر، تا هنگام وفات حضرت ادامه یافت. شاهان بزرگ، مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، مخاطبان اصلی این نامه‌ها بودند.

رسول خدا (ص) مصداق «رحمة للعالمین» بوده و به عنان «خاتم النبیین» رسالتی برتر از قوم عرب و حجاز بر عهده‌اش بود.

پیامبر در یک روز، شش نامه برای شش زمامدار و حاکم بزرگ آن روز جهان، ارسال داشت. خسرو پرویز (شاه ایران)، مقوقس (شاه مصر)، نجاشی (شاه حبشه)، حارث بن ابی شمر غسانی (حاکم شام) و هوذه (شاهنامه)، برخی از حاکمان معروفی بودند که پیامبر با آنان مکاتبه کرد.

پیامبر اکرم (ص)، نامه‌ای به اُسقف نجران (ابوحارثه) در یمن نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. این دعوت موجب مذاکرات فراوانی بین نمایندگان مسیحیان با پیامبر (ص) شد.

۲۰	سیره عمومی پیامبر (ص)
مبنای سیره پیامبر اعظم (ص) در مقابل غیرمسلمانان	سیوهای سیاست خارجی پیامبر (ص)

مبنای سیره پیامبر اعظم (ص) در مقابل غیر مسلمانان:

الف: استراتژی دعوت

شاخصه‌های استراتژی دعوت:

۱. تقدم دعوت بر جنگ: دعوت به عنوان یک اصل در روابط خارجی پیامبر مد نظر بوده است. چون هدف پیامبر ایمان آوردن مشرکان به دین اسلام بود. کسانی که با دعوت، به پیامبر ایمان آورده بودند از ایمان مستحکم و راسخی برخوردار بودند. از این جهت ضروری بود تا پیامبر این اصل را در جایگاه نخست قرار دهد و از طرفی خداوند نیز به او دستور داده بود تا برای جذب قلوب مشرکین از اصل دعوت استفاده نماید.
 ۲. قاطعیت: قاطعیت همان گونه که از خصوصیت یک رهبر کاردان به حساب می‌آید، یکی از اصول ثابت پیامبر بود. پیامبر هیچ گاه در برابر اصول ثابت خویش از خود ضعف و دو دلی نشان نداد. وقتی از عمومی پیامبر خواستند که وی دست از دعوت خود بردارد، پیامبر در جواب فرمود: «به خدا اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من قرار دهند، دست از این کار نخواهم کشید تا اینکه در این راه کشته شوم یا اینکه خداوند مرا نصرت داده و بر آنان غالب آیم.»
- پیامبر به خاطر رسیدن به آرمان‌های الهی و انسانی خویش هرگونه آزار و اذیت را تحمل نمود اما دست از دعوت و فرمان الهی برنداشت.
۳. انعطاف: مصلحت در اسلام یک اصل می‌باشد. پیامبر نیز این موضوع را در نظر داشت. هر جا که مصلحت اسلام ایجاب می‌کرد از خود انعطاف نشان می‌داد. انعطاف پیامبر خود تاکتیکی بود در جهت رسیدن به مقصود غایی خود. پیامبر می‌کوشید برای حفظ اسلام و تأثیر دعوت از انعطاف مایه بگیرد اما این انعطاف هیچ وقت موجب نمی‌گردید تا اصول خود را زیر پا بگذارد. البته نباید ناگفته گذاشت که هرگونه انعطاف پیامبر در برابر مشرکان با دستور وحی انجام می‌گرفت مثلاً وقتی «ابوجهل» به رسول خدا (ص) گفت: «ای محمد! دست از دشنام دادن به خدایان ما بردار و گرنه ما نیز خدای تو را دشنام می‌گوییم.» در پی این ماجرا آیه ۱۰۸ سوره انعام نازل شد:

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً به غیر علم.

 شما مؤمنان دشنام به آنان که غیر خدا را می‌خوانند ندهید تا مبدا آنها نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند. از آن به بعد پیامبر از دشنام خدایان جلوگیری کرد و به دعوت آنها به سوی خداوند واحد اکتفا نمود.

۵. مذاکره: مذاکره یکی از اصول دیپلماتیک می‌باشد. پیامبر از دو طریق با سران کشورهای دیگر به مذاکره می‌پرداخت: الف) مستقیم: یعنی خود پیامبر به صورت رو در رو با شیوخ قبایل و ... به مذاکره می‌پرداخت. یا با هیأت‌های اعزامی سران کشورها می‌نشست.

ب) غیر مستقیم: یعنی سفیرانی به سوی آن‌ها می‌فرستاد تا پیام و نامه‌های پیامبر را به آن‌ها برسانند و جواب آن‌ها را به پیامبر بازگردانند.

۶. رعایت اصول، قوانین و تشریفات دیپلماتیک: پیامبر به همه آن چه امروزه به عنوان قوانین، اصول و تشریفات دیپلماسی مطرح است احترام می‌گذاشت و آن‌ها را مراعات می‌نمود. چنان‌که از اصول دیپلماتیک این است که هیچ کشوری حق ندارد سفیر کشور دیگر را به قتل برساند. سفیر یک کشور در کشور دیگر از حق «مصونیت» برخوردار می‌باشد. پیامبر این اصل را رعایت می‌نمود.

یا هیئت‌های اعزامی را خوش آمدید می‌گفت و هدایایی را برای آن‌ها در نظر می‌گرفت و در جای شایسته‌ای منزل می‌داد و به بلال دستور می‌داد تا با آن‌ها به صورت شایسته برخورد نموده از آنان پذیرایی نماید.

۷. استفاده از حمایت‌های قومی: در ایجاد روابط دیپلماتیک داشتن پشتوانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حرف اول را می‌زند و شرط پیروزی در مذاکره داشتن پشتوانه قوی می‌باشد. پیامبر نیز در مذاکرات خود و در دعوت‌های خود از این امتیازات استفاده می‌نمود. پیامبر در حمایت عمومی خود ابوطالب و عباس قرار داشت که این بزرگواران از زعمای قبیله بنی‌هاشم بودند و کلید خانه خدا را در دست داشتند و مورد توجه سایر قبایل بودند. همچنان یکی از سنت‌هایی که در عرب وجود داشت این بود که اگر یکی از افراد قبایل مورد هتک حرمت از سوی قبیله دیگر قرار می‌گرفت تمام افراد قبیله متعهد بودند که انتقام او را بگیرند و از او و حرمت آن شخص دفاع نمایند. از این رو پیامبر نیز دارای حمایت قومی و قبیله‌ای بود و این مسأله به او قدرت بخشیده بود. حضرت نیز از این مسأله در دعوت‌های خود استفاده می‌نمود، در عین حال که خداوند را پشتیبان خود می‌دانست. چنان‌که گفته شده است که «پس از آزار مشرکین نسبت به پیامبر اسلام، ابوطالب فرزندان هاشم و مطلب را طلبید (و حال آنکه بسیاری از آنان مشرک بودند) و از ایشان خواست تا او را در دفاع از پیامبر یاری کنند و همه به جز» ابولهب پذیرفتند؛ و یا در پیمان عقبه دوم «عباس» عمومی پیامبر با اینکه هنوز در حال کفر و شرک می‌زیست ولی دوست داشت در کار برادرزاده‌اش نظارتی داشته باشد و پیمان‌های پیامبر را محکم کند؛ و یا نقل است که پیامبر وقتی از طائف برگشت، کسی را به نزد «اخنس بن شریق» و «سهیل بن عمرو» فرستاد تا در حمایت آن‌ها وارد شهر مکه شود ولی آن دو نپذیرفتند، لذا پیامبر (ص) کسی را نزد «مطعم بن عدی» فرستاد و از او خواست تا آن حضرت را برای ورود به مکه حمایت کند و او پذیرفت و حضرت به شهر وارد شد.

۸. استفاده از ابزار اقتصادی و سیاسی: یکی از راه‌هایی که پیامبر در سیاست خارجی خود از آن کار می‌گرفت ابزارهای اقتصادی و سیاسی بود. از یک سو خود پیامبر با سرمایه‌ای که حضرت خدیجه در اختیارش گذاشته بود از توان مالی خوبی برخوردار گردیده بود و از سوی دیگر جزیرت العرب به دلیل موقعیتی تجاری که پیدا کرده به پیامبر شأن بیش‌تری بخشیده بود به گونه‌ای که کشورهای دیگر نمی‌توانستند به پیامبر به چشم یک فرد عادی که ادعای رسالت می‌کند بنگرند؛ و از جانب دیگر پیامبر از ابزاری اقتصادی که داشت به بهترین وجه برای رسیدن به هدف دعوت استفاده می‌نمود؛ از جمله با دادن سرمایه‌هایی که از جنگ به دست می‌آورد به کفار، قلوب آن‌ها را برای پذیرش اسلام

نرم می‌ساخت. چنان چه «در جنگ طائف به اشراف و بزرگانی که تازه مسلمان شده بودند و یا مشرکینی که به آن حضرت کمک کرده بودند، از غنایم بیش از دیگران سهم داد تا سبب جلب خاطر آن‌ها و قبیله و فامیلشان گردد، و یا پس از جنگ طائف وقتی پیامبر شنید» مالک بن عوف با قبیله ثقیف به طائف رفته است فرمود: به او اطلاع دهید که اگر مسلمان شود و به نزد من بیاید دارایی و زن و فرزند او را با صد شتر به او خواهیم داد و مالک چون این خبر را شنید نزد پیامبر آمده و مسلمان شد.

یکی دیگر از سیاست‌های پیامبر این بود که در نامه‌های خود به رؤسای قبایل و سران کشورها می‌نوشت که هرگاه که اگر خود و قبیله یا کشورت مسلمان شوید، ریاست یا پادشاهی را برای تو خواهیم گذارد.

(ب) استراتژی جنگ دفاعی:

پیامبر ابتدا از استراتژی دعوت استفاده می‌نمود. در صورتی که این استراتژی کارگر نمی‌افتاد و در مقام جنگ دفاعی قرار می‌گرفت، به مقابله می‌پرداخت. پیامبر در سیزده سال نخست تنها از استراتژی دعوت استفاده نمود چرا که تا این مدت از قدرت لازم برخوردار نگردیده بود اما وقتی توان نظامی خود را بالا برد شروع به مقابله نظامی کرد. پیامبر با این که رسالت خطیر پیام آوری را به دوش داشت از تجربیات نظامی و کاردانی نظامی نیز بی بهره نبود. او شیوه جنگ و رهبری جنگ را به خوبی می‌دانست.

(ج) استراتژی صلح:

از استراتژی مهم پیامبر استراتژی صلح است. او این استراتژی را نه به خاطر ضعف بلکه تاکتیکی در جهت رسیدن به هدف غایی رسالت انتخاب نمود. او در زمانی که این استراتژی دست زد که از قدرت و توان لازم برای برخورد با قدرت‌های دیگر برخوردار بود. او مدت شش سال را در جنگ با قریش و تضعیف قریش و گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان سپری نمود. بعد از فراغت و خاطر جمعی از نیروی‌های مخالف در درون دولت اسلامی، برای توسعه نظام سیاسی اسلام طرح صلح را پی ریخت و در نخستین اقدام پیمان حدیبیه را به اجرا در آورد. او برای این که طرح توسعه نظام اسلامی را در بیرون از مرزهای دولت عملی سازد نیازمند است تا زمینه‌ها و بسترهای لازم برای پذیرش اسلام در بیرون را فراهم آورد.

به این خاطر ابتدا اقداماتی را روی دست گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱- هجرت: پیامبر برای این که دولت اسلامی را تقویت سازد از وسیله بزرگی به نام «هجرت» استفاده نمود. او مردم را

تشویق به هجرت می‌نمود و هجرت را به عنوان یک اصل دینی ذکر می‌کرد. پیامبر می‌خواست به این وسیله

نیروی‌های پراکنده را در سرزمین جدید گرد هم بیاورد و بر نیروی انسانی خود بیفزاید تا قدرت‌های دیگر نیز متوجه

توان انسانی پیامبر گردیده دست از مقاومت بردارند. از این رو وی تمام هم‌پیمانان خویش چون ادثل، «اشجع»،

«اسلم»، «مزینه»، «جحینه» و «غفار» را به جانب مکه فراخواند و خود با بسیج ۱۵۰۰ تن از مردان فداکار راهی مکه

گردید.

۲- مانور و ایجاد هراس: پیامبر برای این که نشان دهد که از چه توانی برخوردار است، آغاز به مانور نظامی و ایجاد

هراس در مخالفین نمود؛ لذا نیروهای خود را در نزدیکی مکه جمع نمود و دشمن با دریافت قدرت نظامی پیامبر به

ارسال هیئت‌هایی برای مذاکره دست زد. از سوی دیگر پیامبر نیز پیک‌هایی جانب آن‌ها روان نمود. هشت بار فرستادگان طرفین رفت و آمد نمودند.

۳- تهدید به جنگ: تهدید به جنگ طریقه دیگر برای پیروزی مذاکره در جهت صلح می‌باشد. پیامبر از تهدید به عنوان یک تاکتیک در جهت تحمیل صلح استفاده می‌کرد و مانع از این می‌شد تا دشمن در راه صلح سنگ اندازی نماید. از این رو وقتی «اولین فرستاده قریش» بشر بن سفیان به نزد پیامبر آمده و تهدید قریش را برای جنگ بازگو کرد پیامبر با قاطعیت هر چه تمام‌تر فرمود:

قریش چه گمان می‌کند. به خدا سوگند در راه دین خدا که مرا بدان مبعوث فرموده آن قدر می‌جنگم تا خدا من را پیروز گرداند و یا اینکه جان خود را بر سر این کار گذارم و از میان بروم.

شیوه‌های سیاست خارجی:

۱. اعزام سفیر: پیامبر پس از تشکیل دولت در مدینه برای گسترش اسلام و توسعه نفوذ سیاسی خود سفیرانی را به کشورهای دیگر فرستاد که «مشهورترین اعزام‌ها عبارت بود از اعزام سفیر به سوی کسری پادشاه فارس؛ مقوقس عظیم و بزرگ قبط؛ هرقل پادشاه روم و عظیم بصری؛ نجاشی سلطان حبشه؛ حارث غسانی پادشاه تخوم شام؛ هود بن علی حنفی پادشاه یمامه؛ و همچنین به سلطان‌های عمان، بحرین، حارث و یمن سفیرانی فرستاده شد.» و نیز می‌توان از اعزام معصب بن عمیر به یثرب، اعزام سفرا جهت مذاکره با طوایف یهود (بنی نظیر، بنی قریظه، بنی قینقاع) و هیئت‌های تبلیغی «رجیع»، «بئر معونه» و «یمن» یاد نمود.
۲. ارسال نامه‌ها: برخی از مورخان شمار نامه‌ها را یکصد و هشتاد و پنج نامه و برخی بیش از سیصد و شانزده نامه در طول کمتر از چهار سال، ذکر کرده‌اند. مهم‌ترین نامه‌های ارسالی پیامبر نامه‌های ارسالی به هرقل، امپراتور روم، خسرو پرویز، پادشاه ایران و مقوقس، حاکم مصر، می‌باشد. پیامبر (ص) با این اقدام خود می‌خواست عکس العمل رؤسای قبایل را بداند.
۳. اداره رسایل و ترجمه: این اداره از چند زبان‌دان تشکیل شده بود که وظیفه ترجمه نامه‌ها و گفت و گوها و مذاکرات رسول اکرم (ص) و هیأت‌های خارجی را به دوش داشتند. از چهره‌های مشهور این دارالترجمه زید بن ثابت بود که به زبان‌های فارسی، رومی، قبطی و حبشی آشنایی داشت. همچنین عبدالله بن ارقم، سرجیل بن حسنه، حنظله بن ربیع، حنظله بن صیفی و علی بن ابی طالب (ع) از ارکان ورؤسای کاتبان پیامبر بودند.
۴. انعقاد پیمان: پیامبر برای جلوگیری از تعرض کفار، جلب همکاری آن‌ها، دفع هرگونه خطر، بالابردن قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خود، از این اصل پیروی می‌نمود. او برای این منظور از نخستین سال‌های بعثت پیمان‌های متعددی را با مخالفین انعقاد نمود از جمله پیمان اتحاد اهالی یثرب قبل از هجرت، پیمان سیاسی مدینه در ابتدای ورود به مدینه با ساکنان غیرمسلمان این شهر و قرارداد صلح حدیبیه.
۵. پذیرش هیأت‌های خارجی: «پیامبر (ص) در مدینه دارالضیافه‌ای ترتیب داد تا وفود و هیأت‌های سیاسی که برای دیدار آن حضرت و تشریف به اسلام و یا مقاصد دیگر به مدینه وارد می‌شدند، از آن‌ها پذیرایی شود. مغیره بن شعبه مأمور بود به میهمانان و وفود پیاموزد چگونه به رسول خدا (ص) تحیت گفته و سکینه و وقار نزد رسول خدا (ص) را رعایت

نمایند. گاهی خود به دلیل اهمیت موضوع از هیأت‌های سیاسی پذیرایی می‌کرد. مثل پذیرایی از هیأت نجاشی و شخص او.»

۶. کسب اطلاعات: کسب اطلاعات از وظایف مهم سفارتخانه‌ها به حساب می‌آید. پیامبر پس از تشکیل حکومت مأمورانی را برای به دست آوردن اطلاعات از داخل قبایل بدانجا می‌فرستاد. او بعد از اخذ معلومات کامل تصمیم نهایی خود را اتخاذ می‌نمود. اطلاعاتی را که عباس عموی پیامبر از مکه برای آن حضرت می‌فرستاد در سیاست گذاری پیامبر نقش اساسی داشت.

۷. اعطای امتیازات: این اصل یکی از اهداف دیپلماسی به شمار می‌رود. اصولاً دیپلماسی بر مبنای امتیاز دهی و امتیاز بخشی استوار می‌باشد. پیامبر از این اصل در دیپلماسی خود استفاده می‌نمود. او در عین این که امتیازهای بیش‌تری را از طرف مقابل می‌گرفت، برای حسن نیت و جلب همکاری طرف، امتیازهایی را نیز به او می‌بخشید که به طور نمونه می‌توان از این امتیازها یاد کرد:

الف- اعطای امتیازات به یهودیان در عهدنامهٔ عدم تعرض

ب- اعطای امتیازات به کفار در جریان صلح حدیبیه

ج- اعطای امتیازات به وفود و هیئت‌ها

۸. تألیف قلوب: تألیف قلوب خود یک اصل اساسی در دیپلماسی به شمار می‌رود. پیامبر برای نرم شدن قلوب کفار و گرویدن آن‌ها به اسلام، این اصل را به کار می‌برد. موارد متعددی در تاریخ ذکر شده است که پیامبر برای هدایت کفار به جانب اسلام مطابق دستور قرآن بخشی از غنایم را به آن‌ها می‌بخشید مانند تقسیم غنایم در جنگ حنین که زمینهٔ مسلمان شدن افرادی چون «مالک بن عوف»، آتش افروز دو جنگ «حنین» و «طائف» را مهیا نمود.

۲۱	ماجرای سقیفه
استدلال‌های مهاجرین	چگونگی بیعت گرفتن با مردم برای ابوبکر

استدلال‌های مهاجرین در سقیفه بنی ساعده:

مهم‌ترین افرادی که از گروه مهاجرین در سقیفه حضور داشتند عبارتند از: ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح. در روز رحلت پیامبر پس از اینکه دلایل برتری خود را بر شمردند، ابوبکر به بیان دلایل برتری خود بر انصار پرداخت. ابوبکر در ذکر این دلایل گفت که دین اسلام در شهر مکه ظهور کرده است و ما نخستین کسانی هستیم که اسلام را پذیرفته و مسلمان شده‌ایم. او در ادامه به نزدیکی و خویشاوندی خود به پیامبر و خاندان او استناد کرد و گفت که مهاجرین قرابت بیشتری با خاندان پیامبر دارند و سهمشان در جانشینی پیامبر بیشتر است. (زمانی که حضرت علی) این استدلال را شنیدند واکنش نشان داده و فرمودند که اگر قرابت و نزدیکی به پیامبر ملاک جانشینی است بدون شک کسی در طول زندگی پیامبر از من پیامبر نزدیک‌تر نبوده است. ابوبکر همچنین به انصار گفت که قریشیان نمی‌پذیرند که فردی جز از این قبیله بر آن‌ها سیادت کند.

چگونگی بیعت گرفتن برای ابوبکر:

در سقیفه پس از اینکه انصار و مهاجرین دلایل برتری خود را ذکر کردند، حباب بن منذر که یکی از افراد قبیله خزرج بود و سعی داشت برای سعد بن عباده از مردم بیعت بگیرد، رو به انصار کرد و گفت که بهتر است هر کدام از ما برای خودمان حاکم و امیر مربوط به خودمان را داشته باشیم که در همین زمان عمر سخن حباب را رد کرد و گفت: دوشمشیر در یک غلاف نمی‌گنجد. پس از جدال لفظی که میان حباب بن منذر و عمر اتفاق افتاد، ابوبکر به عمر و ابو عبیده جراح اشاره کرد و به مردم گفت: ای مردم با یکی از این دونفر به اختیار خود بیعت کنید. که در این زمان عمر گفت که ای ابوبکر تا زمانی که تو حضور داری ما هیچکداممان به خلافت فکر نخواهیم کرد چرا که تو یار غار و همراه همیشگی پیامبر بوده و هستی. در این زمان بشیر بن سعد خزرجی که به علت دشمنی دیرینه‌ای که با سعد بن عباده داشت، نمی‌خواست که سعد بن عباده به خلافت برسد، ضمن حمایت از مهاجرین، انصار را به بیعت با ابوبکر دعوت کرد. برخی انصار با مشاهده اوضاع متوجه شدند که نمی‌توانند برای سعد بن عباده بیعت بگیرند و به همین دلیل اعلام کردند که ما با کسی جز علی بیعت نمی‌کنیم. (دقت شود که چه زمان اسم حضرت علی ع در سقیفه مطرح شده است) عمر که این سخن را شنید ابتکار عمل را به دست گرفت و دست خود را برای بیعت با ابوبکر بالا برد. پس از عمر، قبیله اوس که از دیرباز با خزرجیان دشمنی داشتند و نمی‌خواستند که خزرجیان به هدفشان یعنی انتخاب سعد بن عباده به عنوان جانشین پیامبر برسند، با ابوبکر بیعت کردند.

پس از بیعت قبیله اوس و تعداد زیادی از افراد قبیله خزرج، ابوبکر و عمر به بیعت گرفتن از مردم در سطح شهر پرداختند که حتی گفته می‌شود که عمر در حالی که نیزه‌ای در دست داشته برای ابوبکر از مردم بیعت می‌گرفته است. همچنین در روز رحلت پیامبر، قبیله بنی اسلم که برای خرید خوار و بار به مدینه آمده بودند که در بیعت کردن و بیعت گرفتن برای ابوبکر نقش زیادی ایفا کردند. در روز پس از این واقعه هم نماز به امامت ابوبکر برگزار می‌شود.

استدلال‌های انصار:

انصار اسلام را یاری کردند.

انصار در راه پیامبر (ص) شمشیر زدند.

شهر مدینه، شهر انصار است.

استدلال‌های مهاجران (قریش):

پیامبر (ص) از قبیله قریش است.

عرب نمی‌پذیرد که حاکم ایشان از قبیله‌ای دیگر باشد و جانشین پیامبر (ص) باید از قریش باشد.

علت مطرح نشدن امام علی (ع) در سقیفه:

به هنگام وفات، پیامبر (ص) به علی (ع) وصیت کرد: بعد از تجهیز من، ردا بر دوش می‌فکن و از منزل خارج شو تا این قرآن را جمع آوری کنی. البته در زمان انجام مراسم پیامبر (ص) نیز حضرت علی نماینده‌ای در سقیفه نداشتند تا مطرح شوند.

آثار مستقیم سقیفه:

۱- تنگ شدن عرصه بر بنی‌هاشم

۲- خانه نشین شدن حضرت علی (ع)

۲۲	شخصیت و حکومت ابوبکر
زندگی وی در مکه قبل از هجرت	سنت‌های وی در زمان حیات پیامبر (ص)

زندگی ابوبکر در مکه قبل از هجرت

برخی علمای اهل سنت گفته‌اند وی پس از بعثت پیامبر در سن ۳۸ سالگی اظهار اسلام کرد. البته ناگفته نماند که عده‌ای او را نخستین مسلمان نامیده‌اند و بعضی هم او را اولین مرد آزاده مسلمان خارج از منزل رسول خدا دانسته‌اند. در برخی منابع اهل سنت در رابطه با اسلام آوردن ابوبکر ذکر شده که پیامبر فرمودند: کسی را به اسلام دعوت نکردم مگر این که سر به زیر انداخت و نگاه کرد و ترددی داشت الا ابوبکر که بی درنگ دعوت را پذیرفت. اما برخی علمای اهل سنت در کتب خود یاد کردند که ابوبکر سال‌ها پس از بعثت اسلام آورد و ذکر شده ابوبکر اولین کسی بود که در آغاز ظهور اسلام در مرکز شرک (مکه) به تبلیغ خدا پرداخت و عده‌ای از اشراف مکه بر اثر دعوت او مشرف به دین اسلام شده است. از جمله عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن عوف، طلحه بن عبیدالله، ابو عبیده جراح، ارقم بن ابی ارقم، فاطمه بنت خطاب، سعید بن زید. اما بنا بر برخی منابع دیگر اسلام آوردن او بعد از اسلام آوردن حداقل ۵۰ نفر بوده است. یعنی دقیقاً بعد از واقعه معراج که بنا بر روایت واقدی یکسال و نیم قبل از هجرت اتفاق افتاده است و یا گفته‌اند که او ۷ سال بعد از بعثت ایمان آورده است. ظاهراً ابوبکر ثروتی داشت که چون مسلمان شد عمده‌ای از آن را در راه آزاد کردن بردگان مسلمان پرداخت.

۲۳	خلیفه اول و جنگ‌های رده
ماهیت از دین برگشتگان	

اهل رده دو گروه بودند.

- گروه اول: گروهی که از دین برگشتند و کافر شدند. این گروه خود به دو دسته تقسیم شده بودند:
- دسته اول: عده‌ای از یاران مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت بودند و منکر پیامبری حضرت محمد (ص) گردیدند.
 - دسته دوم: افرادی بودند که شریعت را منکر و نماز و زکات را ترک کرده و به آیین جاهلیت بازگشته بودند.
- گروه دوم: کسانی بودند که بین نماز و زکات فرق قائل شدند. این گروه معترف به وجوب نماز و منکر وجوب زکات و پرداخت آن به امام بودند.
- گروه دوم خود به سه دسته تقسیم می‌شدند:
- الف: دسته‌ای که مایل به پرداخت زکات نبودند. نه به ابوبکر و نه به هیچ کس دیگر - برخی از نویسندگان همانند مقدسی به این دسته اشاره دارند.

ب: دسته‌ای که منکر حکم فقهی زکات نبودند بلکه پرداخت آن را به ابوبکر نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: ما زکات را از اغنیای خود گرفته و به فقرایمان می‌دهیم، اما به کسی که کتاب و سنت پرداخت چیزی را از جانب ما به وی، لازم نشمردن نخواهیم داد. یعقوبی نیز می‌نویسد: کسانی تنها از دادن زکات به ابوبکر خودداری کردند.

ج: دسته‌ای که مایل به پرداخت زکات به حکومت مدینه نبودند اما حاضر به پرداخت آن به اهل بیت پیامبر خدا (ص) بودند. باور این دسته آن بود که مهاجرین و انصار به دلیل حسادت مانع روی کار آمدن اهل بیت شده‌اند.

از مجموع کتب تاریخی در مورد جنگ‌های رده می‌توان نتیجه گرفت که دستگاه خلافت به ویژه ابوبکر، از مسئله ارتداد بهره برداری سیاسی کرد و برای تحکیم پایه‌های قدرت خود همه مخالفان [مرتد و مسلمان] را با برچسب ارتداد سرکوب نمود. تردیدی نیست که عده زیادی از شورشیان علیه مدینه، از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند. مدعیان دروغین پیامبری که در آرزوی دست یافتن به قدرت و ریاست از دست رفته خود بودند، با استفاده از خلاء رهبری پیامبری در قبایل خود و نیز بدفهمی از دین و نبوت، مردم را فریب داده و با حاکمیت مدینه به مقابله برخاستند. اما پاره‌ای از شورشیان، مرتد نبوده و قصد مقابله با حکومت مدینه را نداشتند، بلکه به دنبال جانشین واقعی رسول خدا (ص) بودند از جمله آن می‌توان به مالک بن نویره و برخی افراد و طوایف کنده اشاره کرد. متأسفانه خلیفه اول با همه، با خشونت و متهم کردن به ارتداد برخورد کرد، او می‌توانست با دوراندیشی با بعضی از شورشیان برخورد نماید. ماجرای ارتداد سبب شد تا علی (ع) نسبت به اصل اسلام احساس خطر کند. همین امر جزو عواملی بود تا حضرت از حق خود بگذرد و بیعت کند.

او هیچ گاه از ارائه رهنمود و مشورت به خلیفه اول کوتاهی نکرد، اما برخی مواضع ایشان درباره نوع برخورد خلیفه با شورشیان حاکی از ناراضی بودن حضرت است.

۲۴	شخصیت و حکومت عمر بن خطاب
شخصیت وی در زمان حیات پیامبر (ص)	سویه حکومت عمر بن خطاب

عمر فرزند خطاب از طایفه بنی عدی - یکی از طوایف قریش - بود. او در سال ششم بعثت در مکه اسلام آورد و در تمام دوران هجرت از دوستان نزدیک ابوبکر بود. وی در جریان عقد برادری میان مسلمانان، با ابوبکر عقد اخوت بست. دختر وی حفصه به همسری پیامبر - ص - درآمد. در ماجرای سقیفه نقش مهمی برای به خلافت رساندن ابوبکر داشت و در دوران حکومت او عملاً به عنوان قائم مقام او فعالیت می‌کرد. ابوبکر به هنگام مرگ، با نوشتن عهدنامه‌ای وی را به جانشینی خود برگزید و این اقدامی بود که به صورت طبیعی انتظار آن می‌رفت. در آن زمان مسلمانان در شام و عراق به فتوحات مشغول بودند و به جز اعتراضاتی که به رفتار و اخلاق عمر شد، کسی مخالفت جدی با ابوبکر نکرد. عمر از سال ۱۳ تا ۲۳ هجری، یعنی اندکی بیش از ده سال خلافت کرد.

در زمان خلافت عمر بن خطاب فتوحات زیادی نصیب مسلمان گردید در طی ۴ سال شام و فلسطین از دست رومیان گرفته شد در ماه صفر سال ۱۶ هجرت نخستین نماز جمعه در ایوان مدائن به جای آورده شد و در همان سال یزدگرد سوم در نبرد «جولاء» شکست خورد و به ری عقب نشینی کرد. با فتح نهاوند تقریباً فتح ایران خاتمه یافت.

عمر در طول ده سال خلافت خود، سیاست اجرایی خود را در توسعه فتوحات متمرکز کرد و قبایل زیادی را از جزیرهٔ العرب به شام و عراق کوچ داد. وی در اداره امور از نیروهای مختلف، به ویژه قریشیان بهره برد. در عین حال کوشید تا صحابه اصلی پیامبر را در مدینه نگاه دارد.

در نوع کارها مصلحت اندیشی‌های خود را بر آرای دیگران ترجیح می‌داد، اما اگر نکته خاصی به ذهنش نمی‌رسید، با صحابه به مشورت می‌نشست. رفتار فردی او اندکی به تندمی گرایید و همین سبب برخی از اعتراض‌ها می‌شد. زندگی اقتصادی ساده‌ای داشت و از تجمل‌گرایی سخت متنفر بود. بارها کارگزاران خود را به دلیل تجمل‌گرایی بر کنار یا توبیخ و جریمه کرد. در این میان، نسبت به معاویه اعتماد خاصی داشت و به رغم تجمل‌گرایی شدید معاویه، هیچ‌گاه وی را که خود به حکومت دمشق گماشته بود، از امارت دمشق عزل و یا حتی توبیخ نکرد. رفتار عمر میان اهل سنت، سخت مورد توجه واقع شد تا جایی که می‌توان نمونه‌هایی را نشان داد که بعدها اهل سنت، در فقه خویش سنت پیامبر را به کنار گذاشته و سنت عمر را مبنا قرار دادند. برداشت وی از دین همراه با نوعی سختگیری بوده و از این زاویه عنصری افراطی می‌نمود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که او دین را سختگیرانه‌تر از خود پیامبر - ص - عرضه می‌کرد. سخت‌گیری او درباره زنان، یکی از نمونه‌هایی است که در اخبار تاریخی مکرر گزارش شده است.

عمر نسبت به نژاد غیر عرب نوعی بدبینی داشت، و البته در آن روزگار که هنوز اقوام دیگر به اسلام نگرویده بودند، از سوی حاکمی عرب اندکی طبیعی می‌نمود. با این حال تاکیده‌های سخت وی بر عربی‌گری تاثیرهای نامطلوبی بر سایر نژادها نهاد.

۲۵	کشورگشایی‌ها در عصر خلفای نخستین
محدوده جغرافیایی اسلام پس از فتوحات	طابق کشورگشایی‌ها در عصر خلفا با روح اسلام یا روح عرب

پیامبر اسلام با هجرت از مکه به مدینه پایه‌های سیاسی اسلام را پایه گذاشت، و برای دفاع از آن در مقابل دشمنان خود به خصوص مخالفان مکی ایستادگی کرد. همچنین چندین جنگ (جنگ موته و تبوک) را برای تحکیم و حفظ ثغور اسلامی با رومیان در شام داشت؛ و به دنبال صلح حدیبیه با مکیان در نهایت موفق به فتح مکه بدون خونریزی شد. از آن پس به امپراتوری‌های اطراف خود نامه فرستاد و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد. پس از درگذشت پیامبر (ص)، خلیفه اول برای دفع مدعیان پیامبری و برگشتگان از اسلام جنگ‌های رده ترتیب داد.

در زمان ابوبکر مسلمانان به سوی نبرد با رومیان و فتح شام نیز شتافتند و فلسطین به دست مسلمانان درآمد. ادامه کار در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب منجر به فتح دمشق و یرموک شد و هرقل شام را رها کرد و به قسطنطنیه گریخت و شام به تدریج در دست مسلمانان افتاد و تا کوه‌های توروس در آسیای صغیر پیش رفتند. بیت المقدس که در آن زمان «ایلیاء» نام داشت به هنگام سفر عمر به شام از سوی اسقف اعظم تسلیم شد. از آن پس عمر به گسترش فتوحات در مصر و شمال آفریقا شتافت. در دوره پیامبر اسلام، محمد نیمه غربی شبه جزیره العرب در دست مسلمانان بود. در عهد

ابوبکر تمام شبه جزیره تصرف شد. در عهد عمر مسلمانان تا ماوراء النهر و شمال دریای مکران و همه ایران (بجز سواحل شمال آنسوی دیواره‌های البرز) و سرزمین عراق، شام، مصر و باریکه سواحل لیبی را متصرف شدند. در زمان عثمان، تا دریاچه آرال و کناره‌های دریای کاسپین تا دریای سیاه (شرق آسیای صغیر و جنوب قفقاز)، جنوب آسوان و قسمت اعظم سواحل لیبی متصرف شد. گستره ممالک اسلامی در شرق تا سیستان و خراسان بود. در شمال غرب ایران، شامل آذربایجان و ارمنستان، و در غرب شامل تمامی آنچه شامات نامیده می‌شد، بود، یعنی اردن، سوریه، فلسطین، لبنان و مصر. این مناطق پیش از آن زیر سلطه دولت بیزانس (روم شرقی) بود. مردمان این مناطق، بخشی عرب و بخشی رومی بودند. پس از اسلام، ترکیب جمعیتی این دیار به سود اعراب چرخید و فرهنگ عربی به جز برخی از اقلیت‌های قومی-مذهبی، در این مناطق غالب گردید. در دوره اموی شمال غرب آفریقا تا مغرب، اندلس تصرف شد و بر متصرفان شرق اسلام افزوده شد.

۲۶	اقدامات خلیفه دوم در زمان خلافت
رویکردهای اقتصادی خلیفه دوم: تنظیم دیوان‌ها، شوه	رویکردهای اجتماعی خلیفه دوم: ممنوعیت ورود عجم‌ها به مدینه، ممنوعیت ازدواج عرب با عجم.
یامدهای رویکردهای خلیفه: قدرت عرب، عصیت و بکارچگی عرب، تحقیر ایرانیان، شکل گیری حاکم طیفانی	تطابق رویکردهای خلیفه با اسلام و با عادات و سنن عرب

در دوران خلیفه دوم حوادث و وقایعی اتفاق افتاد که اهم آن‌ها در ذیل فهرست می‌شوند.

۱. فتوحات که عمر را در کل دوران خلافتش به خود مشغول کرد و ما در عنوان جداگانه‌ای بدان پرداختیم.
۲. ایجاد دیوان: یکی از مهم‌ترین اقدامات اداری در دوره خلیفه دوم، ایجاد دیوان در سال ۵۱ بود، زمانی که غنائم و درآمدهای دولت زیاد شده و راه مصرفی برای آن‌ها وجود نداشت، صحبت از تقسیم آن‌ها میان مردم شد. برخی اعتراض کردند که تقسیم این پول‌ها مردم را تنبل می‌کند. اما عمر گفت چاره‌ای جز این ندارد، چون فیء زیاد شده و راه مصرفی ندارد. تشکیل دیوان برای کنترل درآمدها، دخل و خرج دولت، شمارش لشکر و معین ساختن حقوق آنان از خمس غنائم و سایر درآمدهایی بود که به دولت می‌رسید. اصل دیوان از ایرانیان بود و دستگاه خلافت با استفاده از خود ایرانی‌ها و نیز خط و زبان پهلوی آن را به راه انداخت. این خط و زبان تا زمان عبد الملک بن مروان، زبان رسمی دیوان بود و پس از آن عربی شد.

در دیوان نام قبایل و افراد نوشته شده و بر حسب موقعیت قبیله‌ای حقوقی به آن‌ها تعلق می‌گرفت. این حقوق معمولاً از خمس غنائم جنگ که سهم دولت بود و سایر درآمدهای عمومی مانند جزیه و ... پرداخت می‌شد. ایجاد چنین روشی برای مراقبت از مسایل مالی، به احتمال برگرفته از تجربه‌هایی بود که در ایران و شام در کار بوده است.

در این دیوان، سپاهی عرب بر سپاهی عجم، عرب قحطان بر عرب عدنان، عرب مضر بر عرب ربیع، قریش بر غیرقریش و بنی‌هاشم بر بنی امیه تقدم داشت و حقوق گروه اول بیش از حقوق گروه دوم بود. تاریخ‌نویسان معروفی مانند

ابن اثیر و یعقوبی و جرجی زیدان، در تاریخ‌های خود نمونه‌ای از ارقام متفاوت مقرری‌های سپاهیان و کارمندان دولت اسلامی را ذکر کرده‌اند. اختلاف ارقام حقوق بهت آور است. حقوق عباس بن عبد المطلب، سرمایه دار معروف، در سال ۱۲۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک سپاهی مصری در سال از ۳۰۰ درهم تجاوز نمی‌کرد. حقوق سالانه هر یک از زنان رسول خدا ۶۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک سپاهی یمنی در سال به ۴۰۰ درهم نمی‌رسید. حقوق سالانه معاویه و پدر او ابوسفیان در سال ۵۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک فرد عادی مکی که مهاجرت نکرده بود ۶۰۰ درهم بود.

خلیفه، با این عمل، تبعیض نژادی را که از جانب قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محکوم شده بود، بار دیگر احیا نمود و جامعه اسلامی را دچار اختلاف طبقاتی ناصحیح کرد. چیزی نگذشت که در جامعه اسلامی شکاف هولناکی بروز کرد و زراندوزان و دنیا پرستان، در تحت حمایت خلیفه، به گرد آوری سیم و زر پرداختند و استثمار کارگران و زحمتکشان آغاز شد. با اینکه خلیفه وقت اموال گروهی از فرمانداران و دنیا پرستان، مانند سعد وقاص، عمرو عاص، ابو هریره و... را مصادره کرد و پیوسته می‌کوشید که فاصله طبقاتی بیش از حد گسترش پیدا نکند، ولی متأسفانه چون از نخست نظرات و اقدامات اقتصادی او غلط و بر اساس برتری‌های بی وجه استوار بود، مصادره اموال سودی نبخشید و کاری از پیش نبرد و کار را برای زمامدار آینده، که روحا نژادپرست بود، سهل تر کرد و دست او را در تبعیض بیشتر باز گذاشت. زراندوزان جامعه آن روز، بر اثر بالا رفتن قدرت خرید، بردگان را می‌خریدند، و آنان را به کار و می‌داشتند و مجبور می‌کردند که هم زندگی خود را اداره کنند و هم روزانه یا ماهانه مبلغی به اربابان خود بپردازند. و بیچاره برده، از بام تا شام می‌دوید و جانش به لب می‌آمد تا مقرری مالک خود را بپردازد. ثبت نام افراد در دیوان بر دو پایه بود: یکی نسب قبیله‌ای افراد، و دیگر پیشینه آنان در زمان اسلام آوردن و شرکت در جنگ‌های صدر اسلام. بدین ترتیب نوعی تفاوت و گاه تبعیض میان مردم اعمال می‌شد. سیاست مزبور تا پایان دوره خلافت خلیفه سوم اجرا می‌شد. اما در دوره خلافت امام علی ع اموال مزبور به طور مساوی میان افراد تمامی قبایل بدون ملاحظه سوابق، نوع قبیله و حتی عرب و غیر عرب تقسیم شد. گفته‌اند که خلیفه دوم نیز در لحظه‌های پایانی زندگی گفته بود، اگر زنده بماند، سیاست تساوی را پیشه خواهد گرفت. پیش از او ابوبکر نیز اموال مزبور را به صورت مساوی تقسیم می‌کرد.

۳. از کارهایی که در زمان عمر توسط او انجام شد، جلوگیری از خروج اصحاب پیامبر (ص) از مدینه بود. از مهم‌ترین مسائل در مورد انتخاب خلیفه، عدم استفاده از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) است. یکبار وقتی از او علت اینکار پرسیده شد گفت: نمی‌خواهم آن‌ها را به کار و عمل آلوده سازم. چنان که وقتی پرسیدند که چرا «ابی بن کعب» را بر سر کار نمی‌نهد گفت نمی‌خواهد او را بکار آلوده سازد. از او پرسیدند که چرا از اهل بدر در جریان امور بهره نمی‌گیرد؟ پاسخ او همان عدم آلوده نمودن آن‌ها به کار بوده است. ابن اثیر نیز عدم استفاده از آن‌ها در امور ولایات را اشاره می‌کند، اما آنچه شعبی یکی از تابعین معروف توضیح می‌دهد چیز دیگری است، او می‌گوید: عمر قصد داشت تا از خروج صحابه‌ای که خود وزنه‌های مهمی بودند و امکان داشت اگر خارج از مدینه بروند محور مستقلی شوند، جلوگیری

کند. عمر فتنه آن‌ها را می‌دانست و لذا آن‌ها را در مدینه محصور کرده بدانه‌ها گفت بدترین چیزی که من از آن هراس دارم انتشار شما در شهرهاست.

هنگامی که «زبیر بن العوام» از او خواست تا برای جنگ بیرون رود عمر بدو گفت: من نمی‌گذارم اصحاب محمد (ص) در میان مردم متفرق شده و آن‌ها را به ضلالت بکشند. وقتی از او پرسیده شد که چرا امثال یزید بن ابوسفیان، معاویه، سعید بن العاص و فلان و فلان از طلقاء و فرزندان آن‌ها را بر سر کار می‌نهی، اما عباس، زبیر و طلحه را بر کنار نهاده‌ای، عمر گفت اگر اینان در بلاد پراکنده شوند ایجاد فساد می‌کنند.

حسن بصری نیز در علت جلوگیری از خروج مهاجرین از قریش از مدینه جز با اجازه گرفتن و تعیین مدت معین برای بیرون از مدینه بودن، می‌گوید: این بدان جهت بوده که عمر نسبت به آنان بدگمان بوده که مبادا فساد بر پا کنند احمد امین مصری می‌گوید چون مدینه اهمیت داشته عمر از خروج آن‌ها ممانعت کرده، اما این یک‌نوع تحریف قضایای تاریخی است.

۴. مشاطره اموال:

ابن سعد می‌گوید: عمر هر کس را به ولایتی می‌فرستاد اموال او را می‌نوشت و پس از بازگشت هر چه داشت دو نیمه می‌کرده نیمی را برای بیت المال برمی‌داشت و نیمی را به او پس می‌داد (این مشاطره اموال است) ابن سعد می‌افزاید عمر بعضی از اصحاب پیامبر (ص) همچون، سعد بن ابی وقاص ابوهریره، عمر بن العاص، معاویه و... را سر کار می‌نهاد اما کسانی را که از آن‌ها برتر بودند همچون عثمان، علی (ع)، طلحه، زبیر، ابن عوف، و... را رها می‌کرد چرا که آن افراد قوت بر کار داشتند و نسبت به امور بیناتر بودند. این مشاطره اموال در حقیقت به معنای آنست که والی اموالی را که از بیت المال بوده دزدیده است و باید از او پس گرفت: عمرو بن العاص از جمله کسانی است که اموال او مشاطره شده است، خلیفه شنید که عامل او در شهر حمص خانه‌هایی ساخته و درباری نیز بر آن نهاده کس را بفرستاد تا درب خانه او آتش زنند و باز پس از چندی او را به کارش گمارد خلیفه شخصی را به بادیه‌ای فرستاد تا هر کس قرآن نمی‌خواند او را تأدیب کند او نیز شخصی را آنقدر کتک زد تا مرد در حقیقت این قوت اوست. اموال ابوهریره را که والی در بحرین بود مشاطره کرده و او را متهم به دزدی از بیت المال نمود.

همچنین اموال «ابو موسی اشعری» و «حارث بن کعب» نیز مورد مشاطره قرار گرفته است «عتبه بن ابوسفیان» که مسئول جمع آوری زکات در طائف بود اموالش مورد مشاطره قرار گرفت. «ابو بکر» نیز از جمله والیان خلیفه بود وقتی عمر اموال او را مشاطره می‌کرد ابوبکر می‌گفت اگر همه این مال از آن خداست چرا همه را نمی‌گیری و اگر از ماست پس چرا آنرا می‌گیری.

عین همین اعتراض نیز از علی (ع) در مورد عمر نقل گردیده و اضافه شده که تعجب از آنجاست که خلیفه آن‌ها را باز بر سر کارهای اولیه می‌فرستد، وقتی والی خلیفه از یمن برگشت و لباسی زیبا بر تن داشت عمر گفت تا لباس او را در آوردند و باز او را به محل کارش اعزام داشت.

ابوهریره بعدها وقتی باز برای کار مورد پیشنهاد قرار می‌گرفت گفت که نمی‌رود چرا که آبرویش ریخته شده اموالش گرفته شده و بر پشت او نیز زده شده است از جمله کسانی که اموالشان مشاطره شد سعد بن ابی وقاص است همان

کسی که مردم کوفه نیز از او نزد عمر شکایت کرده و گفتند که نیکو نماز نمی‌خواند. بلاذری اسامی کسانی که اموالشان مورد مشاطره قرار گرفته ذکر کرده است! ابو بکره، نفع بن الحرث، نافع بن الحرث، جز بن معاویه، بشر بن المحترف که در جندی شاپور بوده خالد بن حرث که بر بیت المال اصبهان بوده، قیس بن عاصم، سمره بن جندب که بر بازار اهواز بود همان بن عدی، مجاشع بن مسعود، که بر زمین بصره و صدقات آن بوده، شبل بن معبد که مأمور رسیدگی به غنائم بوده و ابو مریم بن محرش که در رامهرمز بوده است این مشاطره هیچ مفهومی جز اینکه اینان در نظر خلیفه دزد بیت المال بوده‌اند ندارد.

۵. برخی احکام اسلام تغییر کرد؛ از جمله متعه در زمان عمر تحریم شد.

۶. به بهانه اینکه مبدا احادیث پیامبر با قرآن مخلوط شود، دستور منع نقل احادیث و سوزاندن آن‌ها صادر شده است در حالی که جمعی دیگر از صحابه و در رأس آن‌ها حضرت علی (ع) بر نوشتن حدیث سفارش اکیدی داشتند، نوشتن حدیث این مشکل را به وجود آورد که احادیث چندی از آن حضرت از دست رفت و حدیث‌سازان فاسد، فرصت عرضه ساخته‌های خود را یافتند.

۷. در این دوران بود که معاویه به عنوان والی شام منصوب گردید و از این ناحیه لطمات زیادی به اسلام وارد شد، عمر می‌گفت معاویه کسرای عرب است.

۸. بازسازی مسجد الحرام و مسجد النبی (ص): با فزونی جمعیت مسلمانان، نیاز به توسعه مسجد الحرام که هر سال در ایام حج هزاران نفر بدان روی می‌آوردند، کاملاً محسوس بود. پیش از سال هفدهم هجری، کعبه میان زمین مسجد الحرام قرار داشت و اندکی آن سوتر، بدون آنکه دیواری در اطراف مسجد الحرام باشد، خانه‌های مردم قرار داشت. در این سال، خلیفه دستور داد تا خانه‌های چندی را تخریب کرده بر وسعت مسجد الحرام افزودند. به علاوه، او دستور داد تا دیواری اطراف مسجد الحرام ساخته شود و مشعل‌هایی بر روی دیوارها نصب گردد.

از سوی دیگر، به دلیل آن که مسجد الحرام در مسیر سیل قرار داشت، کوشش شد تا سیل بندهایی ساخته شود تا از هجوم آب جلوگیری شود. این اقدام‌ها، مبنای کارهای دیگری بود که چند دهه بعد انجام گرفت.

گفته شده که در دوره جاهلی، اعراب هیچ گاه به حرمت کعبه، خانه مکعب شکل نمی‌ساختند. این مسأله بعدها چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما به مردم گفته شد تا بنای خانه خود را فراتر از بنای کعبه نبرند.

پیش از این گفتیم که رسول خدا (ص) در نخستین سال ورودش به مدینه، مسجد را بنیاد گذاشت. بسیاری از اصحاب، خانه‌هایی در اطراف مسجد ساختند. در سال سوم هجرت، دستور داده شد تا همه دره‌هایی که از خانه‌ها به مسجد باز می‌شود، به جز در خانه علی (ع) بسته شود. پس از فتح خیبر که شمار مسلمانان روبه فزونی نهاد، مسجد توسعه یافت. در دوران خلفای نخست، مسجد النبی دوبار در سال‌های هفدهم و بیست و نهم هجری بازسازی شد. زمانی که خلیفه دوم دستور توسعه مسجد را داد، شماری از خانه‌ها تخریب شد و بر وسعت مسجد افزوده شد. عثمان علاوه بر توسعه مسجد، برای نخستین بار دستور داد تا دیوارهای مسجد را از سنگ‌های منقوش بازسازی کرده ستون‌های مسجد را با سنگ‌های حجاری شده و منقش تجدید نمایند. پیش از آن بنای مسجد ساده و بی‌آرایش بود.

۹ - تأسیس بصره و کوفه:

پس از آنکه جنگ قادسیه خاتمه یافت و مدائن به دست مسلمانان گشوده شده، فاتحان که شمارشان بسیار زیاد بود، در این سوی و آن سوی پراکنده شدند. خلیفه دوم به سعد بن ابی وقاص نامه‌ای نوشت و از او خواست تا در محلی که با خصلت‌های عربی سازگارتر باشد آنان را اسکان دهد. محلی که بعدها شهر کوفه در آن جا ساخته شد، برای استقرار اعراب انتخاب گردید. کوفه همانند بصره در نخستین قدم به صورت دو پادگان نظامی برای حفظ نیروهای ذخیره ایجاد شد، اما به تدریج به صورت یک شهر بزرگ در آمد.

سعد در نقطه‌ای مرتفع، مسجد و دار الاماره را بنا کرد. پس از آن، جمعیت حاضر را که از قبایل گوناگون بودند، در محلات مختلف اسکان دادند. منطقه بندی کوفه بدین صورت بود که هر قبیله در محله‌ای سکنا گزید. آن‌ها با استفاده از مصالحی که از بناهای حیره به کوفه می‌آوردند، این شهر را بنا کردند.

الگوی بنای مسجد در کنار دار الاماره بدان جهت بود که در آن دوره حاکم شهر، امامت جماعت مردم را نیز عهده‌دار بود. این الگو بعدها در معماری اسلامی در سایر شهرها به کار گرفته شد. تأسیس کوفه و شکل‌گیری آن میانه سال‌های چهاردهم تا هیجدهم هجری بوده است. شهر کوفه تا پیش از بنای شهر بغداد به دست منصور عباسی، مرکز عراق بود، اما بعدها به تدریج از اهمیت آن کاسته شد.

از آنجا که کوفه میان سال‌های ۳۶ تا ۴۰ هجری مرکز خلافت اسلامی به شمار می‌رفت، موقعیت ممتازتری نسبت به بصره داشت. وجود امام علی (ع) در این شهر به گسترش تشیع در آن جا کمک بسیار کرد.

۲۷	شورای شش نفره تعیین خلیفه سوم
یامدهای حضور این شش نفر در شورا	متخصص بودن یا نبودن نتیجه شورا

عمر نیز همچون ابوبکر با احساس نزدیکی به مرگ خویش، به فکر خلافت پس از خود افتاد و نتوانست مردم را به حال خویش وا گذارد. او روشی غیر از روش ابوبکر برای تعیین خلیفه به کار گرفت و اقدام به تشکیل (شورای خلافت) نمود. این شورای شش نفره عبارت بود از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف، طلحه و زبیر. منظور عمر آن بود که هر یک از این شش نفر لیاقت خلافت را دارند، ولی خود باید یک نفر را برای این کار برگزیند.

این امر اگر چه در ظاهر نشانگر نوعی احترام به دیدگاه‌های مختلف است، محدود کردن آن در شش نفر که رای نهایی آنان برای همگان مشخص بود و نادیده گرفتن دیگر صحابه بزرگ پیامبر (ص) بسیار سوال انگیز است.

نکته در خور توجه آن است که چون افراد این شورا زوج بود و ممکن بود سه نفر به یک فرد و سه تن به دیگری مایل شوند، بنا به حکم عمر، آن طرفی که عبدالرحمن در آن قرار داشت رایشان بر سه نفر دیگر برتری می‌یافت با چنین تدابیری معلوم بود که علی (ع) هیچ شانسی برای خلافت نخواهد داشت و آن حضرت نیز با علم به این امر و تنها به خاطر مصالحی لازم دانست در شورا حاضر شود.

گذشته از این مسائل، مطرح کردن شش مدعی خلافت، در هر صورت کار خطرناکی بود که راه را برای خلیفه بعدی بسیار ناهموار می‌ساخت. چون آنان به مانند آتش زیر خاکستری برای خلیفه بعدی به حساب می‌آمدند.

به هر حال، حاصل کار شورا آن بود که زبیر به نفع علی (ع) و طلحه به نفع عثمان، و سعد بن به نفع عبد الرحمن کناره‌گیری نمود. عبدالرحمن که شوهر خواهر عثمان بود، مایل بود تا خلافت را به عثمان بسپارد، ولی برای برتری بسیار روشن علی (ع) بر عثمان مستلزم آن بود که وی بهانه‌ای برای رای دادن به عثمان به دست آورد. از این رو ابتدا به علی (ع) پیشنهاد کرد و گفت: من خلافت را به تو می‌سپارم به شرط آنکه بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و سیره شیخین رفتار نمایی. علی (ع) در پاسخ فرمود (امید آن دارم که به علم خویش و به اندازه طاقتم عمل نمایم) چون امام (ع) می‌دانست که با کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) احتیاجی به طریقه دیگران نیست.

آنگاه عبد الرحمن، همان شرط را برای عثمان بیان کرد و او بی درنگ شرط را پذیرفت، هر چند عملکرد او نشان داد که به طریق شیخین نیز اعتنایی نداشت و آن پذیرش را تنها بدان مقصود اظهار کرد که خلافت را به چنگ آورد.

اینجا بود که «علی (علیه السلام)» به «عبدالرحمان» فرمود: «به خدا سوگند تو این کار را نکردی مگر اینکه از او انتظاری داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند، ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید» شک نیست که این شورا از جهات مختلفی زیر سؤال است:

اولاً: اگر بنا بر آرای مردم است، چرا تبعیت عام صورت نگیرد؟ و اگر بنا بر انتصاب است شورای شش نفری چرا؟ و اگر شورا باید برگزیند شخصیت‌های معروف دیگری در میان مسلمین نیز بودند.

ثانیاً: اگر این‌ها مشمول رضای پیامبر (صلی الله علیه واله) بودند پس تصریح نارضایتی پیامبر (صلی الله علیه واله) تا آخر عمر از «طلحه» چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

ثالثاً: به فرض اینکه آن‌ها نتوانند از نظر انجام وظیفه، توافق بر کسی کنند چگونه می‌توان گردن همه را زد.

رابعاً: اگر واقعاً هدف شورا بود، چرا پیش‌بینی خلافت «عثمان» را با صراحت ذکر کرد؟ و اگر از خلافت او بر جامعه اسلامی می‌ترسید، لازم بود او را جزء شورا قرار ندهد، تا نفر دیگری انتخاب شود.

خامساً: در صورتی که سه نفر در یک طرف و سه نفر در طرف دیگر قرار گیرد چرا آن طرف که علی (علیه السلام) است و به گفته عمر، مردم را به سوی حق و راه روشن فرا می‌خواند و تنها اشکالش بسیار مزاح کردن است مقدم نشود.

۲۸	شخصیت و رویکردهای خلیفه سوم
میدان دادن به بنی امیه در زمان خلافت	بخش‌های بی حساب

در عهد عثمان چهره حکومت تغییر کرد و دیگر از سخت‌گیری‌های عمر در امور مالی خبری نبود. حکومت بیش از دوره خلافت خلیفه دوم، رنگ عشیره‌ای به خود گرفت و مناصب دولتی به وابستگان خلیفه واگذار شد. به عنوان مثال: عمار یاسر را از کوفه عزل کرد و برادر مادری خود ولید بن عقبه بن ابی معیط را به فرمان‌روایی کوفه گماشت. مادر آن دو اروی دختر ام حکیم دختر عبدالمطلب بن هاشم است. ابوموسی اشعری را هم از بصره عزل کرد و عبدالله بن عامر بن کریز پسر دایی خود را که نوجوانی بود به حکومت آن جا گماشت، عمرو بن عاص را سالار جنگ مصر قرار داد و عبدالله

بن ابی سرح را بر خراج مصر گماشت. او هم برادر رضاعی عثمان بود، سپس عمرو بن عاص را از سالاری جنگ عزل کرد و هر دو شغل را به عبدالله بن ابی سرح سپرد.

سنت اقطاع و اقطاع داری دگرگون شد و سنت تیول داری و بخشیدن اراضی به نزدیکان که در دوره‌های بعد در امر حکومت جایگاه ویژه‌ای یافت در زمان عثمان مرسوم شد چنان که ولید بن صالح با سلسله سندش می‌گوید: نخستین کسی که در عراق زمین‌هایی به اقطاع بخشید عثمان بن عفان بود.

به علت اقطاع اعطایی عثمان، اطرافیانش به زندگی اشرافی روی آوردند.

عطایای خلیفه سوم تنها به بخشیدن اقطاع محدود نمی‌شد، بلکه به طرز شگفت‌انگیزی از بیت المال مسلمین بذل و بخشش می‌کرد چنان که گویند: پس از فتح سیطله عثمان خمس آن را گرفته به مروان حکم بخشید - که به

۵۰۴۰۰۰ دینار می‌رسید. عثمان دخترش را به عبدالله بن خالد بن اسید تزویج کرد و فرمود تا ششصد هزار درهم به او داده شود و به عبدالله بن عامر نوشت که آن را از بیت المال بصره بپردازد. ابواسحاق از عبدالرحمن بن یسار روایت کرده است که مأمور زکات‌های مسلمانان را در بازارهای مدینه دیدم که هر گاه شب می‌رسید آن‌ها را نزد عثمان می‌آورد و به او دستور می‌داد که آن‌ها را به حکم بن ابی العاص تحویل دهد. عثمان هرگاه به یکی از خویشاوندان خود جایزه‌ای می‌داد، آن را مقرری از بیت المال می‌ساخت و خزانه دار امروز و فردا می‌کرد و به او می‌گفت: می‌رسد و خدا بخواهد به تو پرداخت می‌کنیم. پس بر او اصرار می‌ورزید و گفت: تو خزانه دار ما بیش نیستی پس هر گاه به تو بخشیدیم بگیر و هر گاه از تو خاموش ماندیم خاموش باش.

گفت: به خدا قسم که من خزانه دار تو و یا خویشاوندان تو نیستم، تنها من خزانه دار مسلمانانم. آن گاه روز جمعه در حالی که عثمان خطبه می‌خواند کلید را آورد و گفت: ای مردم [عثمان] گمان برده است که من خزانه دار او و خویشان او هستم با این که من خزانه دار مسلمین بودم و این هم کلیدهای بیت المال شما است؛ و آن‌ها را انداخت. پس عثمان کلیدها را برداشت و به زید بن ثابت سپرد.

این زید بن ثابت هموست که مسعودی به نقل از سعید بن مسیب می‌گوید: وقتی زید بن ثابت بمرد چندان طلا و نقره بجا گذاشته بود که آن را با تبر می‌شکستند. به جز اموال و املاک دیگر که قیمت آن یک صد هزار دینار بود. بذل و بخشش‌های خلیفه در واقع سنگ بنای حکومت‌های اشرافی بعد از او شد و فرهنگ رفاه طلبی را در جامعه آن روز رونق بخشید و موجبات زراندوزی و جاه طلبی برخی از اصحاب را فراهم آورد و آنان نیز به نام صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله به جمع مال و یار پرداختند و هوای خلافت در سر پروراندند. چنان که گویند فرستادگانی که از ولایات برای خلع عثمان به مدینه آمده بودند درباره انتخاب خلیفه اختلاف داشتند، اهل بصره می‌گفتند زبیر را انتخاب می‌کنیم، اهل کوفه می‌گفتند طلحه را به خلافت برمی‌داریم و این جانب داری و تمایل به خلافت طلحه و زبیر دلیلی نداشت جز زرق و برق ثروت آنان که چشم و دل هواداران‌شان را پر کرده بود. چرا که به گفته مسعودی در مروج الذهب: زبیر بن عوام خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون یعنی به سال سیصد و سی دو (حدود ۳۰۰ سال پس از مرگش) معروف است و تجار و مالداران و کشتی بانان بحرین و دیگران آن جا فرود می‌آیند. در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه‌هایی بساخت. آنچه درباره خانه‌ها و املاک وی گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست. موجودی زبیر پس از مرگ پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و هزار غلام و کنیز داشت و در ولایاتی که گفتیم املاکی به جا گذاشت. طلحه ابن

عبداللہ تیمی در کوفہ خانہ‌ای ساخت کہ ہم اکنون در محلہ کناسہ بہ نام دارالطلحیین معروف است. از املاک عراق روزانہ ہزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفتہ اند. در ناحیہ سراب بیش از این درآمد داشت در مدینہ نیز خانہ‌ای بساخت و آجر و گچ و ساج در آن بہ کار برد شاید بہ تقلید از خلیفہ کہ وی نیز در مدینہ خانہ‌ای ساخت و آن را با سنگ و آہک برآورد و درہای خانہ را از چوب ساج و عرعر ساخت و ہمہ در مدینہ اموال و باغ‌ها و چشمہ‌های بسیار داشت. بنا بہ گفتہ جرجی زیدان، روزی کہ عثمان کشتہ شد یک میلیون درہم و صد و پنجاہ ہزار دینار پیش خزانہ دار خود ذخیرہ داشت و در حنین و وادی القرا املاکی بہ ہم زدہ بود کہ صد ہزار دینار می‌ارزید و شتر و گاو و گوسفند زیادی متعلق بہ وی بود.

بخشش‌های بی‌حساب عثمان

بہ گفتہ «ابن ابی الحدید» خلیفہ سوّم، بنی امیہ را بر مردم مسلط کرد و آن‌ها را بہ فرمانداری ولایات اسلام منصوب نمود و اموال و اراضی بیت المال را بہ عنوان بخشش در اختیار آنان گذارد، از آن جملہ سرزمین‌هایی از «آفریقا» در ایام او فتح شد کہ خمس ہمہ آن‌ها را گرفت و بہ «مروان بن حکم» (دامادش) بخشید. مرحوم «علامہ امینی» در کتاب نفیس «الغدیر» آمار عجیبی از بخشش‌های عثمان در دوران خلافتش از منابع اہل سنت گردآوری کردہ است. بہ عنوان نمونہ بہ یکی از دامادہایش «حارث بن حکم» برادر «مروان» سیصد ہزار درہم و بہ «مروان» پانصد ہزار درہم و بہ «ابوسفیان» «دویست ہزار» و بہ «طلحہ» «سیصد و بیست و دو ہزار» و بہ «زبیر» پانصد و نود و ہشت ہزار درہم بخشید، تا آن جا کہ مرحوم «علامہ امینی» جمع درہم‌هایی را کہ او از بیت المال بخشید بالغ بر «یکصد و بیست و شش میلیون و ہفتصد و ہفتاد ہزار» درہم می‌داند. خلیفہ نیز برای خود اسراف‌های زیادی را مرتکب می‌گردید چنانچہ مسعودی نقل کردہ خلیفہ خانہ بسیار مجللی در مدینہ برای خود ساختہ بود، و ذہبی گوید کہ او اموال زیادی یافتہ و ہزار غلام داشت. ابن سعد نیز گزارش کردہ کہ ماترک او بسیار زیاد بودہ است، و چنانچہ زبیر بن بکار نقل کردہ وقتی خانہ را ساخت و مورد اعتراض قرار گرفت گفت کہ من این خانہ را از بیت المال ساختہ‌ام مگر در آیندہ برای شما ہم نخواہد بود؟

میدان دادن بہ بنی امیہ در زمان خلافت

در عصر عثمان، ورود بنی امیہ بہ حکومت و واگذاری پست‌های کلیدی بہ آنان علنی شد. عثمان در پی اجرای سیاست ابوسفیان بود کہ در روز اول بہ او گفتہ بود: حکومت را بہ ہمدیگر برسانید و ارکان حکومت را از بنی امیہ قرار دهید. بنی امیہ در این دوران، بر تمام بلاد اسلامی حاکم شدند؛ بہ گونه‌ای کہ عبداللہ بن عامر کہ در سن جوانی بود و برخی او را شانزده سالہ دانستہ‌اند، بہ جای ابوموسی اشعری، حاکم شد. عثمان کار را بہ جایی رساند کہ حکم بن عاص را کہ بہ دستور پیامبر از مدینہ بہ طائف تبعید شدہ بود، بہ مدینہ بازگرداند و اموال و صدقات قضاعہ را بہ او کہ عمویش بود بخشید و فرزندش مروان را بہ دامادی خود گرفت و در حکومت مقامات مهمی بہ وی داد؛ بہ گونه‌ای کہ برخی گفتہ‌اند: حاکم و خلیفہ واقعی مروان بود و عثمان، تنها نام خلیفہ را داشت. سیاست‌های مروان بود کہ در جامعہ اسلامی جاری

می‌شد؛ در حالی که حکم بن عاص و مروان، ملعون به زبان پیامبر بودند! بنی امیه قدرت گرفتند و فساد و بی بند باری را در جامعه ترویج کردند.

۲۹	علت و چگونگی قتل خلیفه سوم
	علت‌های شورش مسلمانان

از روشن‌ترین دلایل قیام مسلمانان بر ضد عثمان بن عفان، همان گرایش‌های زیاد و تند وی به خویشاوندان و کسانی بود که در زمان پیامبر اسلام (ص) مطرود و منفور بودند؛ از قبیل: حکم و پسرش مروان، ولید بن عقبه فاسق و عبدالله بن ابی سرح که مهذور الدم بود. این‌ها حتی در زمان ابوبکر و عمر نیز مقبولیت نداشتند. ولی عثمان، خلافت اسلامی و حکومت بر مسلمانان را به سخره گرفت و هرگونه که میلش بود، رفتار نمود. وی دستور رسول خدا را نادیده گرفت و نه تنها به رانده‌شدگان احترام گذاشت بلکه مناصب مهم کشور را نیز در اختیار آنان قرار داد.

۳۰	شخصیت و حکومت امام علی (ع)
	دلایل افضلیت امام علی (ع) برای خلافت

دلایل افضلیت امام علی برای خلافت

از جمله شرایط متکلمان برای امامت امام، این است که باید افضل اهل زمانش باشد. خداوند متعال می‌فرماید: (أَفْمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛ «آیا آن که خلق را به راه حق رهبری می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی‌کند مگر آن که خود هدایت شود. پس شما مشرکان را چه شده [که این قدر بی‌خرد و نادانید] و چگونه چنین قضاوت باطل می‌کنید؟»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد و بداند که در میان آن‌ها فاضل‌تر از آن کس وجود دارد، به طور قطع غشّ به خدا و رسول و جماعتی از مؤمنان کرده است».

احمد بن حنبل به سندش از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «هر کس شخصی را به جماعتی بگمارد، در حالی که می‌داند در میان آن‌ها افضل از او وجود دارد، قطعاً به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است».

امام علی (ع) افضل صحابه

به خلیل بن احمد گفتند: چرا علی (ع) را مدح نمی‌کنی؟ فرمود: چه بگویم در حق کسی که دوستانش فضایل او را به جهت خوف کتمان کرده و دشمنانش نیز به دلیل حسد از انتشار آن جلوگیری کردند، در حالی که فضایل آن حضرت همه جا را پر کرده است.

الف برخی از آیاتی که دلالت بر افضلیت امام علی (ع) دارد

۱. امام علی (ع) و ولایت

امام علی (ع) کسی است که در شأن او آیه ولایت نازل شده است: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)؛ «ولّی امر شما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهند.»

به اتفاق مفسران عامه و خاصه، شأن نزول آیه علی (ع) است، و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت به آن اشاره کرده اند

۲. امام علی (ع) و مودت

امام علی (ع) از جمله کسانی است که مودتش بر همه مسلمانان فرض و واجب شده است. خداوند متعال می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «ای رسول ما به امت [بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشان من منظور دارید.»

سیوطی از ابن عباس نقل کرده است: «هنگامی که این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد، عرض کردند: ای رسول خدا! قرابت تو که مودتشان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها.»

۳. امام علی (ع) و آیه تطهیر

امام علی (ع) کسی است که مشمول آیه تطهیر است. خداوند می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) مسلم بن حجاج به سند خود از عایشه نقل کرده که رسول خدا (ص) صبح هنگامی که از اتاق خارج شد، در حالی که بر دوش او عبائی بود، در آن هنگام حسن بن علی وارد شد، او را داخل آن عبا کسا نمود. سپس حسین وارد شد و در آن داخل شد. آن گاه فاطمه وارد شد و پیامبر او را داخل آن عبا نمود. آن گاه علی وارد شد و او را نیز در آن داخل نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

۴. امام علی (ع) و لیلۃ المبیت

امام علی (ع) کسی که در شب هجرت پیامبر (ص) به جای حضرت خوابید و در شأن او این آیه نازل شد: (وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ)؛ «بعضی از مردان به جهت درخواست رضایت الهی از جان خود درگذرند؛ و خداوند دوستدار چنین بندگان است.»

ابن عباس می گوید: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (ص) با ابوبکر از دست مشرکان مکه به غار پناه برد و علی (ع) در رختخواب پیامبر (ص) خوابید.

ابن ابی الحدید می گوید: تمام مفسران روایت کرده اند که این آیه در شأن علی (ع) هنگامی نازل شد که در بستر رسول خدا (ص) آرمید.

این حدیث را احمد بن حنبل در المسند، طبری در تاریخ الأمم و الملوک و دیگران نقل کرده اند.

۵. امام علی (ع) و آیه مباحله

خداوند متعال می فرماید: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛ «پس هر کس با تو [درباره عیسی] در مقام محاجّه برآید،

پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی، بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسران بر این اجماع دارند که مراد از «انفسنا» در این آیه علی بن ابی طالب (ع) است، پس علی (ع) در مقامات و فضایل با پیامبر (ص) مساوی است.

احمد بن حنبل در «المسند» نقل کرده است. «هنگامی که این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را دعوت کرد و فرمود: بار خدایا اینان اهل بیت منند.»

به همین مضمون مسلم، ترمذی حاکم و دیگران نقل کرده‌اند.

ب) برخی از روایاتی که دلالت بر افضلیت امام علی (ع) دارد

۱. امام علی (ع) برادر پیامبر (ص)

حاکم نیشابوری از عبدالله بن عمر روایت کرده است: پیامبر (ص) بین اصحاب خود عقد اخوت بست: ابوبکر را برادر عمر، طلحه را برادر زبیر و عثمان را برادر عبدالله بن عوف قرار داد. علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحاب عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ پیامبر (ص) فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.

استاد توفیق ابو علم و کیل اول وزارت دادگستری مصر می‌نویسد: «این عمل پیامبر دلالت بر برتری امام علی (ع) بر جمیع صحابه دارد، و نیز دلالت بر این که غیر از علی (ع) کسی دیگر کفو همتای رسول خدا (ص) نیست.»

استاد خالد محمد خالد مصری می‌نویسد: «چه می‌گویید در حق شخصی که رسول خدا (ص) او را از بین اصحابش انتخاب نمود تا آن که در روز عقد اخوت او را برادر خود برگزید. چه بسیار ابعاد و اعماق ایمان آن حضرت گسترده بود، که پیامبر (ص) او را بر سایر صحابه مقدم داشته و به عنوان برادر برگزیده است.»

استاد عبدالکریم خطیب مصری می‌نویسد: «این اخوت و برادری را که پیامبر (ص) تنها به علی (ع) مرحمت نمود بی‌جهت نبود، بلکه به امر خداوند و به جهت فضل او بوده است.»

۲. امام علی (ع) مولود کعبه

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «اخبار متواتره دلالت دارد بر این که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را داخل کعبه به دنیا آورد.»

خانم دکتر سعاد ماهر محمد از نویسندگان اهل سنت می‌گوید: «امام علی (ع) بی‌نیاز از ترجمه و تعریف است؛ و بس است ما را از تعریف این که آن حضرت در کعبه متولد شد، و در منزل وحی تربیت یافت و تحت تربیت قرآن کریم قرار گرفت...»

۳. امام علی (ع) و تربیت الهی

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «از نعمت‌های خداوند بر علی بن ابی طالب (ع) تقدیری بود که برای آن حضرت مقدر داشت. قریش در مشکلات بی‌شماری قرار گرفته بودند. ابوطالب (ع) اولاد زیادی داشت، رسول خدا (ص) به عمویش عباس که از تمام بنی‌هاشم ثروتمندتر بود، فرمود: ای ابوالفضل! برادر تو ابوطالب عیالمند است و زندگی سختی دارد، نزد او رویم تا از بار او بکاهیم: من یکی از فرزندان او را برمی‌گزینم و تو نیز فرزند دیگری را انتخاب کن تا تحت کفالت خود قرار دهیم. عباس قبول کرد و هر دو به نزد ابوطالب آمدند و بعد از طرح تقاضای خود، ابوطالب عرض کرد: عقیل

را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندان را که خواستید می‌توانید انتخاب کنید. پیامبر (ص) علی (ع) را انتخاب کرد و عباس، جعفر را. علی (ع) تا هنگام بعثت با پیامبر (ص) بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می‌نمود...»
پیامبر (ص) برای نماز به مسجد می‌آمد، و به دنبالش علی (ع) و خدیجه (ع) می‌آمدند و با آن حضرت در ملا عام نماز می‌گزارند، در حالی که غیر از این سه نفر کسی دیگر نمازگزار نبود.

عباد بن عبدالله می‌گوید: از علی (ع) شنیدم که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. من صدیق اکبرم، این ادعا را کسی بعد از من نمی‌کند مگر آن که دروغگو و تهمت‌زننده است. من هفت سال قبل از مردم با پیامبر (ص) نماز گزاردم.

استاد عباس محمود عقّاد نویسنده معروف مصری می‌گوید: «علی (ع) در خانه‌ای تربیت یافت که از آن‌جا دعوت اسلامی به سر تا سر عالم گسترش یافت...»

دکتر محمد عبده یمانی در مورد امام علی (ع) می‌نویسد: «او جوانمردی بود که از زمان کودکی که در دامان رسول خدا (ص) پرورش یافت، تا آخر عمر آن حضرت را رها نداشت.»

۴. امام علی (ع) بر هیچ بتی سجده نکرد

استاد احمد حسن باقوری وزیر اوقاف مصر می‌نویسد: «اختصاص امام علی (ع) از بین صحابه به کلمه «کرم الله وجهه» به جهت آن است که او هرگز بر هیچ بتی سجده نکرده است...»

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «به طور مسلم علی (ع) مسلمان متولد شد، زیرا او تنها کسی بود که دو چشمش را بر اسلام باز نمود، و هرگز شناختی از عبادت بت‌ها نداشت.»

دکتر محمدیمانی می‌نویسد: «علی بن ابی طالب همسر فاطمه، صاحب مجد و یقین دختر بهترین فرستادگان کرم الله وجهه کسی که برای هیچ بتی تواضع و فروتنی نکرد.»

همین فضیلت را دکتر محمد به یومی مهران استاد دانشکده شریعت در دانشگاه ام القری در مکه مکرمه، و خانم دکتر سعاد ماهر نیز بیان کرده است.

۵. امام علی (ع) اولین مؤمن

پیامبر (ص) در مورد علی (ع) به حضرت زهرا (ع) فرمود: «همانا او اولین شخصی است از اصحابم که به من ایمان آورد.»

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «چه بگویم در حق کسی که پیشی گرفت از دیگران به هدایت، به خدا ایمان آورد و او را عبادت نمود، در حالی که تمام مردم سنگ را می‌پرستیدند...»

۶. امام علی (ع) محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند

ترمذی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که فرمود: نزد رسول خدا (ص) پرنده‌ای بریان شده قرار داشت، پیامبر (ص) عرض کرد: بار خدایا محبوب‌ترین خلقت را به سوی من بفرست تا با من از این پرنده میل نماید، در این هنگام علی آمد و با پیامبر (ص) تناول نمود.

استاد احمد حسن باقوری می‌نویسد: «اگر کسی از تو سؤال کند که به چه دلیل مردم علی را دوست می‌دارند؟ بر توست که در جواب او بگویی: بدان جهت است که خدا علی (ع) را دوست می‌دارد.»

۷. علی و پیامبر از یک نور

رسول خدا (ص) فرمود: من و علی بن ابی طالب چهار هزار سال قبل از آنکه حضرت آدم خلق شود نزد خداوند نور واحدی بودیم، هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، آن نور دو قسمت شد: جزئی از آن، من هستم و جزء دیگرش علی است.

۸. امام علی (ع) زاهدترین مردم

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «در میان خلفا، در لذت بردن از دنیا، زاهدتر از علی (ع) نبوده است...».

۹. امام علی (ع) شجاع‌ترین صحابه

استاد علی جندی، و محمد ابوالفضل ابراهیم، و محمد یوسف محجوب در کتاب خود «سجع الحمام فی حکم الامام» می‌نویسد: «او سید مجاهدین بود و در این امر منازعی نداشت؛ و در مقام او همین بس که در جنگ بدر بزرگ‌ترین جنگی که در آن رسول خدا (ص) حضور داشت هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند، که نصف آن‌ها را علی (ع) و بقیه را مسلمانان و ملائکه کشتند. او کسی بود که در جنگ‌ها زحمات زیادی را متحمل شد. وی پیش‌تاز مبارزان در روز بدر بود؛ و از جمله کسانی بود که در جنگ احد و حنین ثابت قدم ماند. او فاتح و شجاع خیبر و قاتل عمر بن عبدودّ سواره خندق و مرحب یهودی بود.»

عباس محمد عقّاد می‌نویسد، «مشهور است که علی با کسی تن به تن نشد مگر آن که او را به زمین زد؛ و با کسی مبارزه نکرد مگر آن که او را به قتل رسانید.»

دکتر محمد عبده یمانی در توصیف امام علی (ع) می‌نویسد: «او شجاع و پیش‌تازی بود که برای سلامتی و حفظ رسول خدا (ص) در روز هجرت، جانش را در طبق اخلاص گذاشت؛ آن هنگامی که به جای پیامبر (ص) در بستر او خوابید...».

۱۰. امام علی (ع) داناترین صحابه

امام علی (ع) داناترین اهل زمان خود بود و این مطلب را از جهاتی می‌توان به اثبات رساند:

الف) تصریح پیامبر (ص)

پیامبر (ص) فرمود: «أعلم امت بعد از من علی بن ابی طالب است.»

ترمذی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: «من خانه حکتم و علی درب آن است.»

پیامبر (ص) فرمود: «من شهر علمم و علی درب آن است، پس هر کس طالب علم من است باید از درب آن وارد

شود.»

احمد بن حنبل از پیامبر (ص) نقل کرده که به فاطمه (ع) فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی که من تو را به کسی تزویج کنم که اولین مسلمان است و علمش از همه بیشتر و حکمش از همه عظیم‌تر است.»

ب) اعتراف صحابه به اعلمیت امام علی (ع)

عایشه می‌گوید: «علی اعلم مردم به سنت است.»

ابن عباس می‌گوید: «عمر در خطبه‌ای که ایراد کرد، گفت: علی در قضاوت بی‌مانند است». امام حسن (ع) بعد از شهادت پدرش امام علی (ع) فرمود: «همانا روز گذشته از میان شما شخصی رفت که سابقین و لاحقین به علم او نرسیدند».

عباس محمود عقاد می‌نویسد: «اما در قضاوت و فقه: مشهور آن است که حضرت علی (ع) در قضاوت و فقه و شریعت پیش تاز بود و بر دیگران سابق... هرگاه بر عمر بن خطاب مسئله دشواری پیش می‌آمد، می‌گفت: این قضیه‌ای است که خدا کند برای حل آن ابالحسن به فریاد ما برسد».

(ج) رجوع جمیع علوم به امام علی (ع)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «مبادی جمیع علوم به او باز می‌گردد. او کسی است که قواعد دین را مرتب و احکام شریعت را تبیین کرده است. او کسی است که مباحث عقلی و نقلی را تقریر نموده است». آن‌گاه کیفیت رجوع هر یک از علوم را به امام علی (ع) توضیح می‌دهد.

۱۱. امام علی (ع) بت شکن زمان

امام علی (ع) می‌فرماید: «با رسول خدا (ص) حرکت کردیم تا به کعبه رسیدیم. ابتدا رسول خدا (ص) بر روی شانه من سوار شد و فرمود: حرکت کن. من حرکت نمودم و هنگامی که رسول خدا (ص) ضعف مرا مشاهده کرد، فرمود: بنشین و من نیز نشستیم. پیامبر (ص) از روی دوش من پایین آمده بر زمین نشست و فرمود: تو بر دوش من سوار شو. بر دوش او سوار شدم؛ و به سطح کعبه رسیدم. حضرت می‌فرماید: در آن هنگام گمان می‌کردم که اگر بخواهم می‌توانم به افق آسمان‌ها برسم. بالای کعبه رفتم بر روی بام تمثالی طلا یا مس دیدم، به فکر افتادم چگونه آن را نابود سازم، آن را چپ و راست و جلو و عقب کردم تا بر آن دسترسی یابم. پیامبر (ص) فرمود: او را بر زمین بیانداز. من نیز آن را از بالای بام کعبه پایین انداختم و به مانند کوزه که بر زمین می‌خورد و خرد می‌شود، آن را شکستم. آن‌گاه از بام کعبه پایین آمده با سرعت فرار نمودیم، تا آن که در اتاق‌هایی مخفی شدیم تا کسی ما را نبیند».

۱۲. اولین مسلمانی که سابقه شرک نداشت

اولاً این که معروف است علی (ع) در سن هفت سالگی ایمان آورده از نظر تاریخی اختلافی است و مسلم نیست. از ابن مسعود و چندتن دیگر از اصحاب نقل شده که آنحضرت در سن پانزده سالگی یا شانزده سالگی ایمان آورده است. ثانیاً: اگر قبول کنیم که در هفت سالگی ایمان آورده، می‌گوئیم سن بلوغ در احکام شرعی معتبر است نه در امور عقلیه، ایمان به خدا و یگانگی او و تصدیق رسالت از امور عقلی است نه از تکالیف شرعی. و ثالثاً: فزونی قوه ممیزه و عقل آدمی در سنین بالا کلیت ندارد و چه بسا کسی در سال‌های اولیه عمر، عقل و منطقتش قوی‌تر از کسی باشد که در سنین چهل و یا پنجاه سالگی به سر می‌برد.

رابعاً: ایمان علی (ع) مانند ایمان دیگران نبوده است، زیرا ایمان او از فطرت سرچشمه می‌گرفت در صورتی که ایمان دیگران از کفر به ایمان بوده است و آن حضرت پیش از بعثت نبوی فطرتاً، موحد بود، چنانکه خود آن جناب در نهج‌البلاغه می‌فرماید «من بر فطرت توحید ولادت یافتم و به ایمان و هجرت با رسول خدا بر دیگران سبقت گرفتم» و خامساً: قول و فعل پیغمبر حجت می‌باشد، زیرا که خداوند درباره آن حضرت می‌فرماید پیغمبر از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید از جانب وحی است.

بنابراین اگر ایمان از روی تقلید و کودکانه بود نبی اکرم به او می‌فرمود یا علی تو هنوز کودکی و به حد بلوغ و تکلیف نرسیده‌ای در صورتی که نه تنها چنین حرفی را نزد، بلکه ایمانش را پذیرفت و وارث بودن و خلافت او را نیز صریحاً به عموم حاضرین گوشزد نمود.

همچنین علی (ع) در آن روز از لحاظ قدرت جسمی و رشد فکری به حدی رسیده بود که برای هر کاری شایستگی داشت، لذا این کودک هیچگاه با کودکان دیگر انس نگرفت و در جرگه آنان وارد نشد و به بازی با آنها نپرداخت، بلکه از همان اول دست پیمان خدمت و فداکاری به سوی رسول خدا دراز کرد و در تمام مراحل زندگی، مونس پیغمبر بود. مضاف بر این، از روایات و منابع اسلامی برمی آید که حضرت ابوطالب و برادرش عبدالله و پدرشان عبدالمطلب (ع) در دوران عمرشان هیچ گاه بت نپرستیدند چرا که جملگی خداپرست و بر دین حنیف حضرت ابراهیم (ع) بودند.

نقش حضرت علی (علیه السلام) در زمان حضور در مکه

اولین مسلمان

در این مرحله از تاریخ زندگانی علی (علیه السلام)، آنچه را که مورخان اسلامی در کتب سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر به عنوان فضیلتی برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورده‌اند، ذکر مسلمان شدن وی به عنوان اولین ایمان آورنده به آیین محمدی (علیه السلام) است.

ابن هشام ابتدا از اسلام حضرت خدیجه یاد کرده است، سپس مساله نزول نماز و پس از آن، از اسلام امام علی (علیه السلام) سخن گفته است.

طبری در خصوص اسلام آوردن علی (علیه السلام) آورده است: بعضی‌ها گفته‌اند نخستین مردی که به پیامبر خدا ایمان آورد، علی بن ابی طالب بود؛ از ابن عباس روایت کرده‌اند که اول کسی که با پیامبر نماز کرد علی بود و از جابر نیز روایت کرده‌اند که پیامبر به روز دوشنبه مبعوث شد و علی به روز سه شنبه نماز کرد. ابوحمزه گوید: از زیدین ارقم شنیدم که گفت اول کسی که به پیامبر خدا (علیه السلام) ایمان آورد، علی بن ابی طالب بود.

ابن اثیر این موضوع را چنین روایت کرده است: «دانشوران درباره نخستین کسی که به اسلام گرایید، اختلاف دارند؛ گرچه هم داستان هستند که خدیجه نخستین آفریدگان خدا بود که به اسلام گروید. برخی گفتند: نخستین مردی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب بود. ابن اثیر در ادامه روایت، گزارشی از حضرت علی (علیه السلام) ذکر کرده که ابن هشام و طبری به آن اشاره‌ای نکرده‌اند. در این گزارش علی (علیه السلام) فرموده است: من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم و پس از من هر که خود را چنین خواند، دروغ‌گو و دروغ پرداز باشد. هفت سال پیش از سایر مردمان، آغاز به نماز خواندن با پیامبر خدا کردم.»

ابن هشام در این روایت از حضور علی (علیه السلام) در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان تنها همراه در خواندن نماز، در دره‌های مکه، سخن می‌گوید. یکبار ابوطالب آن دو را دیده و از آیین جدیدشان می‌پرسد. علی (علیه السلام) دین اسلام را شرح می‌دهد و از وی می‌خواهد که آن را بپذیرد. ابوطالب اطمینان می‌دهد اقدامی که او را ناراحت کند، از وی سر نخواهد زد. در ادامه، ابن هشام روایتی دیگر آورده است که در خاتمه آن ابوطالب به علی (علیه السلام) می‌گوید: پسر من، پیامبر خدا تو را جز به راستی و درستی و خیر نمی‌خواند، همواره با او باش.

از نمونه حذف‌های محافظه‌کارانه در سیره ابن هشام، حادثه جالبی است که در بخش اندکی از سیره ابن اسحاق که در دست است، وجود دارد و طبری و ابن اثیر نیز آن را از ابن اسحاق و دیگران آورده‌اند. این روایت چنین است که غنیمت بن قیس کندی می‌گوید: در عصر جاهلیت به مکه آمده بودم و می‌خواستیم برای خانواده‌ام عطر و لباس بخرم؛ در مکه به دیدار عباس بن عبدالمطلب که تاجر بود، رفتم. محل ملاقات ما، همان محل اجتماع معمول مردم مکه، یعنی مسجدالحرام بود. ما در جایی نشسته بودیم که می‌توانستیم کعبه را مشاهده کنیم. هنگامی که آفتاب بالا آمد و روز به نیمه رسید، جوانی به صحن مسجد الحرام آمد، بعد از اینکه به آسمان نگریست، رو به سوی کعبه ایستاد، اندکی بعد نوجوانی به مسجد آمد و در جانب راست آن جوان ایستاد و با فاصله کمی، زنی آمد و در پشت سر آن دو ایستاد. آن جوان خم شد و رکوع کرد، نوجوان و زن هم رکوع کردند. آن جوان سر برداشت و به سجده رفت و آن دو نیز سر برداشته سجده کردند. من گفتم: عباس! امری بزرگ است. عباس گفت: آری امری بزرگ است! آیا می‌دانی این جوان کیست؟ گفتم: نه! گفت: او محمد بن عبدالله برادرزاده من است. آیا می‌دانی این نوجوان کیست؟ او علی برادرزاده من است. آیا می‌دانی این زن کیست؟ او خدیجه بنت‌خویلد، زوجه آن جوان است. برادرزاده‌ام به ما خبر داده است که پروردگار او - خدای آسمان‌ها و زمین - به این دین که وی بدان عمل می‌کند، امر کرده است. به خدا سوگند در تمام روی زمین، جز این سه تن هیچ کس بر این دین نیست. با بررسی این روایت‌ها در کتب سیره و تاریخ، پیشگامی حضرت علی (علیه السلام) در ایمان به رسول خدا به عنوان اولین مرد مسلمان محرز است و جای هیچ شک و تردیدی نمی‌گذارد.

ماجرای دعوت خویشان

پس از سه سال از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرشته وحی نازل شد و فرمان خداوند را برای دعوت خویشاوندان و بستگان نزدیک به او ابلاغ کرد.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ

خویشاوندان نزدیک خود را انداز کن، و بال و پر [مهر و نرمی] خود را برای مؤمنان که از تو پیروی کرده‌اند، پهن کن، و اگر از تو نافرمانی کنند، بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم.

با نزول این آیه، پیامبر خاتم، به علی علیه السلام دستور داد غذایی که تمام آن، یک ران گوسفند و یک من شیر بود، آماده سازد و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کند، تا امر خداوند را به آنان ابلاغ کند و علی علیه السلام چنین کرد. حدود چهل نفر جمع شدند که در میان آنان ابوطالب، حمزه و ابولهب نیز بودند. غذا کم بود و به صورت عادی برای آن جمعیت کافی نبود؛ اما همگی خوردند و سیر شدند و چیزی از آن کم نشد. ابولهب گفت: این [اشاره به پیامبر اکرم] جادو کرده است. سخنان ابولهب، مجلس را از طرح دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج کرد و پیامبر از طرح موضوع منصرف شد و جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت. با دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر علی علیه السلام مأموریت یافت که با همان ترتیب قبلی غذا تهیه و از خویشاوندان پیامبر دعوت کند. بار دوم و یا بار سوم، حضرت ختمی مرتبت پس از صرف غذا فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَعْلَمُ شَابًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم در میان عرب، جوانی را سراغ ندارم که چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قومش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدا به من فرمان داده است تا شما را به سوی او فرا خوانم، اکنون کدام یک از شما مرا یاری می‌کند تا برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند. علی علیه السلام که از همه کوچک تر بود، گفت: ای پیامبر خدا! من تو را یاری می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاَسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا؛ این برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

این قضیه در میان مورخان و مفسران به نام‌های یوم الدار؛ روزی که در خانه پیامبر جمع شدند، بدء الدعوة؛ آغاز دعوت و یومُ الأنداز یاد شده است. جمع زیادی از مورخان و مفسران آن را نقل کرده‌اند.

مسئولیت بازپس دادن اموال امانتی که در دست پیامبر بود و آوردن فواطم به مکه از دیگر فضایل حضرت علی (علیه السلام) پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، ادای امانتها به صاحبانشان در مکه بود که رسول خدا این وظیفه خطیر را به آن حضرت واگذار کرد. ابن هشام پس از ذکر این مساله چنین آورده است که علی بن ابی طالب سه شبانه روز در مکه ماند و پس از ادای امانتها به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملحق و همراه او بر کثوم بن هدم وارد شد. وی بیش از این مطلبی نیاورده و به همسفران علی (علیه السلام) در این سفر اشاره‌ای نکرده است.

طبری و ابن اثیر نیز دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای بازگرداندن امانت‌های مردم آورده‌اند اما مانند ابن هشام از سایر افرادی که همسفر علی (علیه السلام) در هجرت به مدینه بودند، نام نبرده‌اند؛ در حالی که روایت شده، یکی از دلایل توقف پیامبر (صلی الله علیه و آله) در محله قبا، ورود علی (علیه السلام) و آوردن فرزند رسول خدا همراه خود بوده است. آن حضرت، زمانی که مشغول بازگرداندن امانت‌های مردم از سوی رسول (صلی الله علیه و آله) خدا بود، نامه‌ای از ایشان دریافت کرد که به همراه فواطم (فاطمه علیها السلام، فاطمه بنت اسد - مادر آن حضرت - و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب)، ام ایمن و فرزندش ایمن و جمعی از ضعای مکه به مدینه هجرت کند.

سپردن اهل بیت به علی (علیه السلام)، نشان دهنده اعتماد و اطمینان کامل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت و آگاهی از انجام ماموریت توسط ایشان است. علی بن ابی طالب چون به مدینه رسید، هر دو پای وی شکافته شده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را خواست و چون به او گفتند نمی‌تواند راه برود، به نزد وی آمد، او را در آغوش فشرد و از روی مهربانی بر وی گریست و چون پاهای متورمش را دید، از آب دهان خود بر پاهای علی (علیه السلام) گذارد و پس از آن، حضرت تا روز کشته شدن از درد پا گله نکرد. این روایت، گوشه‌ای دیگر از محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به علی (علیه السلام) آشکار می‌سازد. این محبت تنها جنبه شخصی و خانوادگی نداشت، بلکه از این رو بود که او فردی نمونه و با فضیلت بود و خدا او را دوست داشت.

دلایل افضلیت امام علی (علیه السلام) برای خلافت

۱. اولین مسلمان که سابقه شرک نداشت.
- با توجه به روایات متعدد یکی دیگر از موارد افضلیت حضرت علی (علیه السلام) بر سایر خلفا مشرک نبودن ایشان بود. ایشان پیرو دین توحیدی ابراهیم (ع) بودند در حالی که سایر خلفا همگی بت پرست بودند.
۲. ماجرای دعوت خویشان (که در بالا به تفصیل ذکر شد)
۳. لیله المبیث

در سال سیزدهم بعثت سران قریش در یک شورای عمومی تصمیم گرفتند که ندای توحید را با زندانی کردن پیامبر یا کشتن و یا تبعید او خاموش سازند، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُتْلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

به خاطر بیابور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج سازند. آن‌ها چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند، و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است.

سرانجام سران قریش تصمیم گرفتند که از هر قبیله، فردی انتخاب شود تا افراد منتخب در نیمه شب یک باره بر خانه حضرت هجوم برده، او را قطعه قطعه کنند. بدین طریق هم از تبلیغات او آسوده شوند و هم خون او در میان قبایل عرب پخش شود تا خاندان‌هاشم نتوانند با آن‌ها به مبارزه برخیزند. فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و به آن حضرت دستور داد تا از مکه به عزم مدینه خارج شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را از این نقشه آگاه کرد و به او فرمود: «امشب در خوابگاه من بخواب و روانداز سبز مرا به خود ببیچ تا آنان تصور کنند که من هنوز در خانه و در بستر آرمیده‌ام و مرا تعقیب نکند». آن‌گاه پیامبر مخفیانه به سمت غار ثور حرکت کرد و از خداوند درخواست نمود تا دشمن را از دست یابی به او گمراه کند و آنان نتوانند او را پیدا کنند.

در روایات شیعه و اهل سنت آمده است که علی (علیه السلام) این کار را انجام داد و خداوند به خاطر این کار به فرشتگان مباحثات نمود و موقعی که پیامبر به سوی مدینه در حرکت بود، این آیه را در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل فرمود:

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ)

بعضی از مردم با ایمان همچون علی (علیه السلام) به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

از این رخداد بی نظیر می‌توان به نتایج ذیل پی برد: درجه ایثار فوق العاده امام علی (علیه السلام)؛ تبعیت محض ایشان نسبت به فرمان الهی و نبوی (صلی الله علیه و آله)؛ عشق و علاقه غیر قابل توصیف آن بزرگوار نسبت به رهبر و مقتدای خود؛ و این نکته که در مواقعی که اصل و اساس اسلام در خطر قرار می‌گیرد می‌باید بهترین شخصیت‌ها، حتی وجود مقدس علی بن ابی طالب (علیه السلام) فدا گردد. نظیر آن را در ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) برای حفظ اسلام می‌توان دید.

۴. باقی ماندن در مکه (در بالا به تفصیل توضیح داده شد)

۵. توقف پیامبر در قبا

رسول خدا پیش از ترک مکه، به علی (علیه السلام) فرمود که پس از رفتن او امانت‌های مردم را که نزد آن حضرت بود، به صاحبانش تحویل دهد و مقدمات هجرت دخترش فاطمه (علیها السلام) و چند تن زن و مرد هاشمی دیگر را که تا آن زمان موفق به هجرت نشده بودند، فراهم کند.

حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - چهارم ربیع الاول (سال چهاردهم بعثت) غار را به قصد یثرب ترک کرد و دوازدهم همان ماه به محله قبا در حومه یثرب محل سکونت قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شد و چند روز در آنجا در انتظار آمدن علی (علیه السلام) توقف کرد در این مدت مسجدی در آن جا تأسیس کرد.

علی (علیه السلام) پس از هجرت پیامبر سه روز در مکه توقف کرد و مأموریت خود را انجام داد، آنگاه مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب را با دو نفر دیگر همراه آورد و در قبا به پیامبر اسلام پیوست.

پس از ورود علی به قبا، پیامبر همراه گروهی از بنی نجار (اقوام مادری عبدالمطلب) روانه یثرب شد.

در راه نخستین نماز جمعه را در محل قبیله بنی سالم بن عوف گزارد. هنگام ورود به شهر، مردم، با شور و علاقه فراوان

از او استقبال کردند. سران بزرگان و قبایل، زمام ناقه پیامبر را می‌گرفتند و درخواست می‌کردند که حضرت در محله

آن‌ها فرود آید. پیامبر می‌فرمود: راه شتر را باز کنید او مأموریت دارد، هر جا بخواهد، من همان جا فرود خواهم آمد.

گویا رسول خدا با این تدبیر می‌خواست (مثل داوری درباره نصب حجر الاسود) افتخار و شرف میزبانی او نصیب قبیله

یا خاندان خاصی نشود و در آینده مشکلی ایجاد نکند.

سرانجام شتر در محله بنی نجار در زمینی متعلق به دو یتیم (که بعداً مسجد النبی در آن ساخته شد) نزدیک خانه

ابوایوب انصاری (خالد بن زید خزرجی) بر زمین خوابید. در این هنگام که انبوه مردم در اطراف پیامبر گرد آمده هر کدام

خواستار میزبانی حضرت بودند، ابوایوب بار سفر حضرت را به خانه برد و پیامبر به خانه او رفت. تا زمانی که مسجد

النبی، و در کنار آن حجره‌ای برای سکونت پیامبر ساخته شود، حضرت در خانه ابوایوب اقامت داشت.

۶. ایستادگی در جنگ‌ها

براساس شواهد و مدارک تاریخی، حضرت علی (علیه السلام) در غزوات و سریه‌های صدر اسلام، نقش مؤثر و

سرنوشت‌سازی داشته است. با بررسی اجمالی جنگ‌ها در عصر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، ۲۶ غزوه رخ داد و ۳۵

تا ۴۸ سریه و مأموریت جنگی و شناسایی انجام گرفت. به نقل اکثر مورخان اعم از شیعه و سنی، علی (علیه السلام) در

همه غزوات جز «تبوک» شرکت داشت، و به عنوان دومین شخصیت نظامی پس از رسول (صلی الله علیه و آله) ایفای

نقش کرده است.

۷. غزوه خیبر

در السیره النبویه، ابن اسحاق خبر حرکت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به سوی خیبر آورده، اما چیزی درباره پرچمدار

سپاه ننوشته است؛ ولی ابن هشام در این باره می‌افزاید: «و دفع الراية الى علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کانت

بیضاء».

ابن اسحاق خبر فرستادن ابوبکر و عمر را برای فتح قلعه خیبر آورده است که آنان هریک رفتند و برگشتند اما آنجا را فتح نکردند، تا آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند و خدا به دست او قلعه‌ها را فتح می‌کند.» سپس خبر فتح خیبر و استفاده از آن را به عنوان سپهر، توسط علی (علیه السلام) آورده است. طبری و ابن اثیر جریان فتح خیبر به دست علی (علیه السلام) را به طور کامل روایت کرده و نوشته‌اند که پس از عدم موفقیت ابوبکر و عمر در فتح قلعه یهودیان خیبر، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبر را دوست دارد. همچنین به چشم درد علی (علیه السلام) و بهبود آن به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده‌اند که پس از مبارزه با مرحب یهودی و هلاکت او، قلعه را فتح کرد. ابن اثیر علاوه بر طبری، از ابورافع نقل کرده که چون خدا قلعه را به دست علی (علیه السلام) گشود، حضرت در قلعه را فروافکند؛ ما که هشت نفر بودیم کوشیدیم آن را از یک سو به سوی دیگر برگردانیم، اما نتوانستیم.

۸. غزوه تبوک

سال نهم هجرت، ماه رجب بود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر رسید ارتش روم مرکب از چهل هزار سواره نظام با ساز و برگ کامل رزمی در نوار مرزی تبوک (سوریه کنونی) مستقر شده‌اند و این نقل و انتقالات، حکایت از خطر حمله و تجاوز می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی درنگ به تدارک سرباز و جمع آوری اسلحه پرداخت و خطبه‌های آتشین خواند و دستورهای داد و خودش همراه سی هزار نفر به سوی سرزمین تبوک حرکت کردند، با توجه به اینکه فاصله تبوک با مدینه ۶۱۰ کیلومتر است، سپاه روم ناگهان خود را در برابر قدرت عظیم اسلام دید، و از مرزها عقب نشینی نمود و وانمود کرد که قصد تجاوز ندارد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از مشورت با یاران و پس از ده یا بیست روز اقامت، برای تجدید قوا به مدینه بازگشت.

در آغاز جنگ تبوک، خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی کرد که خودش به سوی تبوک حرکت کند و مردم را برای حرکت به سوی تبوک برانگیزد و به او آگاهی داد که نیازی به جنگ نیست و آن حضرت گرفتار جنگ نخواهد شد و امور، بدون شمشیر رو به راه خواهد شد وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم خروج از مدینه گرفت، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را جانشین خود در مدینه کرد تا از افراد خانواده و فرزندان و مهاجران سرپرستی کند و خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

یا علی! إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِبِيٍّ أَوْ بِكَ؛ ای علی! شهر مدینه سامان نیابد، جز به وجود من یا به وجود تو.

به این ترتیب، آن حضرت را با کمال صراحت و آشکارا جانشین خود ساخت و امامت علی (علیه السلام) را به روشنی تصریح نمود.

منافقان وقتی که از جانشینی علی (علیه السلام) با خبر شدند به مقام شامخ او حسد بردند و این موضوع بر آنان گران و سنگین بود که علی (علیه السلام) دارای چنین مقامی شود و دریافتند که با خروج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) از مدینه نگهداری می‌کند و دشمنان نمی‌توانند دست طمع بر مدینه بیفکنند (با توجه به اینکه تقریباً مدینه از مسلمین خالی شده بود و حتی شخص پیامبر) صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود و احتمال خطر هجوم

دشمنان ساکن حجاز، به مدینه مرکز اسلام وجود داشت. منافقین کوشش داشتند که به هر صورتی شده، علی علیه السلام را همراه پیامبر بفرستند، چرا که هدفشان این بود با دوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فساد و بی نظمی در مدینه به وجود بیاورند و با نبودن مردی که مردم از او حساب می‌برند، بتوانند به هدف شوم خود برسند و حسادت داشتند از اینکه علی (علیه السلام) در مدینه در رفاه و آسایش به سر برد ولی مسلمین دستخوش رنج سفر طولانی و طاقت فرسا گردند، و در این مورد، راه چاره‌ای می‌اندیشیدند، سرانجام شایع کردند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذارده از روی احترام و دوستی نیست بلکه از روی بی‌مهری و بی‌اعتنایی به او، او را با خود نبرده است، اینگونه به آن حضرت تهمت زدند. وقتی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از شایعه سازی منافقین با خبر شد، تصمیم گرفت آنان را تکذیب و رسوا کند و دروغشان را فاش سازد، از مدینه خارج شد و خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند و به آن حضرت عرض کرد: «منافقین می‌پندارند که تو از روی بی‌مهری و خشمی که بر من داشته‌ای، مرا با خود نبرده‌ای و مرا جانشین خود در مدینه ساخته‌ای».

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: برادرم! به جای خود به مدینه باز گرد؛ چرا که امور مدینه سامان نیابد جز به وسیله من یا به وسیله تو و تو خلیفه و جانشین من در میان خاندانم و هجرت‌گاهم و دودمانم هستی

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

آیا خشنود نیستی که مقام تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

و این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیانگر چند مطلب است:

۱. تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امامت علی (علیه السلام).
۲. انتخاب شخص خاصّ علی (علیه السلام) برای جانشینی، در میان همه مردم.
۳. تبیین فضیلتی ویژه برای علی (علیه السلام) که هیچ کس دارای آن نیست و تنها او صاحب این افتخار است.
۴. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این سخن، تمام آنچه را که هارون در پیشگاه حضرت موسی (علیه السلام) داشت برای علی (علیه السلام) ثابت کرد، جز در آنچه را که عرف مردم می‌دانند مانند برادری (تنی و پدر و مادری) هارون با موسی و جز آنچه را که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استثنا کرد که مقام نبوت باشد.

و این امور، حاکی از امتیازات خاصّ علی (علیه السلام) در میان مسلمین است که هیچ کس در این امتیازات، همتای او و یا همسان و نزدیک به او نیست

۹. آیه مباهله

از مسائلی که به حد ضروریات اولیه و امور مسلم رسیده است نزول آیه مباهله در حق اهل عبا و پنج تن برگزیده خدا علیهم السلام است، به گونه‌ای که این مطلب را بسیاری از محدثان و مفسران و مورخان و متکلمان در کتاب‌های خود آورده و جزء مسائل مسلم و غیر قابل تردید انگاشته‌اند، بلکه بیشتر مسلمانان قائلند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در داستان مباهله با نصاری نجران از زنان جز پاره تن خود فاطمه علیها السلام، و از فرزندان جز دو نوه و گل‌های خود حسن و حسین علیهما السلام، و از جان‌ها (کسانی که به منزله جانند یا حکم خود شخص را دارند) جز برادرش علی علیه السلام را که نسبت به او منزلت هارون با موسی علیه السلام را داشت، فرا نخواند.

یابانند اهل این آیه، و بسیاری از علمای عامه نزول این آیه را درباره آنان ذکر کرده‌اند، از جمله:

۱. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود گوید: پیامبر صبح زود بیرون آمد در حالی که حسین را در آغوش و دست حسن را در دست گرفته و فاطمه پشت سر حضرتش حرکت می‌کرد درود خدا بر همه آنان باد.

۲. فخر رازی گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلائل کافی برای نجرانیان آورد ولی آنان بر جهل و نادانی خود پافشاری کردند، به آنان فرمود: خداوند مرا امر فرموده که اگر حجت را نپذیرید با شما مباحله کنم. گفتند: ما

می‌رویم در کار خود می‌اندیشیم سپس حضور شما می‌رسیم. چون بازگشتند به عاقب که ریزن آنان بود گفتند: ای عبد المسیح، نظر شما چیست؟ گفت: ای ترسایان، به خدا سوگند شما به خوبی می‌دانید که محمد پیامبری است که از جانب

خدا فرستاده شده است و سخن درستی را هم درباره صاحب شما (عیسی علیه السلام) آورده است... پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم در حالی که عبایی از موی سیاه بر دوش داشت بیرون شد و حسین را در آغوش و دست حسن را به

دست گرفته و فاطمه پشت سر او و علی رضی الله عنه پشت سر فاطمه در حرکت بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله و

سلم می‌گفت: هر گاه من دعا کردم شما آمین گوید. اسقف نجران که این صحنه را مشاهده کرد گفت: «ای ترسایان،

من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند تا کوهی را از جا بکنند خداوند چنان کند، پس با آنان مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و دیگر تا روز قیامت یک نفر نصرانی بر روی زمین باقی نخواهد ماند». ..

و روایت شده است که: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن عبای مویین بیرون شد حسن رضی الله عنه آمد

و پیامبر او را به زیر عبا برد، سپس حسین رضی الله عنه آمد او را نیز زیر عبا برد، سپس فاطمه و سپس علی رضی الله

عنهما آمدند، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه تطهیر را خواند: انما یرید الله...». و بدان که این روایت به

منزله روایتی است که صحت آن در میان اهل تفسیر و حدیث مورد اتفاق است.

بهترین دلیل برتری علی علیه السلام از همه افراد بشر حتی از انبیا علیهم السلام غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و

آله و سلم همین آیه است، زیرا خداوند او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده است، و از روایات و گفتار

مورخان و محدثان بر می‌آید که مراد از انفسنا علی علیه السلام است.

محمد بن طلحه شافعی ضمن بیانی در فضیلت زهرا علیها السلام در این آیه، گوید: این که پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم فاطمه را میان خود و میان علی علیه السلام که به منزله جان او بوده است قرار داد دلیل بر آن است که

می‌خواست فاطمه از هر سو حراست گردد و بدین سبب اهمیت شأن او روشن شود، زیرا حراست با احاطه انفس بیش از

حراست با احاطه ابناء است.

۱۰. ماجرای قلم و دوات

امام بخاری سرسلسله محدثان اهل سنت و صاحب صحیح بخاری از ابن عباس چنین روایت می‌کند که گفت:

نزدیکی وفات رسول الله (ص) بود که عده‌ای از جمله عمر بن خطاب در منزل پیامبر (ص) حاضر بودند، حضرت (ص)

فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: «درد بر پیامبر

(ص) غلبه کرده است، نزد ما کتاب خداوند است که ما را کفایت می‌کند»!! اهل بیت و افراد داخل خانه رسول الله

(ص) اختلاف کردند، عده‌ای هم نظر عمر و عده‌ای مخالف وی بودند. چون اختلاف و نزاع زیاد شد پیامبر (ص) فرمود:

از بالین من دور شوید شایسته نیست نزد من مشاجره و نزاع شود.

بخاری از ابن عباس در جای دیگر نقل می‌کند که ابن عباس گفت: تمام مشکلات و بدبختی‌ها از زمانی آغاز شد که پیامبر (ص) به خاطر نزاع و درگیری در خانه‌اش آن وصیت آخر را نکرد.

این واقعه در روز پنج شنبه یعنی چهار روز پیش از درگذشت پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد جالب است که بدانیم پیامبر برای از بین بردن هرگونه مخالفتی با ولایت علی (ع) عده‌ای از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده جراح، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عرف و سعد بن ابی وقاص را همراه سپاه اسامه به دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) فرستاد با اینکه خالی کردن مرکز حکومت در آستانه وفات پیامبر از نیروهای نظامی در ظاهر به صلاح نبود و چه بسا ممکن بود تازه اسلام‌ها، همسایه‌ها و قبایل اطراف سر به شورش بردارند ولی تنها امری که این تصمیم‌گیری را در نظر پیامبر (ص) منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی امام علی (ع) از مدینه بود. تشکیل این سپاه چند روز قبل از وفات پیامبر (ص) و به دستور ایشان بود و فرمود: خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف کرده و با او همراه نشود. در مقابل یاران و موافقان جانشینی علی (ع) چون عمار و مقداد و سلمان از حضور در سپاه معاف گشتند و هیچ نامی از علی (ع) در این سپاه نبود.

با تمام این مقدمات با شایعه خبر وفات پیامبر (ص) عده‌ای از سپاه جدا گشته و به مدینه بازگشتند و در منزل پیامبر جمع شدند و واقعه روز پنج شنبه اتفاق افتاد.

با مروری دوباره بر حدیث ابن عباس و روایت وی از آن واقعه روشن می‌شود که نزاع و درگیری در آن موقعیت و با اوضاع و احوال پیامبر (ص) هرگز کار صحیح نبوده است و علت نوشته نشدن وصیت پیامبر (ص) نیز همین درگیری و نزاع بود.

اگر عمر بن خطاب چنین اعتراضی نمی‌کرد و در محضر رسول الله (ص) مشاجره و نزاع صورت نمی‌گرفت آنگاه حضرت (ص) وصیت خود را می‌نوشتند.

حال علت عدم وارد شدن علی (ع) به این نزاع و مشاجره روشن می‌شود، پیامبری که روح تعالیمش بر وحدت و تألیف قلوب بود سزاوار نبود که این نزاع و درگیری را شدت بخشد علاوه بر اینکه کسانی که گفتار پیامبر (ص) را قبول

نکردند و او را به هذیان گویی به خاطر غلبه درد متهم کردند چه تضمینی وجود داشت که کلام علی (ع) را قبول کنند؟ علاوه بر اینکه عده‌ای از صحابی بزرگ همچون جابر بن عبدالله انصاری با این موضع‌گیری خلیفه دوم مخالفت کردند ولی با پافشاری گروه مخالف، مغلوب شدند. پس در آن موقعیت هرگونه اظهار نظر منفی یا مثبتی که به نزاع و مشاجره

در نزد پیامبر (ص) دامن می‌زد قطعاً اشتباه بود. البته امر وصایت علی (ع) امر پوشیده و ناگفته‌ای نبود چرا که بارها و بارها پیامبر (ص) بر آن تأکید کرده بودند به طوری که همگان بر آن واقف بودند و حجت شرعی بر آنان تمام شده بود.

سیوطی در تاریخ الخلفاء این احادیث را جمع کرده است. از آن میان جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را از ترمذی از ابی سربحه یا زید بن ارقم نقل می‌کند، و جمله «اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» را از احمد بن حنبل و طبرانی به طریق ابن عمر، مالک بن الحوریه، جریر، سعد بن ابی وقاص، ابی سعید خدری، انس، ابن عباس و ... نقل می‌کند.

همچنین جمله «أَنْتَ مَنِيَّ يَمَنْزِلُهُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» را از احمد بن حنبل و طبرانی به طرق مختلف نقل می‌کند.

چون هنوز چند ماهی از واقعه عظیم «غدیر خم» نگذشته بود و امکان نداشت در آن فاصله اندک کسی آن واقعه عظیم را فراموش کند امام علی (ع) لازم ندیدند به این مشاجره وارد شوند و در منزل رسول خدا (ص) به خاطر رعایت حال آن حضرت و عدم جسارت به مقام نبوت ساکت بودند، اما بعد از آن از گفتن حق ابائی نکردند. چه بسا پایداری علی (ع) بر این اعتراضات موجب اختلافات داخلی گسترده و از بین رفتن اصل درخت نو پای اسلام که به تازگی پیامبر و رهبر خود را از دست داده و دشمنان غدار در صدد فرصتی برای ضربه زدن به آن بودند، می‌شد.

۳۱	رویکردهای امام علی (ع) در حکومت
یا شایسته نبود امام (ع) اصلاحات خود را کمی با درنگ بیشتر انجام می‌داد؟	یاددهای رویکردهای امام (ع): بازگشت فاتحان به مرکز خلافت، شکل گیری جنگ‌ها، نارضایتی بزرگان مسلمان

رویکردهای امام علی (ع) در حکومت

سیاست‌های اقتصادی:

امام در مورد سیاست‌های مالی با دو موضوع مهم روبرو بود: نخست، ثروت‌های کلانی که در دوران خلافت عثمان از راه نامشروع جمع شده بود. دوم، روش تقسیم بیت المال. امام در همان نخستین خطبه‌هایی که در دوران خلافت خود برای روشن ساختن روش خلافت خود ایراد فرمود اعلام کرد که تمام زمین‌هایی که عثمان به صورت «تیول» به این و آن داده و پول‌های هنگفتی که به طبقه اشراف بخشیده است به بیت المال بازخواهد گرداند و نیز اعلام نمود که در تقسیم بیت المال از روش مساوات پیروی خواهد کرد. این سیاست به همان اندازه که برای طبقه فقیر و فشار دیده که زیر بار سنگین ظلم از پا در آمده بودند، شادی آفرین بود، به غرور و خود خواهی و برتری طلبی قریش لطمه وارد ساخت. کارشکنی ثروتمندان آلوده:

از این رو سران و بزرگان طبقه ثروتمند نقشه کشیدند که با علی مذاکره کرده و موافقت او را به این موضوع جلب نمایند که آن‌ها از علی اطاعت کنند، علی هم در مقابل، از گذشته آن‌ها صرف نظر نماید و در آینده نیز با نرمش و ملایمت با آن‌ها رفتار کند؛ لذا ولید بن عقبه بن ابی معیط را به این منظور به حضور علی فرستادند، ولید محضر امام شرفیاب شد و تقاضای خود را نزد امام مبنی بر اینکه حضرت اموال آنان را که در زمان عثمان به ناحق به آن‌ها عطا شده بود، پس نگیرد اما امام تقاضای آنان را نپذیرفت، لذا آنان به طرف شام رهسپار شدند و در مقابل امام ایستادند. عزل فرمانداران پیشین:

مهم‌ترین تصمیم امام عزل فرمانداران پیشین و در راس آنان معاویه بود، علی (ع) از همان روز نخست که خلافت را پذیرفت تصمیم داشت کلیه فرمانداران عصر عثمان را که اموال و بیت المال را در مقاصد و اغراض خاص سیاسی خود مصرف می‌کردند و یا آن را به خود و فرزندان‌شان اختصاص می‌دادند و حکومتی همچون حکومت کسری و قیصر برای خود به پا کرده بودند از کار بر کنار کند؛ لذا امام در سال ۳۶ هجری اشخاص برجسته و صالحی را برای حکومت در اقطار بزرگ اسلامی تعیین کرد.

رویکردهای اقتصادی امام

شیوه تقسیم بیت المال

موضوع تقسیم بیت المال یکی از مهم‌ترین مباحثی بوده است که عموماً در طول حکومت خلفا و امیر المؤمنین (ع) و همچنین بعد از ایشان با چالش روبرو بوده است؛ و همواره باعث بروز اختلافات شده تا جائی که بعضاً منجر به تعویض حاکمین گردیده است.

۲- شیوه تقسیم امیر المؤمنین علی (ع) در تقسیم بیت المال

از روایات متعدد تاریخی و سخنان خود حضرت راجع به این موضوع چنین بر می‌آید که یگانه روشی که حضرت امیر (ع) در رابطه با این موضوع اتخاذ فرموده بودند، رعایت عدالت و مساوات بوده است. از نگاه علی (ع) عدالت عبارت است از «انصاف و این که هر فرد آنچه اختصاص به او دارد بدهی و از او هر آنچه باید گرفت بگیری» و بر همین اساس امام (ع) در طی خطبه‌ای در دومین روز حکومتشان چنین می‌فرمایند «ای مردم با هر یک از شما در حق و وظیفه برابریم، روش کار بیت‌المال همان سنت پیامبران می‌باشد» و دستور او را به کار خواهم بست بدانید زمین‌های که عثمان به تیول بستگان خود درخندگی رآورده و اموالی که به ناحق به این و آن بخشیده است همه به بیت المال بازگردانده خواهد شد. به درستی که که حق را هیچ چیز باطل نمی‌کند. به خدا اگر چیزی از آن اموال را بیابم که به مهر زنان یا بهای کنیزان رفته باشد آن را بر می‌گردانم. همانا در عدل گشایش برای عموم است و آن که عدل بر او سخت باشد، ستم را سخت‌تر یابد. از روایات فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که حضرت با اتخاذ چنین تدبیری در نظر داشتند با ویژه خواری کسانی که بر اثر روش‌های حکومت خلفای پیشین صاحب ثروت و مکنت و امتیازات ویژه شده بودند و برای خود حد و مرزی در بیت المال قائل نبودند، مبارزه نمایند و اختلافات طبقاتی که ناشی از سوء مدیریت مالکین گذشته به وجود آمده بود را ریشه کن نمایند؛ و در ادامه می‌فرمایند: مهاجرین و انصار با مسلمانان متأخر و حتی تازه مسلمانان در حقوق و حدود برابر داشتند و می‌فرمایند «مال از آن خداوند است بین شما به تساوی تقسیم می‌شود و هیچ کس در این تقسیم بر دیگران برتری ندارد؛ و برای متقین در روز قیامت بهترین اجر و ثواب خواهد بود. خداوند دنیا را اجر و ثواب متقین قرار نداد» و همچنین در جایی دیگر می‌فرمایند: «مردم؛ از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردید. تمام فرزندان او از روز نخست آزاد بوده‌اند، لکن امروز به خاطر جهات و مقتضیاتی، جمعی بنده و مملوک شما قرار گرفته‌اند، قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد بیت‌المال جمع شده باید در میان شما از سیاه پوست و سفید پوست، بردگان و آزادگان به طور مساوی تقسیم شود.

رویکردهای اجتماعی امام

زمانی امور حکومت به علی (ع) سپرده شد که جامعه اسلامی دچار انحرافات جدی و مشکلات عدیده بود. نظامی را که پیامبر بنیاد گذاشته بود، براساس عدالت، صلاحیت‌های دینی، شایستگی و یکسان‌نگری قرار داشت. آنحضرت نگاه متعادل و متوازن نسبت به همه مسلمانان اعمال می‌کرد.

انتظار این بود که سیره پیامبر در امور حکومتی، به عنوان الگو و زیرساخت اساسی سرلوحه کاری در دوره‌های بعدی قرار گیرد، اما این رهیافت دچار تحول عمیق و دیگر گونی همه جانبه گردید، ساختار اساسی جامعه از نظر شکل و محتوا

تغیر یافت، خصلت‌های جاهلی چون وابستگی‌های نسبی، اشرافی‌گری، تعصب‌های عربی، به زودی جای مناسب را در سیاست‌های کلی حاکمیت و به تبع آن در مناسبات اجتماعی پیدا کرد

بزرگ‌ترین کارویژه حکومت علی (ع) برقراری عدالت اجتماعی و رفع نابرابری بود. این مهم ریشه در نگاه عمیق و رزف آن حضرت به یکسان‌نگری و عدم تمایز افراد مگر در درجه ایمان و تقوا داشت. به همین جهت از انحرافات ایجاد شده و بدعت‌های به وجود آمده در روند سیر حکومتی خلفا، همیشه ابراز نارضایتی می‌کرد. از اینکه از کلمه حق اراده باطل می‌شد، ارزش‌های دینی که پیامبر بنیان گذاشته بود رنگ باخته بود، ملاک‌های ارزش گذاری جهت تعیین منزلت اجتماعی، تشخیص جایگاه و میزان برخورداری افراد از مزایا و پاداش‌ها، بر اساس وابستگی‌های خونی و نسبت‌های فامیلی قرار داشت، به شدت ابراز انزجار می‌کرد. او به روشنی می‌دید که چگونه به نام دین و در کسوت خلافت، بزرگ‌ترین ستم و جفا در حق مسلمانان روا داشته می‌شود، قشربندی گروه‌ها در پر تو تعریف از نقش و جایگاه منزلتی، عملاً منجر به تبعیض، دوگانگی و طبقاتی شدن جامعه گردیده بود به گونه‌ای که عده‌ای با تمسک به پیشینه‌ای مذهبی، وابستگی ایلی و عشیره‌ای و نقش‌های نظامی، نه تنها به قدرت و ثروت سرشار دست یافته‌اند بلکه کلیه مزایا و امتیازات اجتماعی را تصاحب کرده‌اند و هر روز بر شوکت، نفوذ، ثروت و موقعیت اجتماعی آنان افزوده می‌شود اما قشرهای عظیم از گروه‌های حاشیه‌ای، فراموش شده، محروم از مزایای اجتماعی و مغضوب دستگاه و سیستم حاکمیت بر اثر فساد و ناکارآمدی کارگزاران و ترویج اشرافی‌گری و تجمل پرستی، رو به ازدیاد است در حالی که عده‌ای برای تامین قوت زندگی، رنج می‌برد اما جمعیت معلوم الحالی درآمد هنگفت ناشی از جزیه، خراج، زکات، عشر، صدقات و خمس غنایم و سایر منابع درآمدی فراوان که هر ساله از قلمرو بزرگ سرزمین‌های اسلامی، روانه مدینه می‌گردد، به مکت و حشمت رسیده‌اند. این وضعیت نه تنها بر دامنه نابرابری، ظلم، تبعیض، و اجحاف می‌افزود بلکه به فراموشی معیارهای حکومت اسلامی در قضاوت، ارزش گذاری و روند حیات اجتماعی منجر می‌شد. تنظیم و بسامان کردن چنین اجتماعی وارفته، و تعدیل نارسائی‌ها و انحرافات ایجاد شده، در رأس بر نامه‌های حکومت اصلاحی علی (ع) قرار داشت. آن حضرت در روز بیعت مسلمانان با ایشان، سیاستش را بازگشت به سنت پیامبر (ص)، اجرای عدالت اجتماعی، حذف برتری‌های منزلتی، سمتی، و نسبی، یکسان‌نگری در تقسیم عواید و درآمدها و باز گرداندن اموال غضب شده بیت المال اعلام کرد. در راستای رسیدن به هدف تعدیل قدرت و ثروت، شایسته سالاری، حذف ساختار اجتماعی نابرابر، برطرف کردن تضاد اجتماعی حاکم و ایجاد یک جامعه اسلامی ارزش مدار، اصول و موازینی را در نظر گرفت که در طول خلافتش همواره ملاک عملکرد و الگوی اجرا برای کارگزاران و متصدیان حکومتی بود.

رویکرهای سیاسی امام

عزل حاکمان

مهم‌ترین تصمیم سیاسی امام عزل فرمانداران خلیفه پیشین و در راس آنان معاویه بود. علی -علیه السلام از روز نخست که خلافت را پذیرفت تصمیم داشت کلیه فرمانداران عصر عثمان را، که اموال و بیت المال را در مقاصد و اغراض خاص سیاسی خود مصرف می‌کردند یا آن را به خود و فرزندانشان اختصاص می‌دادند و حکومتی به سان حکومت کسری و قیصر برای خود بپا کرده بودند، از کار بر کنار سازد.

برخی می‌گویند تقوای امام -علیه السلام سبب شد که این گونه افراد را از مناصب اسلامی برکنار کند، والا مصالح شخصی علی -علیه السلام ایجاب می‌کرد که به معاویه کاری نداشته باشد و مدتی با او مدارا کند تا با حوادثی مانند جنگ «صفین» و «نهروان» رو به رو نشود ولی محققان دیگر، مانند دانشمند فقید مصری عباس محمود عقاد، نویسنده کتاب «عبقریه الامام علی» و نیز نویسنده معاصر حسن صدر نظر دوم را تایید می‌کنند و با ارائه دلایلی روشن نشان می‌دهند که اگر امام -علیه السلام راهی جز این را می‌رفت با مشکلات بیشتری رو به رو می‌شد و عزل معاویه و امثال او نه تنها مقتضای تقوای آن حضرت بود، بلکه مآل اندیشی و آینده نگری و مصالح کشورداری نیز ایجاب می‌کرد که این عناصر فاسد را از دستگاه خلافت طرد کند.

درست است که امام -علیه السلام پس از عزل معاویه با امواجی از مخالفت‌های شامیان رو به رو شد، ولی در صورت ابقای او نه تنها با مخالفت این گروه مواجه می‌بود بلکه مخالفت انقلابیون ستمدیده را نیز که امام -علیه السلام را روی کار آورده بودند موجب می‌شد و مخالفتها و مشکلات روزافزون می‌گردید و جامعه اسلامی بیش از پیش گرفتار تشتت و زیان می‌شد.

رویکردهای دینی امام

مقابله با بدعت‌های به وجود آمده

بعد از رحلت پیامبر (ص) بدعت‌های زیادی؛ مثل فرق گذاشتن بین عرب و عجم در تقسیم بیت المال، روزه در سفر، شستن پاها در وضو، به جماعت خواندن نوافل ماه مبارک رمضان (نماز تراویح)، حرام کردن متعه حج و متعه زنان و... صورت گرفت. این بدعت‌ها به مرور زمان در بین مردم به ویژه در میان عوام به عنوان سنت مطرح شد و مردم این‌ها را به عنوان دین انجام می‌دادند و حاضر به ترک آن‌ها نبودند.

به عنوان نمونه در حدیث آمده است: اهل کوفه از امیر المؤمنین خواستند برای آن‌ها امامی برگزینند که نافله ماه رمضان (که یک بدعت در عبادت بود) را به جماعت بر پا دارند. امیرالمؤمنین نپذیرفت و ایشان را از بدعت بودن این عمل آگاه ساخت. آنان حضرت علی (ع) را ترک کردند و از میان خود امامی برای آن نماز برگزیدند، امیرالمؤمنین فرزند خود حسن (ع) را به سوی ایشان گسیل داشت و آن‌ها صدا و شیون و... بلند کردند که تو ما را از سنت گذشتگان باز می‌داری، در حالی که می‌دانستند بدعت است و پیغمبر (ص) از آن نهی کرده؛ زیرا پیامبر می‌فرمود: «ای مردم نماز نافله شامگاهی رمضان بدعت است در ماه رمضان نافله را به جماعت بر پا ندارید... سنت اندک بهتر از بدعت بسیار است. بدانید که هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به سوی آتش است.»

حضرت علی بعد از آنکه به خلافت ظاهری رسید در مورد اینکه چرا برخی از اموری که در زمان خلفای قبلی انجام گرفته است را تصحیح نمی‌کند، فرمود: «اگر من آن انحراف‌ها و مال‌های غصبی و بیت المال به یغما برده را بخواهم به جای خود برگردانم، جنگ جویی که در لشکر من است به روی من شمشیر می‌کشد و مردم فکر می‌کنند که این من هستم که مخالف با سنت و کتاب الهی عمل نموده‌ام؛ به عنوان مثال عمر نماز مستحبی را در ماه رمضان به ناحق سنت نمود در حالی که چنین سنتی نبود. بعد از او و در خلافت من کسانی آمدند که برای ما امام جماعتی تعیین کن تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانیم، من به آن‌ها گفتم نماز مستحبی به جماعت خوانده نمی‌شود،

ولی آنها در حالی که می‌رفتند داد می‌زدند: «وا رمضاناه و ..» از جمله سنن غلط که در زمان عمر ریشه دواند ممنوعیت متعه بود که فعلا امکان این که آن ممنوعیت برداشته شود و قباحت آن بریزد وجود ندارد".

شکل‌گیری جنگ‌ها

دوران حکومت کوتاه امام علی (ع) شاهد شکل‌گیری سه جنگ معروف جمل، صفین و نهروان میان مسلمانان بوده است؛ جنگ‌هایی که در عصر نبوی و نیز خلفای پیشین اثری از آنها دیده نمی‌شود. آنچه مورد تأکید است، واکاوی عوامل بروز جنگ‌های یادشده است. بر اساس شواهد تاریخی عدالت‌محوری حکومت علوی، پیروی از هواهای نفسانی برخی چهره‌های سرشناس از صحابه و نیز عدم درک درست از موقعیت مهم‌ترین علل جنگ مخالفان امام علی (ع) با ایشان بوده است.

نارضایتی بزرگان

اینکه با وجود همه پشتیبانی‌های مردمی و اصرار و پافشاری آنان بر بیعت و یاری امام علی (ع) همان گونه که پیش بینی می‌شد - و امام نیز از آن آگاهی کامل داشت - پس از آغاز حکومت و برداشتن نخستین گام‌های اصلاحی و اقدامات اساسی برای اصلاح ساختار حکومتی و دفع تبعیض و ستم از مردم، فتنه‌ها و مخالفت‌ها، یکی پس از دیگری، مانند طوفانی سهمگین، وزیدن گرفت و اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه را در هم ریخت، به طوری که حکومت کوتاه حضرت، به جنگ و ... سپری شد.

آیا بهتر نبود امام اصلاحات سیاسی خود را کمی با درنگ و مکث بیشتری انجام می‌داد؟

در این باره دو نظر وجود دارد:

عده‌ای معتقدند که این عزل و نصب‌ها به سبب تقوا و درستکاری امام بوده و صرفاً جنبه اسلامی داشته و الا از نظر تدبیر امور مملکتی و اصول سیاسی اقتضا می‌کرده که حضرت فعلاً با معاویه کاری نداشته باشد و مدتی با او مدارا کند تا با حوادثی مثل جنگ صفین و نهروان روبرو نشود اما در مقابل این نظریه گروهی دیگر بر این باورند که در این باره راه تقوا و سیاست یکی بود و ایجاب می‌کرد که امام اصلاحات سیاسی خود را انجام دهد.

دلایل نظریه دوم:

احتمال شورش انقلابیون علیه امام:

حضرت علی زمانی بر مسند خلافت نشست که مردم از ظلم و ستم خلیفه سوم که به اقشار ضعیف جامعه فشار آورده بود به ستوه آمده بودند به همین دلیل روی به کسی آوردند که وجودش سر تا سر عدالت است به امید اینکه حضرت این نابسامانی‌ها را ریشه کن کند و از طرفی هم استبداد و فساد دستگاه معاویه بر کسی پوشیده نیست از این رو اگر حضرت با معاویه مداهنه و مماشات می‌کرد در نخستین روزهای حکومت خود اکثریت طرفداران خود را از دست می‌داد و روح عصیان و طغیان انقلابیون این بار برضد علی تحریک می‌شد و بدین ترتیب چراغ عمر حکومت امام در همان روزهای نخست خاموش می‌شد.

	جنگ جمل	۳۲
علت شکل گیری: توقع اصحاب نزدیک (طلحه و زبیر)	ترس حاکمان زمان از افول قدرت و ثروت، ناراحتی	
عایشه از به خلافت رسیدن حضرت علی (ع)		

فتنه‌ای که اندکی بعد از بیعت مردم با حضرت علی در بصره پدید آمد علتش حوادثی بود که طلحه و زبیر با پیمان شکنی خود به وجود آوردند. آن‌ها بیعتشان با حضرت علی را که با میل و رغبت و بدون اکراه انجام داده بودند، شکستند و سپس به بهانه انجام حج عمره از مدینه به سوی مکه حرکت کردند و با عایشه که از نزدیک در مکه مراقب اوضاع سیاسی بود متحد شدند و پس از آن که کارگزاران فراری عثمان از شهرهای مختلف با اموال مسلمانان به آن‌ها پیوستند، بر خونخواهی عثمان هم‌صدا شدند و کسانی که در این فتنه‌ها به حیرت و سرگشتگی افتاده بودند، آن‌ها را در رسیدن به مقصود آشوبگرانه شان یاری دادند.

توقع اصحاب نزدیک (طلحه و زبیر): طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با حضرت علی بیعت کردند و چون مردم هم با حضرت علی بیعت کردند، نخستین کس طلحه بود که بیعت کرد. طلحه و زبیر نخست اظهار داشتند که برای انجام عمره از مکه به مدینه می‌روند و چون به مکه رسیدند به عایشه و کارگزاران عثمان که با اموال مسلمانان و به طمع تصرف آن‌ها و از بیم امیرالمومنین به آن شهر گریخته بودند پیوستند و همگی هماهنگ شدند که باید خون عثمان را مطالبه کرد و برای حضرت علی چنین بهانه ساز کردند که چرا قاتلان عثمان و کسانی که از مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق که عثمان را محاصره کردند، پیرامون علی هستند و از یاران و سپاهیان او می‌باشند و در جنگ هم از علی (ع) طرفداری می‌کنند و حضرت علی هم با گفتار پسندیده و معقول از آنان حمایت می‌کند. آن‌ها گروهی را که بدین گونه فریب دادند بر گرد خود جمع کردند و آنان دعوت ایشان را پذیرفتند، سپس گروه همگی آهنگ بصره کردند زیرا عموم مردم آن شهر از طرفداران عثمان بودند.

ترس حاکمان از افول قدرت و ثروت: امیرالمومنین در آغاز خلافت خود به کاتبشان عبدالله بن رافع دستور داد آنچه در بیت المال تقسیم کند ابتدا به مهاجرین و سپس انصار و به همین مقدار و بعد به هر کس که حاضر بود از سیاه و سفید. سهل بن حنیف انصاری از میان جماعت گفت: یا امیرالمومنین این دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کردم امیرالمومنین فرمود به او نیز همانند آنچه به تو می‌دهیم خواهیم داد و هیچ کس را به دیگری برتری نداد.

ناراحتی عایشه از به خلافت رسیدن حضرت علی: از جمله مطالبی که عموم دانشمندان از قول عایشه نقل کرده‌اند این است که او می‌گفته است همواره میان من و علی همان تبعاعد و نفرتی است که میان زن و خویشاوندان شوهرش وجود دارد. همچنین راویان به طور اتفاق نقل کرده‌اند این است که چون حضرت علی به شهادت رسید و این خبر به مدینه رسید و همین که عایشه از آن آگاهی یافت شادی کرد! نظیر این اخبار زیاد است برای تاکید این نکته که مقصود پیمان گسلان برای جنگ آشکار با حضرت علی اقامه حق و رسیدن به پادشاه اخروی نبوده است بلکه به سبب کینه‌های تازه و کهنه‌ای بوده است که به جهات مختلف برای آنان فراهم آمده و یا برای طمع به خلافت و حسادت بر آن حضرت بوده است.

	جنگ صفین	۳۳
	پیامدهای حکمت	

پیامدهای حکمت

این پیامدها را می‌توانیم در سه بخش مورد بررسی قرار بدهیم:

الف) تشدید اختلافات درونی مسلمانان

در فاصله کوتاهی از آغاز خلافت امیرالمؤمنین (ع)، نبرد جمل با کارگردانی و نقش آفرینی مثلث طلحه، زبیر و عایشه به وقوع پیوست و علی رغم مدارا و چاره اندیشی‌های آن حضرت، در پرهیز از جنگ و کاهش هزینه‌های مادی و معنوی، جنگی خانمانسوز با خساراتی سنگین و جبران ناپذیر بر مسلمانان تحمیل گردید؛ ولی این پایان کار نبود و به فاصله کوتاهی، معاویه که به خوبی اندیشه خلافت بر مملکت اسلامی را در سر پرورانده بود، با فراخوانی و همکاری عمروعاص، رسماً بر طبل جنگ و تفرقه کوبید و راه ناتمام طلحه و زبیر و عایشه را در پیش گرفت و با تکیه بر تفکر قوم گرایی در میان مردم شام، حساسیت آنان را نسبت به مردم عراق افزودن کرد و با شعار فریبنده انتقام خون عثمان، سپاه شامیان را در برابر حضرت صف آرایی نمود.

در بررسی علل و عوامل و انگیزه‌های نبرد صفین، می‌توان به یک شاخص و نکته قابل توجه در تشدید اختلافات میان مسلمین اشاره کرد و آن جایگاه نفوذ سیاسی معاویه به عنوان فرماندار شام است؛ هر چند از نظر امام علی (ع) معاویه فاقد صلاحیت و مشروعیت، جهت صدارت و فرمانداری شام بود؛ ولی او با توجه به این که در زمان عثمان فرماندار آن دیار شده بود و تا زمان خلافت حضرت بر مسند خویش باقی بود؛ و در طی این سال‌ها دارای قدرت سیاسی و نفوذ بالایی در میان مردم شام شده بود و این کار را برای امیرالمؤمنین (ع) سخت تر می‌کرد.

در واقع اختلافات میان آن حضرت و معاویه از دیدگاه بسیاری از مردم، اختلاف میان دو تن از سران نظام بود و این به طور قطع، تأثیری منفی در میان آحاد جامعه و اقشار پایین دست داشت و طیف وسیعی از مردم را که از جهت پایه‌های اعتقادی و سیاسی، چندان محکم و راسخ نبودند دچار تزلزل می‌کرد و آن دسته از افراد سست عقیده و متزلزل را در مسیر ناصحیح و باطل سوق می‌داد؛ و این درست همان نتیجه‌ای را به همراه داشت که معاویه در نیل به بلند پروازی‌ها و جاه طلبی‌های خود آن را می‌خواست. جایگاه سیاسی و موقعیت اجتماعی او، به ویژه در میان مردم شام، دامنه اختلافات و فتنه را وسیع تر کرده و عملاً مردم شام را در برابر عراقیان قرار داده بود.

ب) ایجاد ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی

نبرد صفین نیز، همانند نبرد جمل پیامدهای منفی فرهنگی و اجتماعی بسیاری از خود بر جای گذاشت. در بعد فرهنگی می‌توان به از دست دادن چهره‌های ماندگار و مفاخر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در تهذیب نفس و شجاعت زبانزد بودند، اشاره کرد؛ بزرگانی همچون: عمار بن یاسر، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم بن تیهان، حجر بن عدی کندی، عبدالله بن بدیل و بسیاری از شخصیت‌های اسلامی دیگر.

در بعد اجتماعی نیز با کشته شدن هزاران جنگجو، بر سیمای بسیاری از خانوارها و کودکان، گرد بی سرپرستی و یتیمی نشست و زنان و مادران بسیاری بیوه و داغ‌دیده شدند. ضمن آن که هزاران دام و مرکب و صدها هزار دینار و درهم در این راه نابود گردید.

(ج) بستر سازی برای نبرد نهروان

حقیقت این است که نبرد نهروان را باید زاییده نبرد صفین دانست؛ زیرا که پس از نبرد صفین، حیات سیاسی گروهی مقدس نما و کج اندیش، موسوم به «خوارج» که بعدها شعله نبرد نهروان را برافروختند، به طور کامل شکل گرفت. آنان در واقعه جمل، بر این باور بودند که طلحه، زبیر و عایشه علیه خلیفه زمان خود؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست به شورش زده‌اند؛ لذا کافر محسوب می‌شوند و علی (علیه السلام) بر طریق حق گام برداشته است؛ اما همین خوارج، در جریان صفین و داستان حکمیت تحمیلی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، او را نیز تکفیر نموده و از او خواستند تا از کرده خویش توبه کند! و وقتی با استدلال و مخالفت آن حضرت روبرو شدند، در برابرش جبهه گرفته از صفوف پیروانش جدا شدند؛ هر چند این عده دارای سوابق اجتماعی و اسلامی بودند و چنان اهل تهجد، عبادت و قرائت قرآن بودند که آثار آن در سیمایشان کاملاً مشهود بود؛ ولی متأسفانه به خاطر عدم درک و بینش درست و صحیح از دین، نتوانستند به تشخیص و تدبیر صحیح آن حضرت در جریان این دو جنگ پی ببرند. آنان، چنان در عقیده خود راسخ بودند که از همان زمان بازگشت حضرت از صفین به کوفه، رسماً راه خود را از او جدا کرده و به عنوان اعتراض، مسیر دیگری را در پیش گرفتند. به مرور، این جریان به صورت یک مکتب عقیدتی درآمد و به فاصله کوتاهی، پایه گذار جنگ خانمانسوز دیگری بنام نهروان شد.

	جنگ نهروان	۳۴
چرا امام علی (ع) هنوز به مقابله با معاویه اصرار داشت؟	وضعیت خوارج قبل از جدانشدن از کوفه	

وضعیت خوارج قبل از جدا شدن از کوفه

چرا امام علی (ع) هنوز به مقابله با معاویه اصرار داشت؟

به دنبال پیروزی برفتنه خوارج، حرکات آزاردهنده معاویه در نقاط گوناگون عراق و حجاز، آغاز شد تا ضمن ایجاد ناامنی، چهره منفوری از حکومت امام علی (ع) نزد مردم به نمایش بگذارد. تلاش‌های فراوان امیرالمؤمنین (ع) برای مقابله با این وضع، با کارشکنی و سستی سپاه کوفه و برخی شیوخ دنیا طلب همچون اشعث بن قیس روبه رشد و سرانجام با توطئه همین افراد به شهادت حضرت انجامید.

۳۵	صلح امام حسن (ع) با معاویه
چرا امام حسن (ع) صلح کرد؟	پیامدهای صلح امام حسن (ع)

چرا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟

با شهادت امام علی علیه السلام، مردم کوفه با فرزند شایسته آن حضرت، امام حسن علیه السلام به خلافت بیعت نمودند. آن امام پس از اندک مدتی که معاویه بن ابی سفیان (فرمانروای شام از طرف دو خلیفه قبلی) از فرمانبری سرباز زد، دستور تجهیز سپاه صادر فرمود. مردم، نخست جوش و خروشی نشان دادند اما به دلایل چندی، حرارت مردم فرو نشست و امام در وضع دشواری قرار گرفت.

دسیسه‌های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر، استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و ... نهایت اینکه، عدم اطاعت، سست عنصری و تنبلی یاران امام، عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود. همان سست عنصری و تنبلی که پدر بزرگوارشان را نیز در تنگنا قرار داده و آن حضرت بارها زبان به انتقاد از یاران خود گشوده بودند:

«... سوگند به خدا دوست دارم معاویه درباره شما با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صراف (که یک دینار طلا

می‌دهد و ده درهم نقره می‌گیرد) او نیز ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از لشکریانش را بدهد».

باید توجه داشت که صلح، ناخواسته بر امام تحمیل گشت و حضرت جهت حفظ خون اهل بیت عترت و صحابه پاک و اندک شیعیان وفادار و امکان تداوم خط اصیل تشیع و ... صلح با معاویه را پذیرفتند. در صورت برخورد نظامی، لشگر متشنج و درهم عراق در مقابل لشگر مجهز معاویه شکست می‌خورد و معاویه پیروز شده و به احتمال قریب به یقین، اهل بیت پیامبر و حسنین به اسارت می‌افتادند. در این صورت معاویه می‌توانست به انتقام قتل دایی، برادر و پدر بزرگ خویش به دست امام علی علیه السلام، آن دو امام بزرگوار را به قتل رسانده و ریشه تشیع را قطع کند. به هر حال امام حسن علیه السلام در چنان وضعی گرفتار شدند که چاره را در صلح با معاویه یافتند.

آثار صلح

آیا منافعی که امام از ترک جنگ به دست می‌آورد، قابل رقابت با دستاورد معاویه بود؟ آیا دستاورد امام حسن (علیه

السلام) از این اقدام بیشتر از دستاورد احتمالی وی از جنگ بود؟

در صورت مرجوح بودن دستاوردهای امام، آن حضرت نباید صلح را بپذیرد. آثار آینده نشان می‌دهد که در هر دو صورت دستاوردهای امام راجح بود. برای این منظور باید آثار صلح را مرور کنیم.

۱. بقای نظام امامت:

اصلی‌ترین اثر صلح بقای نظام امامت برای حفظ اسلام بود. امام در جواب ابوذر غفاری فرمود: «اردت ان یکون للدين

ناعی»؛ خواستم حافظی برای دین باقی بماند.

۲. بقای شیعیان:

امام به ابوسعید عقیصا فرمود: «اگر صلح نمی‌کردم، روی زمین از شیعیان ما کسی نمی‌ماند.»

۳. حفظ دین و رعایت مصلحت امت پیامبر:

در آن موقعیت روم شرقی آماده حمله به نظام اسلام بود و جنگ داخلی موجب وصول آنان به هدف نابودی اساس اسلام می‌شد.

امام هم می‌فرمود: «ترسیدم ریشه مسلمانان از زمین کنده شود... خواستم دین خدا حفظ شود.» هر چند این سخن عام است و ممکن است منظور غیر از خطر روم شرقی باشد، ولی اصل حفظ دین در آن لحاظ شده است. امام بارها اشاره می‌کرد که مصلحت و حکمت این کار، هر چند پنهان، خیلی مهم است. از جمله نزد معاویه فرمود: «من مصلحت امت را در نظر گرفتم و... در این کار جز صلاح و دوام مردم را نخواستم.»

۴. ترجیح امنیت بر اختلاف:

امام هنگام کوچ از ساباط فرمود: «انس، آسودگی و آشتی میان مردم از جدایی، ناامنی، کینه‌ورزی و دشمنی که شما خواهانید، بهتر است.»

۵. تامین عزت واقعی:

صلح هر چند در ظاهر عقب‌نشینی بود؛ اما به واقع عامل عزت شیعیان و شکست‌ناپذیری ابدی آنان شد؛ لذا امام در برابر سلیمان بن صرد که به عنوان مدل‌المومنین به امام سلام می‌دهد، فرمود: سوگند به خدا! اگر زیر دست و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است از اینکه عزیز باشید و کشته شوید.

در پرتو این آثار نشان می‌دهند که:

۱. اقدام نظامی و تداوم جنگ فاقد دستاورد معین و قابل اعتنا بود و صلح تاکتیکی (ترک مخاصمه) نسبت به جنگ راجح بود. همین‌طور در مقایسه دستاورد دو طرف از صلح، دستاورد امام به مراتب بیشتر بود؛ زیرا یکی از دستاوردهای امام، از ترک مخاصمه حفظ اصل موجودیت نظام امامت و شیعیان بود و اگر چنین نمی‌کرد، این‌ها از بین می‌رفت. آنچه معاویه به دست آورد وصول به حکومت بود که البته دوام چندانی هم نیاورد و با قیام امام بعدی از همین نظام امامت در خطر، به طور کلی متزلزل شد؛ اما نظام امامت با حفظ اصل امامت و موجودیت شیعه، هر چند به گونه‌ای حداقلی، بقای خود را تضمین کرد و شیعیان در فرصت‌های مناسب آینده به بازسازی خود پرداختند.
۲. ادعای ناکارآمدی صلح به دلیل وفادار نماندن معاویه به شرایط و اعمال استبداد علیه شیعیان صحیح نیست؛ چون تأمین هدف اصلی [تداوم نظام امامت به عنوان نگهبان انقلاب پیامبر] به عصرهای بعد هم مربوط می‌شود. این هدف با این صلح تأمین شد و اقلیت شیعه و اصل امامت با حفظ موجودیت خود از این تنگه سخت گذشت؟
۳. ادعای برابری صلح با شکست و ذلت (برداشت حجر بن عدی) هم درست نیست؛ چون با حفظ امامت و تشیع، خطر نابودی کامل آن‌ها از بین رفت و چه پیروزی از این بالاتر. (همان، پاسخ امام به حجر)
۴. تدبیر صلح در برابر خطراتی که اساس تشیع، اسلام و امامت را تهدید می‌کرد، نشان می‌دهد که این تصمیم از روی جهل و کم‌کاری هم نبود. (برداشت ابوسعید از صلح) امام هم با اشاره به پنهان بودن مصلحت صلح و تشبیه آن به داستان سوراخ کردن کشتی و... توسط حضرت خضر و شکایت موسی... فرمود: «وقتی من از جانب خدا امام مسلمانانم، نباید در جنگ و صلح مرا به نادانی متهم کنید؛ گرچه حکمت و علت آن را ندانید و امر بر شما مشتبه شود.»
۵. اتهام نداشتن خط مشی ثابت توسط ائمه هم درست نیست؛ زیرا هدف اصلی حفاظت از نظام پیامبر و جامعه‌سازی اسلامی در سایه حفظ امامت است که طبق شرایط به شیوه‌های مختلفی اجرا می‌شود. صلح یا جنگ هدف نیستند تا

ائمه متهم به تشمت و پراکندگی هدفها شوند؛ بلکه شیوه‌های وصول به هدف‌اند. از این رو شهید مطهری معتقد است: «اگر واقعاً امام حسن به جای امام حسین بود، کار امام حسین را می‌کرد و اگر امام حسین به جای امام حسن بود، کار امام حسن را می‌کرد.»

ع. این کار از روی روحیه سازش‌کاری و ترس و راحت کردن خود هم نبود؛ لذا امام در پاسخ عبدالله بن زبیر فرمود: گمان می‌کنی من از روی ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟ ... وای بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد. علت صلح من وجود یارانی همچون تو بود که ادعای دوستی با من داشتند و در دل نابودی مرا آرزو می‌کردند.

نتیجه

دلیل عمده پیشنهاد صلح از سوی معاویه «وصول کم هزینه به حکومت» بود و عامل عمده در پذیرش صلح از سوی امام عدم همراهی و فداکاری مردم به ویژه خواص بود که ناشی از دنیاگرایی و راحت طلبی آنان می‌شد و به بروز رفتارهایی چون پیمان‌شکنی، خیانت و... انجامید.

بازتاب این رفتارها به ترتیب تنها ماندن امام، ناامیدی از وصول به هدف به وسیله جنگ و پذیرش ترک مخاصمه بود. آثار صلح (بقای نظام امامت، شیعیان، دین، ...) هم نشان داد که دستاورد امام به مراتب بیشتر از دستاورد معاویه بود. همین آثار گویای این است که: صلح کارآمد، برابر با پیروزی، از روی هوشیاری، براساس حفظ خط مشی اصلی، شجاعت و رعایت مصالح امت اسلامی بود. همین صلح، آثاری را در پی داشت که قیام حماسی امام حسین (علیه السلام) آن را تکمیل کرد و بقای اسلام را تضمین نمود.

۳۶	شخصیت و حکومت معاویه
تبار معاویه	معاویه در زمان حیات پیامبر (ص)
معاویه در زمان خلفای نخستین	معاویه در زمان امام علی (ع) و امام حسن (ع)
رویکردهای معاویه در حکومت	زیر پا گذاشتن صلح نامه امام حسن (ع) و پیامدهای آن

معاویه در زمان حیات پیامبر

زندگی معاویه در این دوره چیز خاصی را در بر ندارد، جز این که بعدها در تبلیغاتش به مردم شام گفته بود که کاتب وحی و خال المؤمنین بوده است. او هم چنین برای تحکیم موقعیت دینی خود گفته بود «نحن شجره رسول الله» و کسانی از راویان حدیث را واداشته بود که حدیث در فضیلت او بسازند. در اینجا باید دو موضوع را بررسی کنیم:

۱- آیا معاویه کاتب وحی بوده؟ دلایلی بر این ادعا وجود دارد اول اینکه از وقتی که او مسلمان شد تا رحلت رسول اکرم مدت زیادی نبوده که بتوان این عنوان را به معاویه نسبت داد چون گفته شده که او در سال ۱۰ هجری یعنی بعد از پدرش مسلمان شد و وقتی ابوسفیان در فتح مکه مسلمان شد او در نامه‌هایی پدرش را توییح کرد و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی، البته عده‌ای هم گفته‌اند که او در فتح مکه مسلمان شده است. دوم اینکه گفته شده که او کاتب مراسلات بوده نه کاتب وحی. زمانی که در اثر گسترش اسلام مجبور شد مسلمان شود چون بین مسلمانان بی اعتبار بود، عباس عموی پیامبر از آن حضرت خواست که امتیازی به معاویه بدهد تا او از خجالت بیرون آید، آن حضرت هم او را کاتب مراسلات قرار داد. مدائنی می‌گوید: زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین او و عرب بوده است.

۲- عنوان خال المؤمنین: معاویه این گونه این عنوان را توجیه می‌کرد که ام‌حبیبه خواهرش، همسر پیامبر بوده و همسر پیامبر ام المؤمنین است پس برادر او خال المؤمنین می‌باشد. اما چنین ادعایی مورد قبول نیست، اگر برادر ام المؤمنین بودن شرافت است پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه همسر رسول خدا هم باید صاحب شرافت باشد یا اینکه اگر چنین است چرا محمد بن ابی بکر به چنین لقبی مشهور نشد.

معاویه در زمان خلفا

معاویه در زمان ابوبکر فرماندهی بخشی از سپاه را که زیر نظر برادرش یزید بود برعهده گرفت. در عهد خلافت عمر هنگامی که برادر معاویه به مرض طاعون مبتلا شد، معاویه رابه جای خویش برای حکومت و فرماندهی لشکر شام به دستگاه خلافت پیشنهاد کرد، خلیفه دوم هم پیشنهاد او را پذیرفت و حکومت را به معاویه سپرد. بنابراین کل شامات به معاویه داده شد. عمر با اینکه در انتخاب عمال خود سخت‌گیری بسیاری داشت، ولی در طول خلافتش هیچ سخت‌گیری نسبت به معاویه نشان داد و این عدم سخت‌گیری تعجب کسانی را برانگیخت و خود معاویه هم گفته: «به خدا سوگند که تنها با منزلتی که نزد عمر داشتم بر مردم تسلط یافتم.» در دوره عثمان هم در برابر اعتراضاتی که نسبت به معاویه می‌شد، می‌گفت: «چگونه او را عزل کنم در حالی که عمر او را نصب کرده است.» معاویه برآن بود که در هیاهوی اعتراضات علیه عثمان او را به شام ببرد تا بتواند پس از وی راحت‌تر کار را بر وفق مراد خویش سامان دهد، اما عثمان نپذیرفت هرچند سیاست‌های او نشان می‌دهد که خود او هم تمایل داشت خلافت در بنی امیه باقی بماند. شورش بر ضد عثمان برای معاویه امری دوپهلوی بود، او نمی‌توانست با اصحاب رسول خدا مقابله کند بنابراین تصمیم گرفت تا دعوت‌های مکرر و درخواست‌های عاجزانه عثمان را برای حمایت از وی و فرستادن نیرو پشت گوش اندازد و منتظر بماند تا ببیند سرنوشت نزاع داخلی عثمان با اصحاب به کجا منتهی می‌شود، یعنی اگر عثمان زنده می‌ماند معاویه بر مسند قدرت بود اگر هم کشته می‌شد راه برای یک جنگ داخلی که معاویه امیدوار بود در آن پیروز شود باز می‌ماند، یعنی جنگی که به بهانه خونخواهی عثمان صورت گیرد. زمانی که عثمان در محاصره بود بارها به معاویه نامه نوشت و درخواست کمک کرد، اما معاویه از ارسال نیرو خودداری می‌کرد. این تعلل تا جایی پیش رفت که خود عثمان هم متوجه شد. سرانجام معاویه در آخرین روزها سپاهی دوازده هزار نفری را از شام روانه کرد، اما به فرمانده آن دستور داد تا در جایی به نام «ذی‌خشب» بمانند تا دستور از ناحیه او برسد. در این فاصله کسی را نزد عثمان فرستاد البته در بعضی جاها ذکر شده که خود معاویه به همراه دو تن دیگر نزد عثمان رفته، وقتی عثمان فرستاده معاویه یا خود معاویه را دید، پرسید: کمک آورده‌ای؟ او گفت: آمده‌ام تا از وضعیت تو آگاه شوم. عثمان گفت: خیر آمده‌ای تا من کشته شوم. چند روز بعد خبر قتل عثمان به شام رسید و این نیرو نیز به شام بازگشت. پس از قتل عثمان نعمان بن بشیر و همسر عثمان «نائله» با پیراهن خونین عثمان به شام رفتند و اوضاع مدینه را گزارش کردند. معاویه بر بالای منبر رفت و پیراهن عثمان را در دست گرفت و به مردم شام نشان داد و آنان را به گرفتن انتقام خون عثمان دعوت کرد. مردم شام با دیدن پیراهن خونین عثمان سخت گریستند و به معاویه گفتند تو پسر عموی خلیفه و ولی شرعی او هستی، ما نیز مانند تو خواهان انتقام خون عثمان هستیم. سپس با او به عنوان امیر شام بیعت کردند. بنا به پیشنهاد عمروعاص باید در میان مردم شام این چنین شایع می‌شد که علی او را کشته است. او در اهمیت این موضوع می‌گفت که این کلمه شعاری است که تمام مردم را بر همان اساسی که خود دوست داری و می‌خواهی پیرامونت گرد می‌آورد. هم چنین

عمرو عاص می‌گفت تو نمی‌توانی مستقیماً مردم را از بیعت با علی باز داری پس در میان مردم پراکنده کن که علی عثمان را کشته است. ابتدا این امر به شرحبیل مامور تبلیغی معاویه باورانده شد سپس از طریق او در میان مردم شام پراکنده شد. شرحبیل آن‌ها را علیه حضرت علی برانگیخت و آنان را از او بیم داد و از آن‌ها خواست تا همراه با معاویه که ولی خون عثمان است قیام کند. هم چنین معاویه با ارسال نامه به مکه و مدینه این چنین شایع کرد که علی عثمان را کشته است و حتی تلاش کرد که از «عبدالله بن عمر بن خطاب» به عنوان شاهد ماجرا بیعت بگیرد. این شایعه در دمشق هم پیچیده بود به طوری که مویه‌کنندگان بر عثمان می‌گفتند که علی عثمان را کشته و قاتلان او را پناه داده، ما از او دست بر نمی‌داریم تا این که یا او ما را به قتل برساند یا ما او را به قتل برسانیم. بنابراین خونخواهی عثمان بهانه خوبی را به دست معاویه داد تا از بیعت با علی (ع) خودداری کند. او به خوبی می‌دانست که اگر با علی بیعت کند و خلافتش را بپذیرد دیر یا زود از امارت شام کنار گذارده خواهد شد.

مسالمت جوئی امام علی: در اولین مرحله علی (ع) تصمیم گرفت که شخصا به شام سفر کند و رأی و نظر معاویه را دریابد، اما ابو ایوب انصاری یکی از صحابه مشهور پیامبر او را از این کار بازداشت، چون خطرات زیادی به همراه داشت. بعد از آن در اقدامی دیگر امام نامه‌ای نوشت و آن را به وسیله شخصی به نام «سبره جهنی» برای معاویه فرستاد. در شام معاویه پس از دریافت نامه هیچ پاسخی به او نداد و فقط شعری خواند که مضمون آن از وقوع جنگی مهیب حکایت داشت. پس از اندی معاویه در پاسخ به علی نامه‌ای نوشت که یک نامه سفید بود و فقط در بالای آن نوشته بود «از معاویه به علی». در مدینه وقتی امیر مومنان نامه را باز کرد و در آن هیچ مطلبی نیافت از پیک معاویه به نام قبیصه در مورد اخبار شام پرسید، در ابتدا در پاسخ گویی امان خواست و بعد از آن که امان گرفت گفت که از نزد مردمی می‌آید که خونخواه عثمان هستند و خشنود نمی‌شوند مگر با انتقام‌گیری از علی و در پاسخ امام اظهار داشت که از خون عثمان مبرا است. غیر از فرستادن این نامه، معاویه راه را بر والی اعزامی حضرت علی سد کرده بود، پس دیگر وقوع جنگ قطعی شده بود. مسالمت جوئی امام همچنان ادامه داشت به طوری که بعد از جنگ جمل تا مدت هفده ماه به نامه نگاری و دعوت به صلح می‌پرداخت، ولی وقتی از این موضوع ناامید شد سرانجام در محرم سال ۳۷ هجری جنگ صفین در گرفت. پیروزی امام در این جنگ مسلم بود ولی با مکر و حيله قرآن را بر سر نیزه کرد و گفت که کتاب خدا حاکم بین ماست؛ ماجرای حکمیت پیش آمد و با حيله امام را از خلافت برکنار کردند و معاویه خلیفه اعلام شد که البته این یک نتیجه غیر قطعی بود. پس از شهادت امام علی، امام حسن بنا به وصیت آن حضرت خلافت را عهده دار شد و بعد از آن معاویه آرام نشست و به سمت عراق_مرکز خلافت_حرکت کرد به منظور جنگ و با دسیسه‌های فراوان و دادن پول‌های گزاف تدریجاً یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کند و سرانجام حسن (ع) مجبور شد که تحت عنوان صلح خلافت را به وی واگذار کند، اما شروطی را برای این موضوع گذاشت. از شروط این صلح: ۱- پس از خود هیچ کس را برای امر خلافت تعیین نکند و مردم مسلمان خود با شورا تعیین کنند ۲- معاویه برای حسن بن علی و حسین و خویشان رسول خدا مکرری نیندیشد و آشکارا و پنهان به ایشان ضرری نزند ۳- علی را در قنوت نماز لعن نکنند.

۱- تبدیل شدن حکومت از خلافت به پادشاهی: معاویه از هنگام به دست گرفتن زمام شام مانند پادشاهی آزاد در آن تصرف می‌کرد. عمر معاویه را به کسری و قیصر تشبیه می‌کرد و می‌گفت: «در حالی که معاویه را دارید آیا سخن از کسری و قیصر و زیرکی آنها به زبان می‌آورید؟» خود معاویه هم خطاب به مردم کوفه گفته بود ای مردم کوفه آیا می‌پندارید که من برسر نماز و ذکات و حج با شما جنگیده‌ام؟ من می‌دانستم که شما خود نماز می‌گذارید و ذکات می‌پردازید و حج را به جا می‌آورید، جنگ من با شما به خاطر فرمان راندن بر شما و مالک الرقاب شما شدن بوده است؛ و هم چنین در جای دیگر هم اعلام کرده بود که من نخستین پادشاهم.

۲- محو کامل فضایل اهل بیت و جعل عیب برای آن بزرگواران: معاویه سنت دشنام دادن به امام علی را گسترش داد و شماری از سوجدویان مثل عمرو عاص، مغیره بن شعبه، ابوهریره، سمره بن جندب، عروه بن زبیر و دیگران را به استخدام درآورد تا بر پیامبر دروغ ببندند و احادیثی را مبنی بر طعن و بدگویی از ائمه از قول آن حضرت جعل کنند. همچنین واعظان سراسر سرزمین اسلامی را وادار کرد که دل‌های مردم را از اهل بیت بگردانند، همچنین به مؤسسه‌های آموزشی و آموزگاران مکتب‌خانه‌ها دستور داد با جعل احادیث دروغین که از شأن و منزلت امامان می‌کاست، جوانان و کودکان را با کینه اهل بیت تغذیه کنند تا نسل جدید دشمن آنان بار بیایند و کودکان همانطور که قرآن را فرا می‌گرفتند و آن را حفظ می‌کردند، دشمنی خاندان پیامبر را نیز بیاموزند. نقل شده که گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند ای امیرالمؤمنین تو به آرزویت رسیدی کاش از لعن و نفرین این مرد (امام علی) دست بر می‌داشتی، گفت نه به خدا تا آنگاه که کودکان بر لعن و نفرین علی بزرگ و جوانان و بزرگان پیر شوند و هیچ گوینده‌ای از او فضیلتی نقل نکند این کار باید ادامه یابد. او با جعل حدیث سعی در شرعی و دینی کردن حکومت خود داشت. از جمله احادیثی که از زبان پیامبر برای خود جعل کرده بود: الامناء ثلاثه: جبرئیل و أنا و معاویه، معاویه بن ابوسفیان بردبارترین و بخشنده‌ترین امت من است.

۳- بازداشتن مردم به نام دین از نارضایتی از حاکم ستمگر و رواج تقدیرگرایی: معاویه کوشید تا مردم را از قیام علیه ظلم و جور بترساند و فرمانبرداری از حاکم را هر چند ستمگر باشد نیک جلوه دهد. او در برابر هر کس که فکر قیام و انقلاب را در سر داشت تهمت تفرقه افکنی میان امت می‌زد و مجازاتش مرگ بود. هم چنین بیان می‌کرد که این حکومت تقدیر الهی است و هر کس علیه حکومت قیام کند خلاف تقدیر الهی عمل کرده و باید مجازات شود. برای این کار از جعل حدیث استفاده می‌کردند، مثلاً یکی از این احادیث این که می‌گفتند پیامبر فرمود هر کس از حاکم خویش چیزی ناخوشایند ببیند باید بر آن شکیبایی ورزد، زیرا هر کس جدای از جماعت بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است.

۴- فشار بر شیعه: معاویه انواع فشارها و محدودیت‌ها را در حق شیعیان روا می‌داشت. نقل شده که به ضحاک بن قیس را فراخواند و فرمان داد تا به کوفه که در آنجا شیعیان بیشتری وجود داشتند برود و به او گفت که هر عربی را که بر اطاعت بر علی دیدی بر او بتاز. هم چنین برای فشار بیشتر به شیعیان، زیاد را والی کوفه کرد. رعب و وحشت به قدری شده بود که مردم ترجیح می‌دادند به آن‌ها زندیق و کافر گفته شود تا شیعه علی. از جمله بزرگان شیعه که به دست معاویه کشته شدند: حجر بن عدی، رشید هجرى، عمر بن حمق خزاعی را می‌توان نام برد. به نظرمی رسد که هدف معاویه از اعمال چنین سیاستی این بود که شمار شیعیان را به اندازه‌ای کاهش دهد که هرگاه کسی از رهبرانشان آهنگ

قیام علیه حکومت را کرد در بهترین صورت ممکن هم جز شماری اندک که با سرعت و سهولت بشود آنان را از میان بردارند.

۵- تقسیم امت اسلامی به قبایل و طبقات اجتماعی: یکی از پایه‌های مهمی که معاویه حکومتش را بر آن بنا نهاده بود سیاست استکباری شناخته شده در میان ملت‌های مستضعف یعنی «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود. عصبیتی که با آمدن اسلام مرده بود، به دست معاویه دوباره احیا شد تا جمع امت اسلامی را بپراکند. او کشت و کشتار قبیله‌ای را بار دیگر به شدت رواج داد و موالی را زبون کرد و در فشار گذاشت. همه این سیاست‌ها برای این بود که امت اسلامی در حال تفرقه و خونریزی خودش را ناچار ببیند تا با اطاعت از معاویه خودش را به او نزدیک گرداند.

۶- ضعف معنوی و روحی امت: در نتیجه مجموع سیاست‌های گمراه کننده معاویه در سطوح گوناگون فکری، اجتماعی، سیاسی و معنوی امت اسلامی به نهایت درجه پستی رسید، دنیا دوستی و ناخشنودی از مرگ سراسر وجودشان را فراگرفت و سستی ای که از روز سقیفه در روحشان آغاز به رسوخ کرده بود تا به آنجا پیش رفت که آنان را از یاری همه جریان‌های حق طلبانه باز داشت.

رویکردهای معاویه در حکومت

معاویه کوشید ساختمان حکومتش را بر پایه‌های زیر استوار کند که مهم‌ترین آن:

۱. تغییر در شالوده نظام سیاسی و محور قراردادن نقش ارتش؛ وی از زمانی که استاندار شام بود برای ایجاد امنیت در داخل و توسعه در خارج، آن را ایجاد و سازماندهی کرد.
۲. سیاست داخلی؛ که اداره و موازن قبایلی و ایجاد ولایت عهدی و سرکوب مخالفان را در برمی‌گیرد
۳. خوش رفتاری با شخصیت‌های بزرگ اسلام؛ اعم از صحابه و فرزندانشان مخصوصاً بنی‌هاشم
۴. استقرار امنیت در سراسر جهان؛ برای رسیدن به این هدف مردان مناسبی را برای اداره و سیاست برگزید تا یاور او در اداره حکومت و استقرار امنیت در آن باشند؛ از جمله عمرو عاص
۵. اداره مستقیم کارهای حکومتی؛ به گونه‌ای که بیشتر وقت خود و تلاشش را برای انجام کارهای مسلمانان صرف می‌کرد
۶. سیاست توسعه طلبانه؛ معاویه مردی سیاسی و انعطاف پذیر بود از این رو به منظور تحقق این سیاست، به استعدادهای سیاسی خود تکیه کرد. افزون بر آن وی پاره‌ای روابط اجتماعی را برای هم پیمانان و تضعیف دشمنان پی‌ریزی کرد

۳۷	کربلا

• انحرافات دینی و کربلا

سه مفهوم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد.

یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره‌برداری بوده است. اما در صدر اسلام، معاویه مجدد آن بوده و طبق گفته ابوهلال عسکری، معاویه بانی آن بوده است. عییدالله بن زیاد به امام سجاد گفت: آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: برادر بزرگ‌تری داشتم که مردم او را کشتند. وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین را کشت؟ گفت: این کار از جانب خدا مقدر شده بود.

• آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه

واقعۀ کربلا از حوادث تعیین‌کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که میانی تشیع، به ویژه اساسی‌ترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می‌شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروه‌های موجود در جامعه، به تدریج صورت گرفته است. سنت و اندیشه‌ای که از دوره خلافت امام علی بهادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت اموی‌ها از اسلام ساخته خودشان که سیاست‌گذاری‌های معاویه، اجازه نداده بود ماهیت و فاصله آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروه‌هایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند، قطعی شد.

• حکمت شهادت امام حسین

جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش در فرهنگ سیاسی شیعه است. این جنبش، نهضتی در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست و نوعی پیروزی بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل تحکیم آرمان‌های معنوی اصیل و دینی در جامعه اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین نیاورد، شاید شکست سیاسی را هم نپذیرد. در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته این خاندان در آن شرایط جز محمد بن حنفیه و علی بن الحسین و عبدالله بن جعفر کسی زنده نماند.

پس از رحلت امام سجاد حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می‌کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد یعنی امام باقر قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچک‌تر زید بن علی که در وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت.

• عوامل به وجود آورنده حادثه کربلا و تأثیر عثمانی مذهب

برخی از محققان در نوشته‌ها و گفت‌وگوهای خود تبلیغ می‌کنند و با محکوم کردن شیعیان (رافضه امامیه) به عنوان تنها عامل به وجود آورنده حادثه کربلا، مراسم عزاداری در روز عاشورا را زیر سؤال می‌برند.

نکات و مطالب قابل توجهی وجود دارد که، به دلیل حساسیت و یا شهرت، کمتر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ از جمله این موارد، شناخت دقیق تفکر سیاسی - مذهبی نیروهای عراقی است که در برابر قیام امام حسین (علیه السلام) صف‌آرایی کردند و در کوفه و کربلا حزب اموی را یاری رساندند.

اهمیت پرداختن به این موضوع ناشی از جایگاه تاریخی شهر کوفه به عنوان مهد تفکر شیعه و مرکز اجتماع آنان است. این سابقه تاریخی با وقوع حادثه‌ی کربلا در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی این نقطه، بر پیچیدگی تحلیل این نهضت افزوده و سبب شده است تا همیشه به عمد و یا به سهو صورت ظاهری آن مورد توجه قرار گیرد و به آن دامن زده شود تا حقیقت ماجرا و یا قسمت قابل توجهی از آن در ابهام بماند و چهره بازیگران و دست‌اندرکاران واقعی آن آشکار نگردد. دو عامل مهم مانع شناخت دقیق خط فکری و سیاسی نیروهای معارض شده است: نخست، تبلیغات و سانسور گسترده اموی و دیگر، رخ دادن این حادثه در حوزه جغرافیای شیعه. این دو عامل مانع آشکار شدن تا نقش گروه‌های معارض شد، به گونه‌ای که اگر این حادثه در حوزه جغرافیای اموی و عثمانی مانند شام و یا بصره رخ می‌داد نقش آنان بهتر در تاریخ ثبت می‌شد.

• شکل‌گیری و گسترش تفکر عثمانی در کوفه

تشیع کوفه یکنواخت نبود؛ اکثر کوفیان، شیعه سیاسی بودند و جمعیت اندکی از آنان - هر چند بانفوذ - گرایش تشیع مذهبی داشتند. تشیع سیاسی نیز می‌توانست بر اثر حوادث سیاسی و فشار و تهدید و تطمیع، خود را به مذهب رسمی حکومت (حزب اموی و مروانی) نزدیک کند. گروهی که از کوفه بر علیه عثمان قیام کردند، شاید اکثریت را رقم می‌زدند، اما این بدان معنا نیست که کسی از کوفیان طرفدار عثمان نبود.

پیامدهای جنگ صفین نیز تاثیر خود را بر مردم کوفه گذاشت. کشته‌ها و خانواده‌های زیادی که بی‌سرپرست شده بودند و معلولیت‌هایی که پیامد طبیعی هر جنگی است، زمینه‌ساز تبلیغات زیادی بر ضد امام در کوفه شده بود و امام را مسئول وخامت اوضاع معرفی می‌کردند. (همانجا) این قضایا بر روی گردانی از امام و گرایش افراد سطحی‌نگر، شکاک، کناره‌گیر از مسائل سیاسی و دنیاخواه، به مذهب عثمانی می‌توانست مؤثر باشد.

معاویه نیز پس از صلح امام حسن (علیه السلام) و بیعت گرفتن از مردم کوفه تلاش چندجانبه‌ای را آغاز نمود تا شهرهای شیعه‌نشین را اندک اندک به همان جهتی که منافع او اقتضا می‌کرد سوق دهد و کوفه به دلیل مرکزیت تشیع و موقعیت ممتازی که داشت، جبهه اصلی معاویه به شمار می‌رفت؛ بنابراین طبیعی است که برای تغییر اندیشه شیعی در این شهر تلاش و توجه بیش‌تری مبذول گردد؛ از این رو معاویه در مرحله نخست از مردم کوفه بر اساس برائت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت گرفت و برای نیل به شیعه‌زدایی و گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در این شهر، اقدامات مهمی انجام داد از جمله:

۱- انتصاب حاکمان عثمانی مذهب.

۲- حمایت و تقویت عثمانی مذهبان کوفه. در کنار قتل و تبعید و زندانی کردن شیعیان

۳- سیاست ارباب و تطمیع. قتل و مثله کردن

۴- شکنجه.

۵- قطع سهمیه از بیت المال و خراب کردن خانه‌ها

۶- زندانی.

۷- تبعید.

• منع آب بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا

رفتار سیاسی‌ای که عثمانی مذهب‌ان اتخاذ کردند این بود که هم‌چنان که عثمان با لب تشنه کشته شد شیعیان را نیز تشنه بکشند. نمونه آن جلوگیری آب از نیروهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین بود.

درباره حادثه کربلا نیز از همان ابتدا سیاست بر آن بود که از دستیابی امام حسین (علیه السلام) و یارانش به آب جلوگیری کنند و دقیقاً همان کاری را کردند که در صفین انجام دادند و همسویی این دو ماجرا، وحدت فکر حاکم بر آن دو را می‌نمایاند.

دستور منع آب از امام حسین (علیه السلام) توسط یزید و ابن زیاد چندین بار تکرار شده است و این تکرار اهمیت این موضوع را در نزد امویان می‌رساند؛ اما بارزترین و بهترین دستور در این زمینه نامه مشهور ابن زیاد است که در شب هفتم به دست ابن سعد رسید. مضمون این نامه چنین است: میان حسین و اصحابش و آب جلوگیری کن و نگذار از آن قطره‌ای بچشند؛ چنان که با عثمان بن عفان، آن مرد پرهیزکار و پاک چنین کردند.

• ظهور اندیشه‌های سیاسی عثمانی و علوی در مناظرات و گفت و گوها

سخنان و مناظراتی است که هر چند اندک است، اما با کمی تامل و دقت در آن‌ها موضع سیاسی و مذهبی دو سپاه را معین و مشخص می‌کند.

در شب عاشورا مذاکره بسیار مهمی میان زهیر بن قین با عزره بن قیس احمسی صورت گرفت. پس از سخنان حبیب بن مظاهر به زهیر، عزره که در جلوی سپاه عمر بن سعد بود سخنان آنان را شنید و به زهیر گفت: ای زهیر جای بسی تعجب است که ما تو را عثمانی می‌دانستیم، ولی اینک از جمله شیعیان این خاندان شده‌ای؟

همان‌طور که می‌دانیم در روز عاشورا امام و یارانش پیش از هرگونه درگیری نظامی سعی داشتند تا با گفت و گو اختلافات را حل نمایند و خونی ریخته نشود؛ اما جز تعداد سی نفر که پس از شنیدن پیشنهادهای امام به او ملحق و شهید شدند. از جمله ابوالشعاع یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، کس دیگری به سخنان امام کوچک‌ترین توجهی ننمود و این ایستادگی بر موضع خود نشان از انگیزه و اهدافی دارد که آنان را در مقابل امام قرار داده است.

پس از سخنان امام حسین (علیه السلام) برخی از یاران آن حضرت نیز اقدام به سخن نمودند. گفته‌اند نخستین کسی که از یاران امام با سپاه عمر بن سعد سخن گفت زهیر بن قین بود. با توجه به اینکه برخی از آنان، هم از جهت فکری و سیاسی و هم از جهت مذهبی و دینی از زهیر مشهورتر بودند؛ مانند بریر بن خضیر، مسلم بن عوسجه، حبیب بن

مظاهر و ابوثمامه. به نظر می‌رسد پیش‌قدم شدن کسی که سابقه سیاسی او عثمانی بوده، نباید بدون دلیل باشد و شاید از جهت تناسب حال سپاه عمر بن سعد بوده است و چون زهیر به سخنان خود ادامه داد، از امام بدو پیام رسید که فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلغ فی الدعاء، لقد نصحت هولاء و ابلغت لو نصح النصح و الابلاغ.

تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون با توجه به زمینه کاربرد آن - افراد بریده از قوم و یا گروهی که از آنان بوده‌اند.

شمر در توجیه حضور خود در کربلا اطاعت از دستورهای پیشوایان و حاکم را که لازم الاجرا بود مطرح می‌کرد. عمرو بن حجاج نیز در کربلا به کوفیان می‌گفت که در کشتن کسی که با امام مسلمانان مخالفت کرده و بدین‌وسیله از دین

خارج شده شک و تردید به خود راه ندهند. به طور کلی کسی که این اندیشه را داشت نمی‌توانست شیعی باشد. درباره شمر نقل شده که او نیز دارای چنین تفکری بوده است. وی در کنار کعبه از خدا طلب بخشش می‌کرد. یک نفر به او متعرض شد که چگونه توبه می‌کنی و از خدا آمرزش می‌طلبی در حالی که در ریختن خون پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شریک بوده‌ای؟ شمر پاسخ داد: ما چه می‌توانستیم بکنیم. حاکمان و امرای ما چنین دستور دادند و ما اگر انجام نمی‌دادیم از این خرهای آبکش هم بدتر بودیم.

از سخنان بسیار قابل تامل درباره تفکر سیاسی - مذهبی سپاه عمر بن سعد سخن معروف و مشهور امام حسین (علیه السلام) است که وقتی در آخرین لحظات دید دشمن به طرف خیمه‌هایش هجوم می‌برند آنان را این کلام مخاطب قرار داد:

یا شیعة آل ابی سفیان ان لم تکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا فی دنیاکم احرارا
تعبیر «شیعة آل ابی سفیان»، عبارت دیگر سفیانی و یا عثمانی است.

نمونه دیگری از این مناظرات، گفت و گوی محمد بن اشعث بن قیس با امام حسین (علیه السلام) است. وی خطاب به امام گفت: ای حسین کدام حرمت و فضیلت از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تو هست که برای دیگران نیست؟ حضرت این آیه را تلاوت کردند: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضهم من بعض» آن‌گاه امام فرمودند: به خدا سوگند که محمد از آل ابراهیم است و خاندان و عترت هدایتگر از آل محمد هستند.

مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران



مادسیج، پنجره ای به یادگیری نوین

مادسیج مخفف کلمه madsage به معنای شیفته دانایی و در مفهوم بومی به معنای دهکده علم و دانش ایران می باشد. در این مفهوم اشاره به دو کلمه سیج (یکی از روستاهای زیبای کشورمان) و ماد (یکی از اولین اقوام ایران) می باشد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج (IRESNET) با هدف بهبود پیشرفت علمی و دسترسی هرچه راحت تر جامعه بزرگ علمی ایران، در فضای مجازی ایجاد شده است. هسته اولیه مادسیج از طرح پایان نامه کارشناسی ارشد جناب آقای رضا محمودی دانش آموخته رشته مدیریت آموزشی دانشگاه تهران که با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبادی معاون دانشگاه مجازی مهر البرز می باشد، بر گرفته شده است.

IRan Education & Research NETWORK